



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

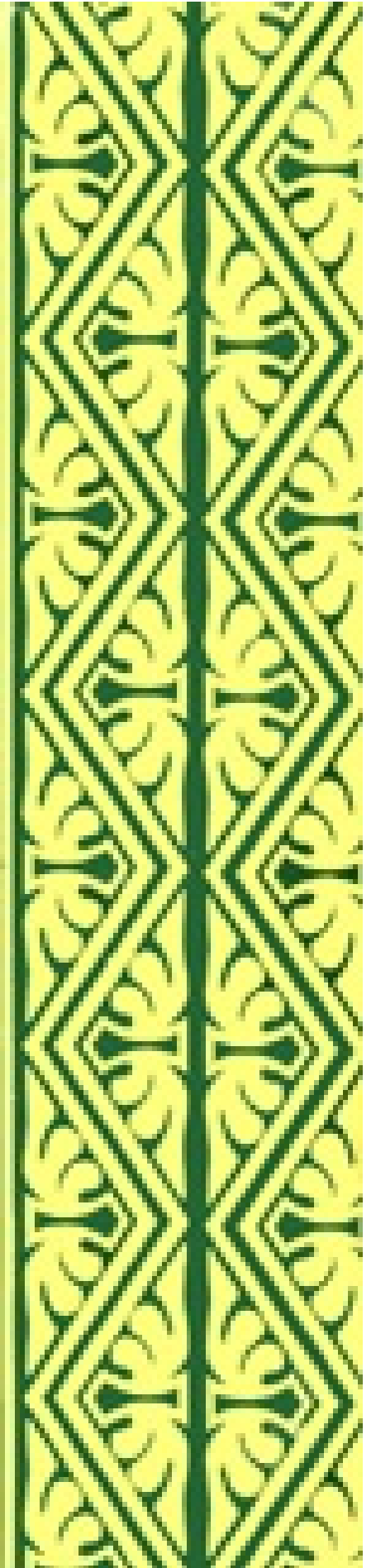


عقاید اسلام

در قرآن کرم

جلد سوم

مؤلف: سید مرتضیٰ حسینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عقاید اسلام در قرآن کریم

نویسنده:

مرتضی عسکری

ناشر چاپی:

مجمع علمی اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	عقاید اسلام در قرآن کریم جلد ۳
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۰	فهرست
۳۱	مقدمه
۳۴	نمودار مباحث
۴۲	پیش گفتار این بحث
۴۴	۱ مصطلحات اسلامی
۴۴	اشاره
۵۳	شرح کلمات
۶۰	تفسیر آیات گذشته در روایات
۶۳	تفسیر آیات در پرتو روایات
۶۴	حقیقت آیه و معجزه:
۷۰	۲ آدم علیه السلام
۷۰	اشاره
۷۲	آفرینش آدم علیه السلام
۷۲	اشاره
۷۴	شرح کلمات
۷۷	تفسیر آیات
۸۰	۳ اوصیای پس از حضرت آدم در کتب سیره
۸۰	اشاره
۸۲	مقدمه
۸۴	شیث هبة الله در کتابهای سیره

۸۴	اشاره
۸۶	ولادت شیث
۸۶	وصیت حضرت آدم به شیث
۸۷	قضاوت او، حج خانه خدا
۸۸	وصیت شیث به فرزندش انوش
۹۰	انوش فرزند شیث
۹۰	اشاره
۹۲	ولادت انوش، وصیت شیث به او، انتقال نور خاتم
۹۲	اولین کسی که درخت نشانند و زراعت کرد
۹۳	وصیت انوش به پسرش قینان، و تعلیم صحف آدم(ع) به او
۹۳	وفات انوش
۹۴	قینان فرزند انوش
۹۴	اشاره
۹۶	به دنیا آمدن قینان و درخشش نور خاتم پیامبران(ص) در پیشانی او
۹۷	انوش صحف را به قینان تعلیم و وی را به اقامه نماز و دیگر احکام فرمان داد
۹۷	وصیت قینان به فرزندش مهلائیل
۹۸	مهلائیل پسر قینان
۹۸	اشاره
۱۰۰	مهلائیل قومش را به فرمانبرداری از خدا فرمان میدهد
۱۰۰	نخستین کسی که خانه ساخت و مساجد بنا نمود و معدن استخراج کرد
۱۰۱	وصیت مهلائیل به پسرش یرد
۱۰۲	یوارد پسر مهلائیل
۱۰۲	اشاره
۱۰۴	به دنیا آمدن یرد و انتقال نور به او
۱۰۴	وصیت مهلائیل به پسرش یرد
۱۰۵	وصیت یرد به پسرش ادریس

- ادریس پیامبر خدا(ع)(اخنوخ) ۱۰۶
- اشاره ۱۰۶
- ۱- نام ادريس در قرآن كريم ۱۰۸
- اشاره ۱۰۸
- شرحی از این کلمات ۱۰۸
- ۲- ادريس در کتب سیره ۱۰۹
- به دنیا آمدن ادريس، و انتقال نور خاتم انبيا(ص) به او ۱۰۹
- نزول صحف آسمانی بر ادريس و خياطی او ۱۱۰
- خداوند، ادريس پیامبر را اسامی برجها و ستارگان آموخت ۱۱۰
- اختلاط نوادگان شيث و قابيل در زمان ادريس(ع) ۱۱۱
- وصیت يوارد به فرزندش اخنوخ ۱۱۲
- متوشلح پسر اخنوخ يا ادريس پیامبر(ع) ۱۱۴
- اشاره ۱۱۴
- وصیت ادريس(ع) به پسرش و نور خاتم انبياء(ص) ۱۱۶
- نخستين سوارکار ۱۱۷
- لمک پسر متوشلح ۱۱۸
- اشاره ۱۱۸
- وصیت متوشلح به پسرش لمک ۱۲۰
- ازدواج نوادگان شيث و قابيل و به دنیا آمدن زورگويان و سرکشان از اين ازدواج ها ۱۲۰
- تنها ماندن هشت تن از پسران شيث، و وصیت او به نوح(ع) ۱۲۱
- ۴ تاريخ اوصیای پیامبران از تورات ۱۲۲
- اشاره ۱۲۲
- برخی از سرگذشتهای اوصیاء تا عصر نوح(ع) به نقل از تورات ۱۲۴
- نتیجه این بحث ۱۲۶
- ۵ اخبار نوح(ع) و اوصیاء بعد از او ۱۳۲
- اشاره ۱۳۲

- نوح علیه السلام ۱۳۴
- اشاره ۱۳۴
- سیره و روش نوح در آیات قرآن کریم ۱۳۶
- شرح کلمات ۱۴۳
- تفسیر آیاتی که گذشت ۱۴۷
- داستان نوح(ع) در مصادر اسلامی ۱۵۰
- سام پسر نوح(ع) ۱۵۳
- اشاره ۱۵۳
- وصیت نوح به پسرش سام ۱۵۵
- سام جسد آدم را از سفینه برمی گیرد ۱۵۵
- وصیت سام به پسرش ارفخشذ ۱۵۶
- ارفخشذ پسر سام ۱۵۷
- اشاره ۱۵۷
- ارفخشذ بعد از پدرش سام ۱۵۹
- وصیت ارفخشذ به پسرش ۱۵۹
- شالغ پسر ارفخشذ ۱۶۱
- اشاره ۱۶۱
- قیام شالغ به اطاعت و عبادت خدای تعالی ۱۶۳
- ۶ اخبار انبیاء از اوصیاء نوح(ع) در قرآن کریم ۱۶۵
- اشاره ۱۶۵
- هود علیه السلام ۱۶۷
- اشاره ۱۶۷
- سیره هود(ع) در آیات کریمه ۱۶۹
- شرح کلمات ۱۷۳
- فشرده ای از تفسیر آیاتی که گذشت ۱۷۴
- صالح پیامبر علیه السلام ۱۷۵

- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۷ سیره و روش صالح(ع) در قرآن کریم
- ۱۸۰ شرح کلمات
- ۱۸۱ چکیده ای از تفسیر آیات
- ۱۸۳ نتیجه بحث
- ۱۸۵ ۷ ابراهیم علیه السلام، «خلیل الرحمن»
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۷ مشاهدی از سرگذشت ابراهیم علیه السلام در قرآن کریم
- ۱۸۷ مشهد نخستین، ابراهیم و مشرکان
- ۱۹۳ مشهد دوم، ابراهیم و لوط علیهما السلام
- ۱۹۵ مشهد سوم، ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام و بنای کعبه
- ۲۰۰ مشهد چهارم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب
- ۲۰۰ شرح کلمات
- ۲۰۴ موارد قابل توجه در تفسیر آیات گذشته، و مشاهدی از
- ۲۰۴ اشاره
- ۲۰۴ مشهد نخستین، ابراهیم و مشرکان:
- ۲۰۴ اشاره
- ۲۰۴ ۱- ابراهیم(ع) و ستاره پرستان
- ۲۰۵ ۲- ابراهیم با بت پرستها
- ۲۰۶ ۳- ابراهیم و طاغوت زمانش
- ۲۰۹ مشهد دوم، موضع ابراهیم(ع) در داستان قوم لوط
- ۲۱۱ مشهد سوم، خبر ابراهیم و اسماعیل(ع) و ساختن کعبه و ندای به حج
- ۲۱۵ مشهد چهارم، ابراهیم علیه السلام با دو تیره از خانواده اش
- ۲۱۵ اسحاق(ع) پسر ابراهیم علیه السلام، و پسرش یعقوب
- ۲۱۷ ۸ یعقوب پسر اسحاق علیهما السلام
- ۲۱۷ اشاره

- ۲۱۹ ----- یعقوب پسر اسحاق ملقب به «اسرائیل» و فرزندانش
- ۲۲۱ ----- شرح کلمات
- ۲۲۱ ----- تفسیر آیاتی که گذشت
- ۲۲۳ ----- ۹ شعیب پیامبر علیه السلام
- ۲۲۳ ----- اشاره
- ۲۲۵ ----- سیره و روش حضرت شعیب با قومش در آیات قرآن کریم
- ۲۲۷ ----- شرح کلمات
- ۲۲۸ ----- نکاتی مهم در تفسیر آیاتی که گذشت
- ۲۳۱ ----- ۱۰ سرگذشت بنی اسرائیل و پیامبرانشان
- ۲۳۱ ----- اشاره
- ۲۳۳ ----- مشهد نخستین، به دنیا آمدن حضرت موسی و پذیرفته شدنش
- ۲۳۳ ----- اشاره
- ۲۳۴ ----- شرح کلمات
- ۲۳۴ ----- مشهد دوم، معجزات نه گانه
- ۲۴۰ ----- مشهد سوم، بنی اسرائیل در صحرای سینا و سرکشیهای ایشان در زمان
- ۲۴۰ ----- اشاره
- ۲۴۸ ----- شرح کلمات
- ۲۵۴ ----- موارد مهم و قابل توجه در تفسیر آیات
- ۲۶۰ ----- مشهد چهارم، داود و سلیمان علیهما السلام
- ۲۶۰ ----- اشاره
- ۲۶۶ ----- شرح کلمات
- ۲۶۹ ----- تفسیر آیات
- ۲۷۱ ----- مشهد پنجم، زکریا و یحیی علیهما السلام
- ۲۷۱ ----- اشاره
- ۲۷۴ ----- شرح کلمات
- ۲۷۴ ----- تفسیر آیات

- ۲۷۶ مشهد ششم، عیسی بن مریم علیهما السلام
- ۲۷۶ اشاره
- ۲۷۸ سرگذشت بنی اسرائیل با عیسی بن مریم علیهما السلام
- ۲۸۰ شرح کلمات
- ۲۸۱ تفسیر آیاتی که گذشت
- ۲۸۵ ۱۱ عصر فترت
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۷ معنای عصر فترت
- ۲۸۸ شرح کلمات
- ۲۸۸ تفسیر آیاتی که گذشت
- ۲۹۱ ۱۲ انبیاء و اوصیاء در عصر فترت به غیر از آباء و اجداد پیامبر(ص)
- ۲۹۱ اشاره
- ۲۹۳ انبیاء و اوصیاء در عصر فترت
- ۲۹۷ ۱۳ برخی از اخبار حضرت اسماعیل وصی آن حضرت بر شریعت حنیفیه
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۹ خبر نبوت حضرت اسماعیل علیه السلام در قرآن مجید
- ۲۹۹ نبوت حضرت اسماعیل در دیگر مصادر
- ۳۰۱ ۱۴ (۱) اخبار برخی از اجداد پیامبر(ص)... (۲) گسترش بت پرستی در مکه...
- ۳۰۱ اشاره
- ۳۰۳ اخبار برخی از اجداد پیامبر(ص) در عصر فترت
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۳ الیاس بن مضر بن ترار بن محمد بن عدنان
- ۳۰۴ کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر
- ۳۰۵ کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه
- ۳۰۶ گسترش بت پرستی در مکه و موضع گیری اجداد پیامبر(ص) در
- ۳۰۶ اشاره

۳۰۸	قصه بن کلاب بن مزه بن كعب
۳۰۹	قصه و اهتمام او به شئون بيت الله الحرام و حاجيان
۳۱۲	وفات قصه
۳۱۲	عبد مناف بن قصه
۳۱۲	هاشم بن عبد مناف
۳۱۵	چاره انديشی هاشم در امر «اعتقاد»
۳۱۸	عبد المطلب بن هاشم
۳۲۰	حفر چاه زمزم
۳۲۶	شرح ابيات
۳۳۲	عبد المطلب، و ميلاد پيامبر(ص)
۳۴۲	فشرده بحث
۳۴۲	اشاره
۳۴۳	۱- الياس پسر مضر
۳۴۳	۲- خزيمه بن مدرکه نوه الياس
۳۴۳	۳- كعب بن لؤي
۳۴۳	۴- قصه
۳۴۴	۵- عبد مناف
۳۴۴	۶- هاشم
۳۴۵	۷- عبد المطلب بن هاشم
۳۴۷	عبد الله و ابو طالب پدر و عموی رسول
۳۴۷	۱- عبد الله پدر خاتم الانبياء(ص)
۳۴۸	۲- ابو طالب، سرپرست پيامبر(ص) و ياور اسلام
۳۴۸	۱- نام ابو طالب:
۳۴۸	۲- سيره و روش ابو طالب:
۳۴۹	۳- عقیده و ايمان ابو طالب:
۳۵۰	نتيجه گیری

۳۶۱	جمع بندی و نتیجه مطالب کتاب
۳۶۱	اشاره
۳۶۱	وصیت آدم به پسرش شیث هبة الله
۳۶۲	وصیت شیث به پسرش انوش
۳۶۲	وصیت انوش به پسرش قینان
۳۶۳	وصیت قینان به پسرش مهلائیل
۳۶۳	وصیت مهلائیل به پسرش یوارد
۳۶۳	وصیت یوارد به پسرش اخنوخ(ادریس)
۳۶۴	وصیت ادریس به پسرش متوشلح
۳۶۴	وصیت متوشلح به پسرش لمک
۳۶۵	وصیت لمک به پسرش نوح
۳۶۵	وصیت نوح به پسرش سام
۳۶۶	وصیت سام به پسرش ارفخشد
۳۶۶	وصیت ارفخشد به پسرش شالح
۳۶۷	وصیت شالح به پسرش عابر
۳۷۱	اوصیاء دوازده گانه بعد از پیامبر(ص)
۳۷۵	موارد عبرت در تفسیر آیات
۳۸۵	فهرست ها
۳۸۵	اشاره
۳۸۷	فهرست اشخاص
۳۹۸	فهرست آیات
۴۱۴	فهرست ملل،قبایل و موضوعات پراکنده
۴۱۷	فهرست احادیث
۴۱۹	فهرست اشعار
۴۲۲	فهرست مؤلفان
۴۲۶	فهرست اماکن

۴۳۲ فهرست کتب

۴۳۸ درباره مرکز

عقاید اسلام در قرآن کریم جلد 3

مشخصات کتاب

سرشناسه: عسکری، مرتضی، - 1293

عنوان قراردادی: [عقاید الاسلام من القرآن الکریم. فارسی]

عنوان و نام پدیدآور: عقاید اسلام در قرآن کریم / مولف مرتضی عسکری؛ مترجم محمدجواد کرمی

مشخصات نشر: تهران: مجمع علمی اسلامی، [1375] -.

شابک: 964-5841-28-36500-28-36500 ریال (ج. 1)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: جلد دوم کتاب حاضر توسط دانشکده، اصول دین منتشر می شود که نام قلبی مجمع علمی اسلامی است

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا

یادداشت: ج. 2 (چاپ اول: 1376)؛ بها: 6500 ریال (ج. 2): (ISBN 964-5841-37-2) vol. 2

یادداشت: کتابنامه

عنوان دیگر: عقاید الاسلام من القرآن الکریم. فارسی

موضوع: اسلام -- عقاید -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده: کرمی، محمدجواد، مترجم

شناسه افزوده: مجمع علمی اسلامی

شناسه افزوده: دانشکده اصول دین

شناسه افزوده: ظ

رده بندی کنگره: 104/BP104/ع67 1375 5341

رده بندی دیویی: 297/159

شماره کتابشناسی ملی: م 76-2835

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند، و آهن را که در آن سختی بسیار و منافی برای مردم است فرو فرستادیم تا معلوم شود چه کسی با ایمان به غیب، خدا و پیامبران او را یاری خواهد کرد. زیرا خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

سوره حدید آیه 25

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

و آنان که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده، و میان هیچ یک از آنان جدایی نیفکنده اند، خداوند به زودی پاداش ایشان را عطا کند، و خداوند بخشنده و مهربان است.

سوره نساء آیه 152

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ * وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ * وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

آنان که گفتند پروردگار ما خداست و (بر این باور) پایدار ماندند، فرشتگان بر آنها نازل شوند و مژده دهند که هیچ ترس و اندوهی نداشته باشید، و شما را بشارت باد به بهشتی که قبلاً به شما وعده داده شده بود* ما در دنیا و آخرت دوستان شما خواهیم بود، و برای شما در بهشت هر چه را که مایل باشید و اراده کنید، خواهد بود* (این سفره احسان) خدای غفور و مهربان است* و چه کسی نیکوگفتارتر است از آن کس که مردمان را به سوی خدا بخواند، و نیکوکار باشد، و گوید که من از مسلمانانم؟

سوره فصلت آیات 30-33

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

و آنان که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند، همانا آنان نزد خدا صدیقانند و شهداء (بر اعمال)، و پاداش و نور برای ایشان خواهد بود. و آنان که به خدا کافر شده آیات ما را تکذیب کرده اند، اهل آتش دوزخند.

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

بشتایید به سوی آمرزش پروردگارتان، و بهستی که پهنایش به اندازه پهنای آسمان و زمین است، و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند مهیا گردیده است. این فضل خداست که به هر که خواهد عطا کند، و خداوند صاحب فضل و بخشایش عظیم است.

مقدمه 11

نمودار مباحث 14

پیش گفتار 19

مصطلحات اسلامی 21

شرح کلمات 30

تفسیر آیات گذشته در روایات 37

تفسیر آیات در پرتو روایات 40

حقیقت آیه و معجزه 41

آدم علیه السلام 47

آفرینش آدم علیه السلام 49

شرح کلمات 51

تفسیر آیات 54

اوصیای پس از حضرت آدم در کتب سیره 57

مقدمه 59

شیث هبة الله در کتابهای سیره 61

ولادت شیث 63

وصیت حضرت آدم به شیث 63

قضاوت او، و حج خانه خدا 64

وصیت شیث به فرزندش انوش 65

انوش فرزند شیث 67

ولادت انوش، و وصیت شیث به او، و انتقال نور خاتم پیامبران(ص) به او 69

اولین کسی که درخت نشانند و زراعت کرد 69

وصیت انوش به پسرش قینان، و تعلیم صحف آدم(ع) به او 70

وفات انوش 70

قینان فرزند انوش 71

به دنیا آمدن قینان و درخشش نور خاتم پیامبران(ص) در پیشانی او 73

ص: 4

انوش صحف را به قینان تعلیم و وی را به اقامه نماز و دیگر احکام فرمان داد 74

وصیت قینان به فرزندش مهلائیل 74

مهلائیل پسر قینان 75

نخستین کسی که خانه ساخت و مساجد بنا نمود و معدن استخراج کرد 77

وصیت مهلائیل به پسرش یرد 78

یوارد پسر مهلائیل 79

به دنیا آمدن یرد و انتقال نور به او 81

وصیت مهلائیل به پسرش یرد 81

وصیت یرد به پسرش ادريس 82

ادريس پیامبر خدا(ع)(اخنوخ) 83

1- نام ادريس در قرآن کریم 85

شرحی از این کلمات 85

2- ادريس در کتب سیره 86

به دنیا آمدن ادريس، و انتقال نور خاتم انبیا(ص) به او 86

نزول صحف آسمانی بر ادريس و خیاطی او 87

خداوند، ادريس پیامبر را اسامی برجها و ستارگان آموخت 87

اختلاط نوادگان شیث و قایل در زمان ادريس(ع) 88

وصیت یوارد به فرزندش اخنوخ 89

متوشلح پسر اخنوخ یا ادريس پیامبر(ع) 91

وصیت ادريس(ع) به پسرش و نور حضرت خاتم انبیا(ص) 93

نخستین سوارکار 94

لمك پسر متوشلح 95

وصیت متوشلح به پسرش لمك 97

ازدواج نوادگان شیث وقابیل 97

تنها ماندن هشت تن از پسران شیث، و وصیت او به نوح(ع) 98

تاریخ اوصیای پیامبران از تورات 99

برخی از سرگذشت‌های اوصیاء تا عصر نوح(ع) به نقل از تورات 101

نتیجه این بحث 103

اخبار نوح(ع) و اوصیاء بعد از او 109

نوح علیه السلام 111

سیره و روش نوح در آیات قرآن کریم 113

شرح کلمات 120

تفسیر آیاتی که گذشت 123

داستان نوح(ع) در مصادر اسلامی 126

سام پسر نوح(ع) 129

وصیت نوح به پسرش سام 131

سام جسد آدم را از سفینه برمی گیرد 131

وصیت سام به پسرش ارفخشذ 132

ص: 5

- ارفخشند پسر سام 133
- ارفخشند بعد از پدرش سام 135
- وصیت ارفخشند به پسرش 135
- شالغ پسر ارفخشند 137
- قیام شالغ به اطاعت و عبادت خدای تعالی 139
- اخبار انبیاء از اوصیاء نوح(ع) در قرآن کریم 141
- هود علیه السلام 143
- سیره هود(ع) در آیات کریمه 145
- شرح کلمات 149
- فشرده ای از تفسیر آیاتی که گذشت 150
- صالح پیامبر علیه السلام 151
- سیره و روش صالح(ع) در قرآن کریم 153
- شرح کلمات 157
- چکیده ای از تفسیر آیات 158
- نتیجه بحث 159
- ابراهیم علیه السلام، «خلیل الرحمن» 161
- مشاهدی از سرگذشت ابراهیم علیه السلام در قرآن کریم 163
- مشهد نخستین، ابراهیم و مشرکان 163
- مشهد دوم، ابراهیم و لوط(ع) 169
- مشهد سوم، ابراهیم و اسماعیل(ع) و بنای کعبه 172
- مشهد چهارم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب 177

موارد قابل توجه در تفسیر آیات، و مشاهدی از سرگذشت حضرت ابراهیم و... 180

مشهد نخستین، ابراهیم و مشرکان: 180

1- ابراهیم (ع) و ستاره پرستان 180

2- ابراهیم با بت پرستها 181

3- ابراهیم و طاغوت زمانش 182

مشهد دوم، موضع ابراهیم (ع) در برابر خیر قوم لوط 185

مشهد سوم، خیر ابراهیم و اسماعیل (ع) و ساختن کعبه و ندای به حج 187

مشهد چهارم، ابراهیم (ع) با دو شعبه از خانواده اش 191

اسحاق (ع) پسر ابراهیم (ع)، و پسرش یعقوب و فرزندان او 191

یعقوب پسر اسحاق علیهما السلام 193

یعقوب پسر اسحاق و فرزندانش و احکامی که خداوند برای آنها تشریح فرمود 195

شرح کلمات 197

تفسیر آیاتی که گذشت 197

شعیب پیامبر علیه السلام 199

شرح کلمات 203

نکاتی مهم در تفسیر آیاتی که گذشت 204

سرگذشت بنی اسرائیل و پیامبرانشان 207

مشهد نخستین، به دنیا آمدن حضرت موسی و پذیرفته شدنش بعنوان فرزند فرعون 209

شرح کلمات 210

مشهد دوم، معجزات نه گانه 210

مشهد سوم، بنی اسرائیل در صحرای سینا 216

شرح کلمات 224

موارد مهم و قابل توجه در تفسیر آیات 227

مشهد چهارم، داود و سلیمان(ع) 233

شرح کلمات 239

تفسیر آیات 241

مشهد پنجم، زکریا و یحیی(ع) 243

شرح کلمات 246

تفسیر آیات 246

مشهد ششم، عیسی بن مریم(ع) 247

سرگذشت بنی اسرائیل با عیسی بن مریم(ع) 249

شرح کلمات 251

تفسیر آیاتی که گذشت 252

عصر فترت 255

معنای عصر فترت 257

شرح کلمات 258

تفسیر آیاتی که گذشت 258

انبیاء و اوصیاء در عصر فترت، به غیر از آباء و اجداد پیامبر(ص) 261

انبیاء و اوصیاء در عصر فترت 263

برخی از اخبار حضرت اسماعیل 267

خبر نبوت حضرت اسماعیل(ع) در قرآن مجید 269

نبوت حضرت اسماعیل در دیگر مصادر 269

اخبار برخی از اجداد پیامبر(ص) در عصر فترت 271

گسترش بت پرستی در مکه 271

اخبار برخی از اجداد پیامبر(ص) در عصر فترت 273

الیاس بن مضر بن ترار بن محمد بن عدنان 273

کنانة بن خزیمة بن مدرکه بن الیاس بن مضر 274

کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النظر بن کنانه 275

گسترش بت پرستی در مکه و موضع گیری اجداد پیامبر(ص) در برابر آن 276

قصی بن کلاب بن مرة بن کعب 278

قصی و اهتمام او به شئون بیت الله الحرام و حاجیان 279

وفات قصی 282

عبد مناف بن قصی 282

هاشم بن عبد مناف 282

ص: 7

چاره اندیشی هاشم در امر «اعتقاد» 285

عبد المطلب بن هاشم 288

حفر چاه زمزم 290

شرح آیات 296

عبد المطلب، و میلاد پیامبر (ص) 302

فشرده بحث 312

1- الیاس پسر مضر 313

2- خزیمه بن مدرکه نوه الیاس 313

3- کعب بن لوی 313

4- قصی 313

5- عبد مناف 314

6- هاشم 314

7- عبد المطلب بن هاشم 315

عبد الله و ابو طالب، پدر و عموی رسول 317

1- عبد الله پدر خاتم الانبیاء (ص) 317

2- ابو طالب، سرپرست پیامبر (ص) و یاور اسلام 318

نتیجه گیری 320

جمع بندی مطالب کتاب 331

وصیت آدم به پسرش شیث هبة الله 331

وصیت شیث به پسرش انوش 332

وصیت انوش به پسرش قینان 332

وصیت قینان به پسرش مهلائیل 333

وصیت مهلائیل به پسرش یوارد 333

وصیت یوارد به پسرش اخنوخ (ادریس) 333

وصیت ادریس به پسرش متوشلح 334

وصیت متوشلح به پسرش لمک 334

وصیت لمک به پسرش نوح 335

وصیت نوح به پسرش سام 335

وصیت سام به پسرش ارفخشد 336

وصیت ارفخشد به پسرش شالح 336

وصیت شالح به پسرش عابر 337

اوصیاء دوازده گانه بعد از پیامبر (ص) 341

موارد عبرت در تفسیر آیات 345

فهرست ها 355

ص: 8

در مقدمه جلد اول گفتیم:

ما عقاید اسلام را در قرآن کریم پیوسته و منسجم یافتیم، به گونه ای که برخی از آنها مبین و مفسر دیگری بوده، همگی مجموعه ای يك پارچه را تشکیل می دهد و همه اجزاء آن مکمل یکدیگرند.

اما چون که دانشمندان در تألیفات خود برخی از آنها را جدای از یکدیگر عرضه کرده اند، در نتیجه این کار، انسجام آنها و نیز حکمت عقاید اسلام از دید پژوهشگر آن پنهان مانده است.

ما در این کتاب، عقاید اسلام را همان گونه که در قرآن کریم به صورت مجموعه ای هماهنگ و مکمل یکدیگر یافتیم، زنجیروار و متصل به هم آوردیم، آن سان که بحث در نخستین آن، راهنمای بحث متأخر بوده و بدین وسیله عقاید اسلام و حکمت آن را درک می کنیم.

و در مبحث ربوبیت به طور خلاصه گفتیم:

ربّ، مرحله به مرحله و از حالی به حالی دیگر، به تربیت مربوبش می پردازد تا وی به درجه کمال برسد. خدای سبحان به مقتضای ربوبیتش نظامی را برای انسان و متناسب با فطرت او تشریح فرموده و برای این نظام حاملان و حافظانی قرار داده است به نام پیامبران و اوصیاء پیامبران، و فرموده است:

لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ

تا مردمان را پس از (ارسال) پیامبران بر خداوند حجتی نباشد. (1)

و امام علی (ع) وصی خاتم پیامبران (ص) نیز فرموده است:

لا تخلو الارض من قائم لله بحجة، اما ظاهرا مشهورا أو خائفا مغمورا لئلا تبطل حججه و بیناته (2)

هیچ گاه زمین از قیام کننده به حق برای خدا خالی نخواهد ماند، خواه ظاهر و آشکار باشد یا [از بیم دشمنان] پنهان و در خفا، تا دلایل و براهین الهی باطل نگردند.

و نیز در مبحث «مبلغان الهی، آموزگاران مردم» بطور فشرده از اخبار ایشان سخن گفتیم زیرا شرح مفصل آنها موجب گسستن مباحث از یکدیگر می گردید و یکپارچگی و انسجام آنها از میان می رفت و در آن صورت زنجیروار بودن عقاید اسلام از مبدأ تا معاد و اینکه این عقاید چگونه یکی هادی دیگری و ناظر بر آن است، برای پژوهشگر پنهان می ماند. از این رو، درباره موقعیتهای استثنایی بنی اسرائیل که به خاطر زمان و مکان، احکام استثنایی را برای ایشان موجب گردیده است، سخن به کوتاهی گفته ایم.

و بدین خاطر ناگزیریم تا در جلد سوم این کتاب مطالب مختصر پیشین را شرح دهیم.

در جلد اول در مورد اخبار حجت‌های خدا، و پشت سر یکدیگر آمدنشان تا عصر فترت و اینکه منظور از فترت، درنگ در آمدن پیامبران است نه تأخیر در حضور اوصیاء ایشان، سخن به تفصیل گفته توضیح دادیم که چگونه حجت‌های خداوند خود پیشگامان تمدن برای بشریت بوده، هدایت و راهنمایی ایشان تنها امور عبادی و اخروی را شامل نمی شده است.

همچنین به تمام و کمال درباره موقعیتهای استثنایی بنی اسرائیل که اقتضای قوانین خاصی را برای آنها داشته طوری که برخی از همین احکام ویژه تا عهد حضرت عیسی (ع) ادامه داشته و برخی از آنچه که پیش از آن بر آنها حرام بوده حلال گردیده است، نیز سخن 9.

ص: 11

1- -نساء 165/.

2- -مراجعه کنید به کتاب معالم المدرستین، مبحث وصی؛ و نهج البلاغه، باب حکم، حکمت 139.

گفتیم. و به خواست خدا در بحثهای «آخرین شریعت» خواهیم دید که چگونه خداوند تمام احکام ویژه ای را که متناسب با موقعیت استثنائی بنی اسرائیل مقرر داشته بود نسخ فرمود و چسان دین پاک حنیفیه ابراهیم (ع) را که خداوند پیش از ابراهیم حضرت نوح (ع) را به پیروی از آن امر کرده بود و تا ابد نیز متناسب با فطرت آدمی است اعاده فرمود.

و نیز در این کتاب، به خاطر فایده بیشتر، گاه اصطلاحاتی را که در جلد اول تعریف کرده ایم، به گونه ای دیگر تعبیر نمودیم و این به خاطر بیان و توضیح بیشتر و رساندن کامل مطلب بوده است. ما در تمام این مراحل دنباله رو روش معجزه آسای قرآن کریم در نحوه طرح عقاید اسلام بوده ایم یعنی آنجا که مقتضای مقام بوده به اختصار و زمانی به تفصیل و گاه با تغییر تعبیر نخستین به تعبیری که در اینجا آورده ایم سخن گفته ایم.

اینک تنها به این امید که خواننده اندیشمند در قرآن کریم را از این رهگذر سودی کامل فراچنگ آید، مباحث مزبور را در مراحل آتی از نظر می گذرانیم.

نمودار مباحث

سیره مبلغان الهی بر حسب ترتیب زمانی

پیش گفتار

مصطلحات اسلامی: وحی، نبوت، رسالت، آیه

آیات قرآن کریم

تفسیر آیات به وسیله روایات

چکیده مبحث

آدم علیه السلام:

آیات قرآنی در زمینه آفرینش آدم علیه السلام

اخبار اوصیاء پس از حضرت آدم در کتابهای سیره:

شیث هبة الله

انوش فرزند شیث

قینان فرزند انوش

مهلائیل فرزند قینان

یرد فرزند مهلائیل

ادریس پیامبر (اخنوخ) فرزند یرد

متوشلح فرزند اخنوخ

ص: 13

لمك فرزند متوشلح

تاریخ اوصیاء پیامبران از تورات:

اخبار نوح(ع) و اوصیای بعد از او در تورات

نتیجه گیری

نوح علیه السلام:

سیره و روش نوح(ع) در آیات قرآن کریم

شرح کلمات

تفسیر آیات

چکیده اخبار نوح(ع)

داستان نوح(ع) در مصادر اسلامی

سام فرزند نوح

ارفخشد فرزند سام

شالح فرزند ارفخشد

هود علیه السلام:

سیره و روش هود در آیات قرآن کریم

شرح کلمات

چکیده ای از تفسیر آیات

صالح علیه السلام:

سیره و روش صالح(ع) در آیات قرآن کریم

شرح کلمات

چکیده ای از تفسیر آیات

نتیجه گیری

ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام:

مشاهدی از سرگذشت ابراهیم(ع) در قرآن کریم

ص: 14

1- ابراهیم(ع) و مشرکان

2- ابراهیم(ع) و لوط(ع)

3- ابراهیم و اسماعیل(ع) و بنای کعبه و فراخوانی مردم برای انجام مناسک حج

4- ابراهیم(ع)، و اسحاق و یعقوب(ع)

شرح کلمات

نکات عبرت انگیز در تفسیر آیات

مشهد اول- ابراهیم(ع) و مشرکان

الف. ابراهیم(ع) و ستاره پرستان

ب. ابراهیم(ع) و بت پرستان

ج. ابراهیم(ع) و طاغوت عصرش

مشهد دوم- موضع ابراهیم(ع) در داستان قوم لوط

مشهد سوم- سرگذشت ابراهیم و اسماعیل(ع) و بنای کعبه و فراخوانی مردم برای انجام مناسک حج

مشهد چهارم- ابراهیم، و دو انشعاب از نسل او

داستان اسحاق فرزند ابراهیم(ع) و یعقوب(اسرائیل) فرزند اسحاق(ع) و فرزندان یعقوب (بنی اسرائیل)

یعقوب فرزند اسحاق(ع):

سیره و روش یعقوب(ع) در آیات قرآن کریم

شرح کلمات

تفسیر آیات

وضع احکام استثنایی برای قوم یعقوب در مدت زمانی خاص

شعیب(ع):

سیره و روش شعیب(ع) در آیات قرآن کریم

شرح كلمات

ص: 15

نکات عبرت انگیز در تفسیر آیات

مشاهدی از اخبار بنی اسرائیل و پیامبرانشان و شرح حالات استثنایی آنان در قرآن کریم

مشهد اول-ولادت موسی(ع)، و اینکه فرعون او را به فرزندی گرفت

مشهد دوم-معجزات نه گانه

نکات عبرت انگیز در تفسیر آیات:

مشهد سوم-بنی اسرائیل در سیناء

مشهد چهارم-داوود و سلیمان علیهما السلام

مشهد پنجم-زکریا و یحیی علیهما السلام

مشهد ششم-عیسی بن مریم علیهما السلام

عصر فترت

مفهوم عصر فترت:

پیامبران و اوصیائی که در عصر فترت بوده اند، به جز از پدران پیامبر اسلام(ص)

برخی از اخبار خاندان اسماعیل، وصی حضرت ابراهیم(ع) که بر شریعت حنیفیه بوده اند.

اخبار بعضی از پدران پیامبر خدا(ص) در عصر فترت مانند:عدنان، مضر، و دیگران

الیاس فرزند مضر

کنانه فرزند خزیمه

کعب فرزند لؤی

انتشار بت پرستی در مکه و موضع گیری پدران پیامبر اسلام(ص) در برابر آن

قصی فرزند کلاب

عبد مناف فرزند قصی

هاشم فرزند عبد مناف

هاشم چگونه به درمان خود میراندن پرداخت

عبدالمطلب فرزند هاشم

عبدالمطلب به هنگام تولد پیامبر خدا(ص)

ص: 16

پدران پیامبر خدا(ص)، ابو طالب و عبد اللہ، فرزندان عبد المطلب:

1- عبد اللہ، پدر خاتم پیامبران(ص)

2- ابو طالب، سرپرست پیامبر(ص) و یاور اسلام

ص: 17

از آنجا که مفاهیم و احکام اسلام، در سیره و روش پیامبران صاحب شریعت به عینیت رسیده، با بررسی آن، شخص مسلمان به برداشتی صحیح از مبدأ تا معاد عقاید اسلام دست می‌یابد. ولی چون این بحث و پژوهش، مجموعه‌ای عظیم را می‌طلبد و مباحث این کتاب را گنجایش آن نیست، ما تنها به بررسی اخبار ایشان در قرآن کریم و عهدین-تورات و انجیل- و دیگر مصادر اسلامی بسنده می‌کنیم اخباری که بررسی آنها برای درک آنچه گفته ایم و آنچه در مباحث آتی این کتاب خواهد آمد ضروری است.

در تفسیر آیات قرآنی نیز به همان مقدار که درک و فهم مباحث کتاب وابسته به آنهاست اکتفا می‌کنیم. اینک با استعانت از خداوند متعال سرآغاز بحث را بررسی آیاتی قرار می‌دهیم که برخی از مصطلحات اسلامی مانند: وحی، نبوت، رسالت، آیه، بشیر، نذیر و... در آنها تعریف شده است؛ یعنی همان مطالبی که بحثهای آینده بر محور آنها می‌گردد.

اشاره

*اصطفاء

*وحى

*كتاب

*نبوت

*رسول

*اولو العزم

*آية

ص: 20

1- خداوند سبحان در سوره حج آیه 75 می فرماید:

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ...

خداوند از فرشتگان و آدمیان پیامبرانی را بر می گزیند...

2- و در سوره آل عمران آیه 33:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

خداوند آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خانواده عمران را بر جهانیان برگزید.

3- و در سوره نساء آیات 163-165:

إِنَّمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسَدَ بَاطٍ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا* وَرُسُلًا قَدْ فَصَّصْنَا عَنْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا*
رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

ما همان گونه که بر نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، بر توحی فرستادیم، و همچنین بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی فرستادیم و به داود زبور را عطا کردیم* و هم به رسولانی که داستانشان را پیش از این بر تو حکایت کردیم و آنهایی که حکایت نکردیم، و خداوند با موسی سخن گفت* پیامبرانی

ص: 22

نویسد دهنده و ترساننده، تا مردمان را بعد از این پیامبران هیچ حاجتی بر خداوند نباشد و خداوند عزیز و حکیم است*

4- و در سوره نحل آیه 36:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ...

و همانا در میان هر امتی پیامبری فرستادیم [تا به خلق ابلاغ کند] که خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید، برخی از ایشان را خدا هدایت کرد و بعضی هم در گمراهی و ضلالت باقی ماندند....

...فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

آیا بر پیامبران به جز تبلیغ آشکار چیز دیگری است؟ آیه 35

5- و در سوره آل عمران آیه 81:

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضُكُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

و آنگاه که خداوند از پیامبران میثاق گرفت که به شما کتاب و حکمت عطا کردم، پس به پیامبری که تصدیق کننده آیین شماست و به سوی شما می آید، ایمان آورده یارایش کنید، (خداوند به آنها) گفت: آیا قبول دارید و بر این امر پیمان مؤکد با من می بندید؟ گفتند: آری گواهی می دهیم. خداوند گفت: پس گواه باشید که من نیز با شما از گواهان خواهم بود.

6- و در سوره انعام آیات 83-86 و 89:

وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ إِبْرَاهِيمَ كُلًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * ... * أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ...

وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ إِبْرَاهِيمَ كُلًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * ... * أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ...

این حجت ماست که به ابراهیم بر قومش دادیم، مقام هر کس را که بخواهیم بلند می کنیم که خدای تو حکیم و علیم است* ما به او اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم و همه را به راه راست راهنمایی کردیم، و نوح را پیش از آن هدایت کردیم، و از فرزندان او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم و همچنین نیکوکاران را پاداشی نیک می دهیم* و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس همه از نیکوکارانند* و اسماعیل و یسع و یونس و لوط نیز؛ و ما همه را بر عالمیان برتری دادیم*... * آن پیامبران کسانی بودند که کتاب و فرمانروایی (یا عقل و دانش، و یا مقام داوری) و نبوت را به آنان عطا کردیم....

7- و در سوره بقره آیه 136:

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

بگویند ایمان آوردیم به خدا و آنچه که بر ما نازل شده و آنچه که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردید، و آنچه که به موسی و عیسی داده شده، و به همه آنچه را که به پیامبران از جانب خدایشان داده شده است ایمان آوردیم. بین هیچ یک از این پیامبران فرقی نمی گذاریم و ما مطیع و تسلیم خدا هستیم.

8- و در سوره حدید آیه 25:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ...

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ...

همانا ما پیامبران خود را با معجزات فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت روی آورند، و آهن را که در آن سختی (و کارایی) و منافع بسیار برای مردمان است نازل کردیم تا معلوم شود چه کسی با ایمان به غیب، خدا و پیامبرانش را یاری خواهد کرد....

و در سوره نور آیه 54 و عنکبوت آیه 18 می فرماید:

وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

و بر پیامبر جز تبلیغ آشکار چیزی نیست.

9- و در سوره سبأ آیه 34:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ

و هیچ پیامبری را به دیاری نفرستادیم، جز آنکه عشرت طلبان آن دیار به آنها گفتند که ما به رسالت شما کافریم و به شما عقیده نداریم.

10- و در سوره اعراف آیه 65 و سوره هود آیه 50:

وإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا...

و سوره اعراف آیه 73 و سوره هود آیه 61 و سوره نمل آیه 45:

وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا...

و سوره اعراف آیه 85 و سوره هود آیه 84 و سوره عنکبوت آیه 36:

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا...

11- و در سوره زخرف آیه 46:

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ما موسی را با معجزاتمان به سوی فرعون و اطرافیانش فرستادیم و موسی به آنها گفت: من فرستاده پروردگار جهانیان هستم.

ص: 23

12- و در سوره احقاف آیه 35:

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...

(ای پیامبر!) تو هم چون دیگر پیامبران اولو العزم شکمیا باش و (بر عذابشان) شتاب مکن....

13- و در سوره فاطر آیه 24:

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ

ما تو را به حق، نوید دهنده و بیم دهنده فرستادیم و هیچ امتی نیست مگر اینکه در میانشان بیم دهنده ای بوده است.

14- و در سوره شعراء آیه 208:

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ

و ما (اهل) هیچ دیاری را از میان برنداشتیم مگر اینکه برای آنها پیامبرانی بیم دهنده فرستادیم.

15- و در سوره اسراء آیه 101:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَسَّئَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا

ما به موسی معجزات نه گانه آشکار عطا کردیم. از بنی اسرائیل بپرس آن زمانی که موسی به سوی آنها آمد، و فرعون به او گفت: ای موسی! به گمانم تو سحرزده شده ای.

16- و در سوره نمل آیات 12-13 خطاب به موسی (ع):

وَأَدْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ * فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ

(ای موسی!) دستت را در گریبان فرو کن تا چون بیرون آوردی بی هیچ لکه ای، سفید (و نورانی و نورافشان) گردد. آنگاه با نه معجزه دیگر به نزد فرعون

ص: 24

و قومش که مردمی فاسقند فرستاده می شوی* چون موسی معجزه های ما را به آنها نمود، گفتند: این سحری روشن و آشکار است.

17- و در سوره رعد آیه 38:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...

ما پیش از تو پیامبرانی فرستادیم (که مانند تو) زنان و فرزندان داشته اند، و هیچ پیامبری را روا نباشد که بدون اذن و اجازه خداوند معجزه ای بیاورد....

18- و در سوره غافر آیه 78:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...

ما پیامبرانی را پیش از تو فرستاده ایم. از آنها کسانی بوده اند که داستانشان را بر تو حکایت کردیم، و کسانی که حالشان را بر تو حکایت نکردیم؛ و هیچ پیامبری را روا نباشد که بدون اذن و اجازه خدا معجزه ای بیاورد....

19- و در سوره حج آیات 42-45:

وَإِنْ يَكْفُرْ بِكَ فَكُذِّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودٌ* وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ* وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ* فَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بِنٌرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرِ مَسْجِدٍ

و اگر تو را تکذیب کردند، پیش از اینان، قوم نوح و عاد و ثمود نیز (رسولان خود را) تکذیب کرده اند* و نیز قوم ابراهیم و قوم لوط* و نیز اهالی مدین (قوم شعیب) هم رسولان خود را تکذیب کردند و موسی نیز تکذیب شده است.

ما کافران را مهلت دادیم آنگاه به عقوبتشان گرفتیم، پس عقوبت من چگونه بود؟* چه بسیار آبادی هایی را که (اهالی آنها) ستمگر بودند هلاکشان کردیم و آن شهرها که سقفها و دیوارهایش بر هم فرو ریخت و از بنیاد ویران و خالی

ص: 25

است، و چاههای آبی که بی مصرف مانده و قصرهای عالی (که بی صاحب گشته است).

20- و در سوره احزاب 45-46:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا

ای پیامبر! ما تو را گواه و نوید دهنده و ترساننده فرستادیم* تا بنا به فرمان و اجازه خداوند، خلق را به سوی خدا دعوت کنی و چراغ فروزان (برای عامه مردم باشی).

21- و در سوره سبأ آیه 28:

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا...

و ما تو را به پیامبری نفرستادیم مگر بر همه مردم، بشارت دهنده و ترساننده....

22- و در سوره اسراء آیات 88-95:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا* وَ لَقَدْ صَدَقْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا* وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا* أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا* أَوْ تُسْقَطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمَتِ عَلَيْنَا كَيْدًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا* أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْفَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزُفْيِكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا* وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا* قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا

(ای پیامبر!) بگو اگر انس و جن متفق شوند که همانند این قرآن بیاورند، هرگز نتوانند اگر چه پشت به پشت یکدیگر دهند.* ما در این قرآن برای مردم از هر

ص: 26

مثالی آورده ایم، اما بیشتر مردم به جز ناسپاسی کاری نکردند* و گفتند: به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین چشمه آبی بیرون آوری* یا آنکه تو را باغی از خرما و انگور باشد که در میان آن نهرهای آب جاری شود* یا چنانکه می گویی قطعه ای از آسمان بر سر ما فرود آید، یا خدا و فرشتگان را پیش روی ما حاضر کنی* یا آنکه خانه ای از طلا دارا باشی یا به آسمان بالا روی، و به آسمان بالا رفتنت هم هرگز ایمان نمی آوریم مگر آنگاه که بر ما کتابی نازل کنی که بخوانیم. بگو پاك و منزه است خدای من، آیا مگر من بشری بیشترم که از سوی خدا به رسالت برانگیخته شده ام؟! *مردم را چیزی از ایمان و هدایت بازداشت زمانی که قرآن برای آنها آمد، مگر اینکه (به انکار) گفتند: آیا خداوند بشری را به پیامبری برانگیخته است؟! *بگو اگر فرشتگان را در زمین قرار و مسکن بود، ما بی گمان فرشته ای از آسمان به رسالت بر ایشان می فرستادیم.

شرح کلمات

1- یصطفی:

فعل مضارع از ماده «صفو» است که در لغت به معنای عصاره خالص و برگزیده هر چیز است، و «اصطفاء» به معنای دست یابی به عصاره و نابی است. اصطفاء در اصطلاح اسلامی یعنی خداوند بنده اش را از شائبه ها و ناخالصی های موجود در دیگران تصفیه و پاك کرده است، یا او را بر دیگران برگزیده است.

پیامبر اسلام (ص) عصاره خلقت و برگزیده خداست، و پیامبران همگی برگزیدگان خدایند.

2- اوحینا:

فعل متکلم مع الغیر از ماده «وحی» است که در لغت به معنای اعلام نهانی است.

و در اصطلاح اسلامی هرگاه گفته شود: خداوند فلان چیز را به بنده برگزیده خود «وحی» کرد، یعنی: آن را در قلب او جای داد و در خواب یا بیداری آن را به او «الهام» کرد، یا آن

را بر زبان یکی از فرشتگان خود به وی رسانید.

3-بعث:

در مورد پیامبران، بدین معناست که خداوند ایشان را فرستاده و برانگیخته است.

4-کتاب:

در لغت به معنای مجموعه ای از جزوه ها و رساله های مکتوب است.

و در اصطلاح اسلامی وحیی است که شایسته است نوشته شود و کتاب گردد، کتابی که در آن علوم دین از اعتقادات و عمل آمده باشد. از این نوع کتاب، پنج تن از پیامبران آورده اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین. کتابی که با پیامبران نازل شده است اسم جنس است و منظور از آن کتاب های آسمانی است.

5-حکم:

حکم یحکم حکما: قضاوت کرد و حکم قطعی صادر نمود. همچنین به معنای دانش و تقه است و به معنای حکمت نیز آمده، و حکمت آدمی، شناخت موجودات و انجام کارهای نیکوست. و همه این معانی مناسب مقام است.

6-نبوت:

نبوت در لغت به معنای برجستگی و ظهور و نیز، خبر دادن و آگاه کردن است. فشرده سخن راغب درباره «نبأ» و «نبوت» چنین است:

«نبأ» خبری است با فایده عظیم که از آن علم یا ظنّ غالب حاصل آید. و به خبر «نبأ» نگویند مگر آنکه این سه چیز را در بر داشته باشد، و خبری که عنوان «نبأ» می گیرد، باید عاری از کذب باشد، مانند: تواتر و خبر خداوند متعال و خبر پیامبر (ص).

و گوید: «نبی» از «نبوت» به معنی رفعت و برجستگی است، و [پیامبر (ص)] به خاطر برجستگی و رفعت مقام نام «نبی» گرفته است. ⁽¹⁾

و در اصطلاح اسلامی: با توجه به موارد استعمال «نبی» در قرآن و حدیث می توانیم بگوییم: أ.

ص: 28

«نبی» کسی است که خداوند او را از میان بندگان برگزیده و به او حکم عطا کرده است و کتاب را به وی وحی می کند، و او را برانگیخته تا انس و جن را به اموری که صلاح دنیا و آخرتشان را در بر دارد آگاه سازد. او از جانب خدا سخن می گوید و پیام حضرت باری را که به وی وحی شده به مردمان می رساند. نبی، به نبیین و انبیاء جمع بسته می شود. (1)

«نبی» در قرآن کریم به همین معنی آمده است، مگر در سوره حج آیه 52 که می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ...

پیش از تو هیچ رسول و نبی را نفرستادیم، مگر آنکه چون آرزو می کرد (دین خود را عملی کند) شیطان در خواسته او اخلال می کرد.

هنگامی که از امام باقر و امام صادق (ع) از تفسیر این آیه پرسیده شد، فرمودند:

نبی کسی است که (دستورات خدا را) در خواب می بیند مانند رؤیای حضرت ابراهیم (ع)، و صدا را می شنود ولی فرشته را نمی بیند؛ اما رسول کسی است که هم در خواب می بیند و هم صدا را می شنود و هم فرشته وحی را به چشم سر می بیند، و چه بسا که مقام نبوت و رسالت در یک تن جمع شده است. (2)

7-رسول:

رسول در لغت انسان عاقلی است که حامل پیام باشد. در این حال او را «مرسل» گویند، و جمع رسول، «رسل» است.

اما در مصطلح اسلامی: رسول انسانی است که خداوند او را به رسالتی ویژه به سوی قومی مبعوث می کند، تا ایشان را به شرایع اسلام هدایت نماید. او در این مأموریت معجزه یا معجزاتی از خدای تعالی به همراه دارد که گواه بر صدق رسالت اوست، و بدان وسیله حجت بر مردمی که خداوند وی را به سوی آنان فرستاده است تمام می شود. تکذیب و م.

ص: 29

1- رجوع کنید به معجم الفاظ قرآن کریم، و معجم الوسیط، لغت نبأ.

2- ما از فشرده احادیث اصول کافی (1/176) در باب تفاوت بین رسول و نبی چنین بهره گرفتیم.

مخالفت با آن پیامبر، بدبختی و عذاب یا هلاکت و نابودی دنیا را در پی خواهد داشت، و انواع عذاب در آخرت را؛ و اینجاست که به پیامبر نذیر و منذر یعنی بیم دهنده گفته می شود.

از طرفی دیگر ایمان به رسول و فرمانبرداری از وی، سعادت و فرخندگی دنیا، و رحمت و بخشایش، و رضایت و بهشت خدا را در آخرت به همراه دارد، و در این صورت این پیامبر بشیر و مبشّر یعنی بشارت دهنده است.

بنابر آنچه که گفتیم هر رسولی «نبی» است، و هر نبی صفی و برگزیده خداست اما هر «نبی» الزاماً رسول و پیامبر نخواهد بود.

8-أولو العزم:

عزم در لغت به معنای تصمیم قلبی برای قیام به امری و پایداری و شکیبایی در راه آن است.

و در مصطلح اسلامی: پیامبران اولو العزم عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین.

9-بشیر و نذیر:

بشّره بشیء: مژده نیکش داد و در چنین صورتی مژده دهنده را بشیر و مبشّر گویند.

و اندزه الشیء و بالشیء: او را از چیز هولناکی بترسانید، مثلاً- می گوید اخطار می کنم و تو را از عاقبت آن می ترسانم، پس از آن پرهیز. چنین کسی را منذر و نذیر گویند.

و در مصطلح اسلامی: نام بشیر و نذیر در قرآن بر پیامبرانی اطلاق می شود که خداوند آنها را به سوی قومی فرستاده است. چنانکه فرموده:

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ (1)

و ما پیامبران را جز بشارتگر و بیم دهنده نفرستادیم.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ إِن مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (2)

ما تو را به حق بشارتگر و بیم دهنده فرستادیم و هیچ امتی نبوده جز آنکه در.

ص: 30

1- -انعام 48؛ کهف 56/.

2- -فاطر 24/.

میانشان ترساننده ای بوده است.

10-بیّنات:

بان الشیء: آشکار و واضح شد، مشخص گشت. آیات بینات یعنی آیات واضح و آشکار که پیچیدگی در آن نیست، و در آن نقطه مبهمی برای افراد بشر وجود ندارد.

11-و أنزلنا:

خداوند آهن و میزان را در کنار هم آورده تا مردمان از آن دو در زندگانی خویش بهره مند شوند. و میزان را در کتابهای آسمانی نازل فرموده، یعنی در آنها املاک و میزانی نهاده تا با آن احوال مجتمع انسانی، عادات بشر، سنتها و عقاید و کارهاشان سنجیده شده، سود و زیان هر يك از آنها مشخص گردد.

12-میزان:

میزان در لغت یعنی وسیله ای که با آن اشیاء مادی محسوس سنجیده می شود.

و در اصطلاح اسلامی: میزان، همان دینی است که در کتاب آسمانی است و به موجب آن عقاید و کارها سنجیده شده، بر آن اساس به حساب انسان در روز قیامت رسیدگی می گردد و به نتیجه آن کیفر و پاداش داده می شود.

13-لیقوم الناس بالقسط:

قسط به معنای عدل است و عدل یعنی به هر کس آنچه را که سزاوار اوست داده شود، و آنچه را که بر او واجب است بپردازد از او گرفته شود.

14-بأس شدید:

مقصود از بأس در اینجا جنگ است که می فرماید و أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ یعنی خداوند انسان را راهنمایی کرده تا از آهن به قصد دفاع از حق، سلاح جنگی بسازد. هنوز هم بشر از آهن سلاح جنگی می سازد و خواهد ساخت. گذشته از آن آهن منافع دیگری هم برای بشر دارد.

15-کسفا:

کسفة به معنای قطعه و پاره ای از چیزی است که جمع آن کسف می باشد و معنای أَوْ تُسَقِّطُ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا این است که آسمان قطعه قطعه بر سر ما فرود آید.

کسفة به معنای قطعه و پاره ای از چیزی است که جمع آن کسف می باشد و معنای أَوْ تُسَقِّطُ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا این است که آسمان قطعه قطعه بر سر ما فرود آید.

خداوند است یا صفات دیگر حضرت باری تعالی که به سادگی از کنار آن می گذرند و از آن اعراض می نمایند.

نمونه نوع دوم: آیات و معجزاتی است که خداوند سبحان بر دست پیامبرانش جاری می کند چنانکه در سوره نمل آیه 12 می فرماید:

وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ [مراد معجزه ید بیضاء حضرت موسی و معجزات نه گانه اوست.]

اما آیه در اصطلاح اسلامی به دو معنی آمده است:

1- معجزاتی که خداوند بر دست پیامبران و اولیاء خود جاری می کند، مانند عصای موسی کلیم الله (ع) و ناقه صالح (ع). به آن معجزه می گویند، زیرا جن و انس از آوردن همانند آن عاجز و ناتوانند، همچنین تولد فرزندی بدون پدر نیز معجزه است.

اقدامات و حالات خارق العاده و غیر طبیعی پیامبران آیاتی از این نوع است، مانند ولادت حضرت عیسی (ع) از مادرش مریم، که نه او را همسری بوده و نه عیسی (ع) را پدری، و خداوند می فرماید:

وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً... (1) ما پسر مریم و مادرش را آیت و نشانه ای قرار دادیم.

و باز از همین نوع آیه، عذابی است که بر مشرکان نازل می شود، همانگونه که خدای سبحان در سوره عنکبوت آیه 15 می فرماید:

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ [نجات دادن کشتی نشینان حضرت نوح و غرق شدن مشرکان خود آیه بوده است.] نظیر همین آیه در سوره قمر آیه 15 وجود دارد.

2- آیه در قرآن کریم:

راغب در کتاب مفردات القرآن می نویسد (2): «...».

ص: 32

1- مؤمنون 50؛ انبیاء 91.

2- رجوع کنید به مفردات راغب، لغت «الآیه».

هر جمله از قرآن که دلالت بر حکمی داشته باشد يك آیه است، خواه سوره ای از قرآن باشد خواه قسمت یا قسمتهایی از يك سوره؛ و نیز به هر کلام و جمله ای از آن که در لفظ جدا باشد «آیه» گفته می شود. و بر این اساس است که يك سوره به آیات متعددی تقسیم می شود.

تفسیر آیات گذشته در روایات

الف- در حدیث ابو ذر آمده است که گفت:

از رسول خدا (ص) پرسیدم: تعداد انبیاء چند نفر بوده است؟

فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار نفر نبی بوده اند.

پرسیدم: چند نفرشان رسول بوده اند؟

فرمود: سیصد و سیزده نفر مجموعه ای پر شمار .

پرسیدم: نخستین نبی چه کسی بوده است؟

فرمود: آدم.

پرسیدم: آیا حضرت آدم، نبی مرسل بوده است؟

فرمود: آری، خداوند او را به دست خود آفرید و از روح خود در او دمید. آنگاه رسول خدا (ص) خطاب به من فرمود:

ای ابو ذر! از میان انبیاء چهار تن (آدم، شیث، اخنوخ که ادریس باشد و او نخستین کسی بوده که با قلم خط نوشته و نوح) سریانی بوده اند و چهار تن: (هود، صالح و شعیب، و نبی تو محمد (ص) از عرب بوده اند. نخستین نبی بنی اسرائیل موسی و آخر ایشان عیسی است و ششصد نبی دیگر.

پرسیدم: ای رسول خدا! خداوند چند کتاب فرو فرستاده است؟

فرمود: یکصد و چهار کتاب. خداوند بر شیث (ع) پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابراهیم بیست صحیفه فرو فرستاد، و آنگاه تورات و انجیل و زیور و فرقان

ص: 33

را نازل فرمود... تا آخر حدیث. (1)

عبارات این حدیث در مسند احمد بن حنبل به قرار زیر است:

... پس پرسیدم: ای رسول خدا! انبیاء چند نفرند؟

فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار نفر که از این تعداد، رسولان سیصد و پانزده نفر می باشند مجموعه ای پر شمار. (2)

ب- از امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) آمده است که فرمود:

اولو العزم را از آن روی چنین نامیده اند که ایشان صاحبان عزم و کوشش و استقامت و شریعت بوده اند. هر نبی بعد از نوح (ع) بر شریعت و مقررات آن حضرت بوده است و پیرو کتاب او تا زمان حضرت ابراهیم خلیل؛ و هر نبی که در زمان وی بوده و یا بعد از او آمده بر شریعت و مقررات ابراهیم (ع) بوده و پیرو کتاب او تا زمان ظهور حضرت موسی؛ و هر نبی که در زمان موسی یا بعد از او بوده، بر شریعت موسی و مقررات او، و پیرو کتاب وی - تورات - بوده تا زمان حضرت عیسی (ع)؛ و هر نبی که در زمان عیسی یا بعد از او آمده بر مقررات و شریعت او و پیرو کتابش - انجیل - بوده تا زمان نبی ما حضرت محمد (ص).

این پنج نفر اولو العزم، و افضل از همه انبیاء و رسولان می باشند، و شریعت محمد (ص) تا روز قیامت پابرجا بوده نسخ نمی شود، و نبی دیگری بعد از آن حضرت نخواهد بود تا روز قیامت... تا آخر حدیث. (3)

در تفسیر سیوطی از ابن عباس آمده است:

اولو العزم عبارتند از: خاتم الانبیاء، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی صلوات الله علیهم.

ص: 34

1- بحار الانوار مجلسی (32/11) به نقل از معانی الاخبار ص 95. خصال (104/2)؛ مسند احمد (265/5-266)؛ نهاية اللغة، لغت حجة؛ بحار (33/11) به نقل از خصال (144/1). مختصر الحدیث از امام باقر (ع). شاید مقصود از سریانی که در حدیث آمده، لغات زبان مردم قدیم بوده است.

2- مسند احمد (265/5-266).

3- بحار الانوار مجلسی (34/11-35) به نقل از عیون اخبار الرضا (234-235).

و در اصول کافی به سندش از امام صادق(ع) روایت کند که:

سرور انبیا و پیامبران پنج نفرند که پیامبران اولو العزم بوده، محور گردونه شرایع می باشند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین (2).

ج- در تاریخ یعقوبی به روایت از امام صادق(ع) می نویسد که آن حضرت فرمود:

خداوند هیچ پیامبری را مأموریت نداد مگر به همراه چیزی که به وسیله آن بر همه اهل زمانش سر آمد بود. مثلاً موسی(ع) فرزند عمران را به قومی مأموریت داد که بر آنها سحر و جادو غالب بود. پس به آن حضرت چیزی داد که با آن به مبارزه علیه سحرشان برخاست و بر آن پیروز شد و آن را باطل کرد و آن: عصا، ید بیضاء، هجوم ملخ، شپش، قورباغه، خون، شکافته شدن دریا، منفجر شدن صخره طوری که آب از درون آن جستن کرد و زشت گردانیدن رویشان بود. اینها معجزات آن حضرت بود.

داوود(ع) را در زمانی برانگیخت که بر مردم آن روزگار صنعت و هنر، و سرگرمی و لهو چیره بود. پس آهن را در دست داوود(ع) نرم فرمود، و صدایی خوش به او عطا کرد طوری که وحوش به خاطر صوت زیبایش گرد او تجمع می کردند.

سلیمان(ع) را به روزگاری مبعوث فرمود که مردم زمانش سخت علاقه مند به ساختمان و به کارگیری طلسم و جادو بودند. این بود که باد را مسخر او کرد، و اجنه را مطیع وی ساخت.

عیسی(ع) را نیز در زمانی برانگیخت که در روزگارش پزشکی، مردم را به خود مشغول داشته بود، لذا او را مجهز فرمود به قدرت زنده کردن مردگان و بهبودی گرها و پیسها.

و محمد(ص) را به روزگاری مبعوث فرمود که بر مردم زمانش بیش از همه سخن زیبا گفتن کهنات و پیشگویی، و کلام مسجع و موزون و خطبه چیره بود، پس حضرتش را با).

ص: 35

1- -تفسیر سیوطی (45/6).

2- -اصول کافی (175/1) باب طبقات الانبیاء و الرسل، به نقل از کتاب خصال (144/1).

تفسیر آیات در پرتو روایات

پروردگار جهان، از میان آدمیان و فرشتگان پیامبرانی چون: آدم، نوح، و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان، و مریم را بر زنان دو عالم برگزیده است. خداوند به نوح، و ابراهیم، و لوط، و اسماعیل، و اسحاق، و یعقوب، و یوسف، و موسی، و هارون، و یسع، و داوود، و سلیمان، و ایوب، و یونس، و الیاس، و زکریا، و یحیی، و عیسی کتاب و حکم و نبوت را عطا کرده و از بین ایشان نوح، و ابراهیم، و موسی، و عیسی، و پیامبر ما محمد مصطفی (ص) را کتاب و شریعتی ویژه عطا فرموده است؛ اینان از پیامبران اولوالعزم می باشند. خداوند در کتابهای ایشان ضابطه و میزانی قرار داده تا بدان وسیله حق و باطل عقاید و باورهای افراد مجتمع و کارهایشان شناخته شود.

و نیز برای برخی از ایشان چون حضرت موسی کلیم الله (ع)، و محمد حبیب الله (ص) استفاده از اسلحه را برای جنگ های سخت بر ضد کسانی که از مسیر انسانیت منحرف شده اند، و نیز آنهایی که به جز با نیروی جنگ و تیزی شمشیر به راه حق نمی آیند مقرر فرموده است. و همچنین برخی از پیامبران را برگزید و ایشان را مبشرین و منذرین قرار داد چه پیامبران صاحب شریعت همچون نوح و موسی باشند و یا آنها که شریعتی مستقل دارا نبودند مانند شعیب و لوط. خداوند هیچ قومی را به عذاب نگرفت مگر اینکه پیامبری را نویدبخش رحمت و بیم دهنده به عذاب همراه با معجزه و نشانه ای از سوی خود بر آنان مبعوث گردانید.

خداوند در این مورد می فرماید:

1- در سوره اسراء آیه 15:

...وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا

... ما عذاب کننده نبوده ایم مگر پس از آنکه پیامبری مبعوث کنیم.

ص: 36

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

هر امتی را رسولی است، و چون پیامبر ایشان بیاید بینشان به عدل و داد داوری شود، و ستم نینند.

امتی که پیامبر را نافرمانی کنند در دنیا و آخرت سزاوار عذاب خواهند بود، همانگونه که خداوند از حال فرعون و پیشینیانش در سوره الحاقه آیه 1 خبر داده و فرموده است:

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً

پیامبر خدایشان را نافرمانی کردند، و خداوند هم آنها را بسختی گرفت.

نافرمانی پیامبر، نافرمانی پروردگار است همانطور که خداوند در سوره جن آیه 23 فرموده است:

... وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

... و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، او راست آتش جهنم که برای همیشه در آن معذب خواهد بود.

خداوند رسولان را از انبیاء برمی گزیند، از اینرو تعداد رسولان همانطور که در روایت ابو ذر از پیامبر اسلام (ص) گذشت، از شمار انبیاء کمتر است. البته خداوند به کسی که او را برای هدایت مردم مبعوث می کند معجزه ای می دهد تا مؤیدی بر مدعای او باشد که وی از جانب پروردگار برانگیخته شده است.

حقیقت آیه و معجزه:

خدای سبحان انبیاء را ولایتی بر نظام هستی عنایت کرده تا در صورتی که خواست خداوند بر آن تعلق بگیرد که نبی او جزئی از نظامی را که برای هستی مقرر داشته است تغییر دهد، بتواند آن را به اذن و اجازه خدای تعالی به انجام رساند.

از اینروی آوردن معجزات بر خلاف قسمتی از نظام طبیعت، به وسیله انبیاء از سنتهای تکوینی پروردگار و در جوامعی است که پیامبران در آنجا به رسالت مبعوث شده اند.

این است که امتها از انبیاء خود می خواستند که معجزه ای ارائه کنند تا دلیلی بر صدق ادعای ایشان باشد. خدای تعالی این موضوع را در سرگذشت قوم صالح در سوره شعراء عنوان کرده می فرماید:

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بَيِّنَاتٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ * وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ (1)

(قوم صالح به او گفتند): تو نیستی، مگر بشری مانند ما. اگر راست می گویی معجزه ای بیاور* (صالح) گفت: این شتری ماده است که بخشی از آب مخصوص او، و بخشی هم ویژه شماست. دست خیانت به سوی او دراز نکنید که به عذاب روز بزرگ گرفتار خواهید شد.

غالباً بعد از اینکه آن پیامبر آیه و معجزه خود را نشان می داد، امت ها به خیره سری و عناد و دشمنی با او بر می خاستند و نه به پروردگار ایمان می آوردند و نه به پیامبری که بر آنها مبعوث شده بود. خدای تعالی در این مورد بعد از آیاتی که گذشت، از قوم ثمود چنین خبر می دهد:

فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ (2)

آن شتر را کشتند و سپس از کرده خود پشیمان شدند.

و اگر بر حسب خواهش قومی از پیامبرش، معجزه ای صورت می گرفت ولی آن قوم آن را تصدیق نمی کردند و ایمان نمی آوردند، مستوجب تنبیه و عذاب می شدند و خدایشان عذاب می کرد همچنانکه خدای تعالی در همین سوره از پایان عصیان قوم ثمود چنین خبر داده است:

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (3).

ص: 38

1- - شعراء 154-156.

2- - شعراء 157.

3- - شعراء 158.

آنگاه به عذاب موعود گرفتار شدند همانا در هلاك اين قوم آيت عبرت برای ديگران بود(و ليكن) اكثر مردم باز به خدا ايمان نياوردند.

آوردن معجزه برای انبياء بنا به حكمت الهی است، و مقتضای حكمت آوردن معجزه به اندازه و حدی است كه: كسی كه قصد دارد به پروردگار و پیامبرش ايمان بياورد در يابد كه آن پیامبر در ادعایش راستگوست، نه به آن مقدار و اندازه ای كه اقوام سرکش و بی ايمان تعیین می کنند و می خواهند، و یا امری محال را انتظار می برند. همانگونه كه در دو مورد قریش از خاتم پیامبران(ص) تقاضا كرد؛ و آن بعد از اين بود كه خداوند از قریش كه در عرب به كلام بليغ ممتاز بود آيه ای را خواسته و مخاطبشان ساخته و در سوره بقره فرموده است:

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا
التَّارِثِي وَفُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (1)

و اگر شما در شك و تردید هستید از آنچه ما بر بنده خود فرو فرستاده ایم، پس يك سوره مثل آن را بياوريد و ياران خود را به جز خداوند به كمك بگيريد اگر راست می گوید* ولی اگر نمی توانید، كه هرگز نمی توانید پس خدای را از آتشی كه هيزم و آتشگیره آن آدميان و سنگ می باشد و برای كافران آماده شده است پرهيزيد.

و بدین سان پروردگار حجت را بر آنان تمام کرده و فرموده است: اگر در آنچه كه بر بنده خودمان فرو فرستاده ایم در شك و تردید هستید يك سوره مثل آن را بياوريد و همه را هم به كمك بگيريد. و خبر داده است كه انس و جن هم اگر به كمك يكديگر برخيزند نمی توانند مانند آن را بياورند، و تأكيد کرده و نفی ابد فرموده و گفته است «لن» یعنی هرگز نمی توانید مانند آن را بياوريد، حتی در زمان ما نیز دشمنان اسلام با همه كثر و قدرتهای عظيم و گوناگونی كه دارند قادر نيستند يك سوره مثل قرآن بياورند. 4.

ص: 39

آنان بعد از این مبارزه جویی کوبنده-در آوردن امری که انس و جن از آوردنش ناتوانند، و عجز و ناتوانی قریش از آوردن مانند آن-از رسول خدا(ص)خواستند که آب و هوای مکه را تغییر دهد و خانه ای از طلا بیاورد یا خدا و فرشتگان را پیش رویشان حاضر کند یا به آسمان پرواز نماید، تازه با اینهمه به او ایمان نمی آوردند مگر هنگامی که کتابی بر ایشان از آسمان فرود آورد که بخوانند!! معلوم است در آنچه که خواسته بودند امری محال وجود داشت و آن اینکه خدا و فرشتگان را پیش رویشان بیاورد(که خداوند برتر از این سخن ستمگران است) و نیز در میان آنها مطالب خلاف سنت خداوند در ارسال انبیا وجود داشت به این معنی که خواسته بودند پیش روی ایشان به آسمان بپرد و بر ایشان کتابی بیاورد، چیزی که ویژه فرشتگان پیام آور خداوند است نه در حد انسان. و اینکه اساساً آنان قبول نداشتند خداوند بشری را به رسالت بر انگیزد در صورتی که حکمت اقتضای آن دارد که پیامبران از جنس بشر باشند، تا در رفتار و کارهای ایشان به آنها اقتدا شده، الگوی قوم خود باشند. دیگر درخواستهای ایشان هم در راستای حکمت قرار نداشت مثل اینکه خواسته بودند که بر آنها عذاب نازل شود. این است که خداوند به پیامبر فرمان می دهد که به ایشان چنین پاسخ دهد:

سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (1)

پاك و منزّه است پروردگار من، آیا من جز انسانی فرستاده از سوی خدایم؟ خلاصه کلام اینکه حکمت پروردگار اقتضا داشت که فرستاده او معجزه ای از پروردگارش بیاورد که دلیل بر صدق ادعای او باشد و بدان وسیله حجت بر مردم تمام شود.

در آن صورت هر کس که مایل باشد ایمان می آورد و آن کس که بخواهد، سرکشی و عناد می ورزد؛ همانطور که شأن قوم موسی و هارون بعد از آمدن آن همه معجزات بود یعنی ساحران ایمان آوردند اما فرعون و اطرافیانش راه عناد و کفر پیمودند، که خداوند هم با غرقه ساختنشان آنها را به خواری کشاند.

آنچه را که انبیاء از جانب خداوند می آورند در اصطلاح اسلامی معجزه می نامند که خود/.

ص: 40

دلیلی بر صداقت ایشان است.

بنابر آنچه که گفتیم هر پیامبر و رسول نبی می باشد، اما هر نبی، پیامبر نخواهد بود مانند یسع(ع) که او نبی و وصی حضرت موسی کلیم الله(ع) بوده است.

بعضی از پیامبران شریعتی را آوردند که برخی از موارد و اعمالی را که شریعت گذشته آورده بود نسخ کرد همانند شریعت حضرت موسی(ع) نسبت به شرایع سابقه، برخی نیز شریعتشان متمم شریعت سابق و تجدید کننده آن بود مانند شریعت حضرت ختمی مرتبت(ص) نسبت به دین حنیف حضرت ابراهیم خلیل(ع) این است که خداوند می فرماید:

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... (1)

آنگاه به تو وحی کردیم که آیین پاک ابراهیم را پیروی کن.

و در سوره مائده آیه 3 می فرماید:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

امروز دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما پسندیدم.

پس از آشنایی با مصطلحاتی چند که فهم سرگذشت و اخبار انبیاء در قرآن کریم و کتابهای حدیث شریف نبوی و سیره به آنها بستگی دارد، اینک به خواست خدا به بررسی اخبار ایشان می پردازیم و سخن را از حضرت آدم ابو البشر(ع) آغاز می کنیم./

ص: 41

*آیاتى دربارۀ آفرینش حضرت آدم ءله السلام *شرح کلمات *تفسیر آیات

ص: 43

1- خداوند سبحان در سوره طه آیات 115 و 122 می فرماید:

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا*... * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ

و ما با آدم عهد بستیم (که فریب شیطان نخورد) و در آن عهد او را استوار و ثابت قدم نیافتیم*... * سپس خدا توبه او را پذیرفت و هدایتش فرمود و به مقام نبوتش برگزید.

2- و در سوره بقره آیات 30-37:

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ* قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ* وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ* وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ* فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ* فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ* قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ* وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ* وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ* فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ* فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی قرار می دهم گفتند آیا کسی را قرار می دهی که در آن فساد و خونریزی کند در حالی که ما حمد و تسبیح تو می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم. فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید و تمام اسماء را به آدم آموخت و بعد آن را به فرشتگان عرضه داشت و پرسید اگر راست می گوئید نام های اینها را بمن خبر دهید* گفتند خداوند تو منزهی به جز آنچه که به ما آموخته ای چیزی نمی دانیم تو دانا و حکیمی* فرمود: ای آدم آن نام ها را به ایشان خبر ده هنگامی که آدم ایشان را آگاه ساخت فرمود: نگفتم من غیب آسمانها و زمین را می دانم و آنچه را که ظاهر می کنید یا مخفی می سازید با خبر هستم* هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند مگر ابلیس که امتناع کرد و تکبر نمود. او از کافران بود* و گفتیم ای آدم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر جای آن می خواهید بخورید که گوارایتان باد ولی نزدیک این درخت نشوید که از ستمکاران

خواهید شد*شیطان ایشان را بلغزش انداخت، و آنها را از آنچه در آن بودند بیرون کرد. و گفتیم همگی فرود آئید، برخی از شما دشمن برخی دیگر خواهید بود. و شما را تا مدتی در زمین جایگاه و بهره مندی خواهد بود* پس آدم از خدایش کلماتی فرا گرفت و خدا توبه اش را پذیرفت، که او توبه پذیر مهربان است.

3- و در سورة آل عمران آیه 33:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

خداوند آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خانواده عمران را بر جهانیان برگزید.

ص: 45

و در سوره انعام آیه 89 فرموده است:

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوَّةَ...

آنها (پیامبران) کسانی هستند که به آنها کتاب آسمانی و فرمانروایی و نبوت عطا کردیم....

شرح کلمات

1- اجتهاب: او را برگزید و انتخاب کرد. در مفردات راغب آمده است که: اجتهاب الله العبد یعنی اینکه خداوند بنده را به فیض الهی مخصوص گردانیده طوری که انواع نعمتها را در اختیار او می گذارد بدون اینکه بنده در این زمینه کوششی کرده باشد. این فیض، مخصوص انبیاء و همسنگ ایشان از صدیقان و شهداء می باشد.

2- تاب: توبه کرد، توبه عبد معرف پشیمانی بنده است از معصیتی که کرده، و اراده او به ترك آن گناه است و تا حد امکان تدارك و جبران آن.

اما توبه از رب، به معنای پذیرش توبه بنده است، و گذشتن از خطایش و لطف به او و آمرزش وی.

3- خلیفه: بدنال بحثی که در آفرینش فرشتگان داشتیم می گوئیم:

لغت خلیفه در قرآن هم بصورت مفرد و جمع آمده، و هم مفرد با ضمیر جمع. آنجا که به صورت مفرد آمده مقصود برگزیده ای از اصفیاء الله است بر روی زمین، اما آنجا که با لفظ جمع و یا همراه ضمیر جمع آمده منظور جانشینی مردمی به جای اقوام پیش از خود در روی زمین می باشد.

در مورد وجه اول:

1- خطاب خداوند به فرشتگان: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً مِنْ بَرِّ رُؤْيِ زَمِينِ خَلِيفَةً أَيْ قَرَارِ مِي دَهْمِ.

2- خطاب خداوند به داوود: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ أَيْ دَاوُودِ! مَا تَوْرًا فِي زَمِينِ مَقَامِ خِلَافَتِ دَادِيمِ.

اگر مقصود در مورد اول این باشد که خداوند نوع انسان را در روی زمین خلیفه و

جانشین خود قرار داده است دیگر برای داوود مورد ویژه ای برای تشریف او به مقام خلافت باقی نمی ماند، زیرا که او هم یکی از آحاد مردم است که خداوند آنان را تا جهان بر قرار است خلیفه و جانشین خود بر روی زمین قرار داده است.

بنابراین ناگزیر باید گفت: مقصود از سخن حضرت باری تعالی به فرشتگانش که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً لَهَا* (ع) می باشد، یا حضرت آدم و فرزندان برگزیده او که امامان و پیشوایان مردم به سوی راه راست می باشند.

در مورد وجه دوم:

1- آنجا که در سوره اعراف آیه 69، در بیان سخن هود به قومش می فرماید:

...أَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ...

...به یاد داشته باشید که خداوند شما را جانشینان قوم نوح قرار داد...

2- بعد از آن، در بیان سخن صالح به قومش در همان سوره آیه 74 می فرماید:

وَ أذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ...

و به یاد آورید که شما را جانشینان بعد از عاد قرار داد...

چگونه ممکن است دشمنان خدا مانند اقوام عاد و ثمود و پیش از آنها قوم نوح که بر اثر نافرمانی و دشمنی با خدا، خداوند هلاکشان ساخته و ریشه شان را از زمین برکنده است، خلفا و جانشینان خداوند بر روی زمین باشند؟!

بنابراین مقصود هود(ع) در سخنانش به قوم خود که *جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ* این است که خداوند شما را جانشینان قوم نوح بر روی زمین قرار داده است؛ و در سخن صالح(ع) به قومش که *جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ* این است که بعد از قوم عاد، شما را جانشینان ایشان بر روی زمین قرار داده است.

وجه سوم که با ضمیر جمع می آید نیز بر همین سیاق است. مثلاً در سوره اعراف آیه 129 در خطاب حضرت یونس به قومش چنین آمده است:

عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ...

امید است که خداوند دشمنتان را از میان بردارد و شما را جانشین ایشان در روی زمین

گرداند...؛ که مقصود این است که خداوند آنها را به جای دشمنانشان بر روی زمین جانشین گرداند.

4-الأسماء: برای اسم در لغت عرب دو معنا وجود دارد:

1-لفظی که دلالت بر مسمی می کند و او را از سایرین جدا می سازد مانند مکه که نامی است برای شهری که در آن کعبه مشرفه و بیت الله الحرام قرار دارد، و نام اشخاص مانند یوسف و فیصل و عباس و غیره.

2-لفظی که دلالت بر حقیقت مسمی یا صفت او می کند مانند لفظ «اسم» در این آیه شریفه سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (ای رسول ما!) به نام خدای خود که برتر و بالاتر از همه موجودات است به تسبیح مشغول باش (سوره اعلی آیه 1) که در اینجا مقصود تسبیح کردن اسم خدا نیست بلکه مقصود صفت رب است یعنی: پاك و منزّه بدار ربوبیت پروردگار بلندمرتبه ات را از مواردی که زینده ذات کبریایی او نیست.

و باز در همین مورد این آیه شریفه است که می فرماید: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا که در اینجا منظور این نیست که خداوند به خلیفه خود حضرت آدم اسامی مراکزی چون بغداد و تهران و لندن، و یا اعضاء بدن آدمی مانند چشم و سر و گردن، و یا نام میوه ها مانند انجیر و زیتون و انار، و یا سنگها چون یاقوت و در و زبرجد، و یا معادن مانند طلا و نقره و مس و آهن و غیره و غیره- که آدمی اشیاء را با گویشهای مختلف بدان نامیده است-تعلیم داده باشد. بلکه قصد این است که خداوند به خلیفه خود صفات اشیاء و حقایق آنها را آموخته است. ما به خواست خدا در همین زمینه، در بحث «اسمای حسناى الهی» در جلد دوم به تفصیل سخن گفته ایم.

5-نَسْبِحْ بِحَمْدِكَ: سَبِّحْ یعنی منزّه دانست، و سبحان الله یعنی پاك و منزّه است خداوند.

6-نَقْدَسْ: قَدَّسَ الله تقدیسا، یعنی خدای را به شایسته ترین وجهی تقدیس کرد، و بر او درود فرستاد و بزرگوار و بزرگش انگاشت، و او را از هر چه شایسته و بایسته مقام و مسند الوهیت نباشد پاك و منزّه دانست.

خداوند توبهٔ آدم را پذیرفت و او را انتخاب کرد و برای دریافت وحی اش برگزید، همانگونه که دیگر پیامبرانش را برای هدایت مردمان برگزیده است.

در طبقات ابن سعد و مسند احمد چنین آمده است (و ما عبارت را از طبقات ابن سعد نقل می کنیم):

دربارهٔ حضرت آدم از رسول خدا (ص) پرسیدند که آیا حضرت آدم نبی بوده، یا فرشته؟ و رسول خدا (ص) پاسخ داده بود: بلکه نبی مکلم بوده است [یعنی شخصی که خدا با واسطهٔ وحی با او سخن می گفته است].

از ابو ذر نیز روایت شده که گفت از رسول خدا (ص) پرسیدم: نخستین نبی چه کسی بوده است؟

فرمود: آدم.

پرسیدم: آیا آدم نبی بود؟

فرمود: آری نبی مکلم بود.

پرسیدم: تعداد رسولان چند نفر بوده است؟

فرمود: مجموعاً سیصد و پانزده نفر (1).

و از جمله اموری که در شریعت او آمده بود، حج و طواف گرد کعبه و جمعه بوده است.

و در طبقات ابن سعد آمده است:

رسول خدا (ص) فرمود: روز جمعه سید روزها و عظیم ترین آنها نزد خداست. چه، خداوند آدم را در آن روز آفرید و هم در آن روز آدم را به زمین فرود آورد و هم در آن روز آدم را از دنیا برد. (2)

حضرت آدم (ع) پیامبری بود که خداوند به او کتاب و حکم عطا کرده بود تا مردم

ص: 49

1- طبقات ابن سعد، چاپ بیروت سال 1376 (32/1 و 34)، چاپ اروپا (10 و 12)؛ و مسند احمد (5/178 و 5/179) و (5/265-

266)، و تاریخ طبری، چاپ اروپا (1/152)؛ و احادیثی دیگر در مصادر دیگر با الفاظی مختلف.

2- طبقات ابن سعد، چاپ اروپا (8/1)، چاپ بیروت (1/30).

زمانش را که همان همسر و فرزندانش بودند، هدایت کند. او از پیامبران اولوالعزم یعنی بشیر و نذیر نبوده است.

از پیامبر خدا(ص) وارد شده است که حضرت آدم را در سرزمین عراق، که هم در آنجا چشم از جهان پوشیده بود به خاک سپردند.

حضرت آدم در زمان حیات به فرزندش «شیث» وصیت کرد و او را به نگهداری شریعتش و تبلیغ آن بعد از وفاتش سفارش فرمود. به خواست خدا اخبار این موضوع را در فصلهای آتی پیگیری می کنیم.

ص: 50

3 اوصیای پس از حضرت آدم در کتب سیره

اشاره

*مقدمه *شیث هبة الله *انوش فرزند شیث *قینان فرزند انوش *مهلائیل فرزند قینان *یرد فرزند مهلائیل *اخنوخ فرزند یرد *متوشلح فرزند
اخنوخ (ادریس) *لمک فرزند متوشلح

ص: 52

در طبقات ابن سعد و تاریخ طبری و دیگر منابع-با تلخیص-از ابن عباس روایت شده است که او گفت:

حواء برای آدم، هبة الله را به دنیا آورد که به زبان عبری به او «شیث» گفته می شود و حضرت آدم او را وصی خود قرار داد.

شیث دارای فرزندی به نام انوش شد، و چون شیث بیمار شد، انوش را وصی خود کرد و از دنیا رفت.

قینان فرزند انوش، وصی پدرش انوش شد.

مهلائیل فرزند قینان و وصی پدرش بود.

یرد یا الیارد، فرزند مهلائیل و وصی او بود.

اخنوخ که همان ادريس پیامبر است فرزند یرد و وصی او بود. (1)

متوشلح فرزند اخنوخ و وصی او بود.

لمك فرزند متوشلح و وصی او شد.

این مطالب فشرده ای از روایت ابن سعد و طبری از ابن عباس در مورد اخبار اوصیای

ص: 54

1- برای یافتن اخبار مذکور مراجعه کنید به طبقات ابن سعد، چاپ اروپا (14/1-17)؛ تاریخ طبری، چاپ اروپا (153/1-165) و 166؛ و خبر وصیت آدم به شیث در تاریخ ابن اثیر (19/1-20) و (40/1-48)؛ و تاریخ ابن کثیر (98/1)؛ و تاریخ یعقوبی (11/1) و در آن گفته است که اخنوخ همان ادريس پیامبر (ع) می باشد.

حضرت آدم می باشد.

اخبار اینان با شرح و تفصیل کافی در تاریخ یعقوبی متوفای سال 284 هجری، و مسعودی متوفای سال 346 هجری، و سبط بن جوزی متوفای سال 654 هجری به شرحی که گفته خواهد شد، آمده است.

ص: 55

*ولادت شیث *وصیت حضرت آدم(ع) به او *حکم او، و حج خانه خدای او *وصیت او به فرزندش انوش

ص: 56

مسعودی در مروج الذهب می نویسد:

چون حواء به شیث باردار شد نوری در پیشانیش درخشیدن گرفت، و زمانی که شیث را به دنیا آورد آن نور به شیث منتقل گردید. بعد از اینکه شیث بالغ گردید و جوانی برومند و کامل شد، حضرت آدم او را وصی خود کرد و وصیتش را با او در میان نهاد، و او را آگاه کرد که او حجت خدا بعد از آدم است و خلیفه خداست بر روی زمین. او باید حق را به اوصیانش برساند و او دومین کسی است که نور پیامبر خاتم به او منتقل شده است (1).

وصیت حضرت آدم به شیث

در اخبار الزمان آمده است:

هنگامی که خداوند مرگ آدم را اراده فرمود، به وی فرمان داد تا وصیت خود را به فرزندش شیث بسپارد و همه علوم و دانشی را که به وی آموخته شده بود به او بیاموزد، و آدم نیز چنین کرد (2).

در تاریخ یعقوبی آمده است:

ص: 58

1- فشرده ای از شرح حال شیث در مروج الذهب مسعودی (47/1-48).

2- فشرده ای از اخبار الزمان مسعودی، چاپ دار الاندلس بیروت، سال 1978 م؛ سبط بن جوزی نیز برخی از اخبار وصیت را در شرح حال شیث، در مرآة الزمان، چاپ دار الشروق بیروت سال 1405 ه ص 223 آورده است.

چون مرگ آدم(ع) فرارسید، شیث به همراه فرزند و فرزندزاده اش به خدمت او رسید.

حضرت آدم بر آنها درود فرستاد و بر ایشان از خداوند برکت خواست، سپس وصیتش را در اختیار شیث گذاشت و به او دستور داد که جسدش را حفظ کند و پس از مرگ در غار گنج بگذارد، و سپس او به نوبه خود به فرزند و فرزندزادگانش یکی پس از دیگری وصیت کند و به هنگام مرگ هر کدام دیگری را وصی خود نماید؛ و چون از سرزمین خود فرود آمدند جسد او را برگیرند و در وسط زمین قرار دهند. سپس به شیث دستور داد تا پس از او قائم مقام وی در فرزندانش بوده، آنان را به تقوای الهی و عبادت و پرستش نیکوی او فرمان دهد، و آنان را از اختلاط با قایلیان ملعون بازدارد. سپس حضرت آدم بر همه آنها درود فرستاد و آنگاه دیده بر هم نهاد و به روز جمعه جهان را بدرود گفت (1).

قضاوت او، و حج خانه خدا

الف- در تاریخ یعقوبی آمده است:

شیث پس از مرگ پدرش حضرت آدم به جای او نشست و مردم را به تقوای الهی و کار نیکو فرمان داد. (2)

و در اخبار الزمان آمده است:

خداوند شیث را فرمان داد تا خانه کعبه را بسازد، و حج و عمره به جای آورد. شیث نخستین کسی است که عمره به جای آورده است. (3)

ب- در کتاب مرآة الزمان آمده است:

هنگامی که آدم از دنیا رفت، شیث به مکه آمد و حج و عمره بگزارد و خانه کعبه را که فرسوده شده بود تجدید بنا کرد و آن را با سنگ و گل بساخت، و به عمران و آبادی زمین پرداخت، و همچون پدرش حدود خدا را بر مفسدان جاری کرد. (4)

ص: 59

1- تاریخ یعقوبی، چاپ بیروت (7/1).

2- تاریخ یعقوبی (8/1).

3- اخبار الزمان ص 76.

4- مرآة الزمان ص 223.

ج- در کتاب مروج الذهب آمده است:

هنگامی که آدم به شیث وصیت کرد، شیث آن را برگرفت و محتوای آن را به خاطر سپرد و به فرمانروایی و حکومت میان مردم پرداخت و مقررات پدرش را به اجرا گذاشت.

سپس همسرش از او بار گرفت و انوش را به دنیا آورد. آنگاه بود که نور درخشان موجود در پیشانی شیث به انوش منتقل گردید. این انتقال به هنگام ولادت او صورت گرفت. چون انوش به حد کمال رسید، شیث ودیعه آدم (ع) را به او سپرد و او را از موقعیت و شرف و کرامت این وصیت آگاه ساخت و به او سفارش کرد که [او نیز] فرزندش را به حقیقت این شرف و کرامت با خبر سازد و فرزندانشان را نیز بر این امر آگاه گردانند، و امر این وصیت را مادام که نسلشان بر قرار است در میان خود یکی پس از دیگری انتقال دهند. (1)

وصیت همچنان جاری بود و از قرنی به قرن دیگر منتقل می شد تا اینکه خداوند نور تابان را به عبد المطلب و از او به فرزندش عبد الله پدر رسول خدا (ص) رسانید؛ و ما به خواست خدا اخبار برخی از ایشان را ضمن اخبار اجداد پیامبر (ص) خواهیم آورد.

وصیت شیث به فرزندش انوش

در تاریخ یعقوبی آمده است:

چون مرگ شیث فرا رسید، فرزندان و فرزندزادگانش که شامل انوش و قینان و مهلائیل و یرد و اخنوخ و زنان و فرزندانشان بودند گرد بستر او را گرفتند. شیث بر آنان درود فرستاد و بر ایشان از خداوند برکت خواست و پیش از همه، به این امر سفارش کرد که با فرزندان قابیل ملعون آمیزش نکنند، آنگاه به فرزندش انوش وصیت کرد و او را فرمان داد تا جسد آدم را همچنان نگهدارد، و اینکه تقوای الهی پیشه کند و قومش را نیز به تقوای الهی و عبادت نیکو فرمان دهد؛ آنگاه دیده از جهان فرو بست. (2)

ص: 60

1- مروج الذهب مسعودی (48/1).

2- تاریخ یعقوبی (9-8/1).

*ولادت انوش، و وصیت شیث به او، و انتقال نور خاتم پیامبران (ص) به او *نخستین کسی که درخت کاشت و کشاورزی کرد *وصیت انوش به پسرش قینان، و تعلیم صحف حضرت آدم (ع) به او *وفات انوش

ولادت انوش، و وصیت شیث به او، و انتقال نور خاتم

پیامبران(ص) به او

در مرآة الزمان آمده است:

انوش در زمان حیات حضرت آدم(ع) به دنیا آمد. آنگاه که شیث مرگ خود را نزدیک دید فرزندش انوش را وصی خود گردانید، و او را از نوری که به هنگام تولد او به وی منتقل شده است- یعنی نور پیامبر خاتم(ص) که از نسل او به دنیا خواهد آمد- آگاه نمود و او را فرمان داد که فرزندانش را از این افتخار و شرف که از بزرگی به بزرگ دیگر و از نسلی به نسل دیگر منتقل خواهد شد آگاه کند.

انوش بعد از فوت پدرش به نیکوترین وجهی به انجام فرامین او برخاست و به تدبیر امور رعایا و اجرای قوانین الهی همانگونه که در زمان پدرش بود قیام نمود. او نخستین کسی است که نخل خرما بنشانند و دانه در زمین بیفشانند. (1)

اولین کسی که درخت نشانند و زراعت کرد

در مروج الذهب آمده است:

انوش به عمران و آبادانی زمین برخاست. بعد از اینکه فرزندش قینان به دنیا آمد، نور تابنده در پیشانی قینان درخشیدن گرفت. انوش درباره این نور از قینان پیمان گرفت (2)

ص: 64

1- -مرآة الزمان ص 223.

2- -مروج الذهب مسعودی(49/1).

(یعنی از او پیمان گرفت که حاملان نور پیامبر خاتم(ص) را که از فرزندان او خواهند بود، از وجود و برکت آن نور آگاه سازد).

وصیت انوش به پسرش قینان، و تعلیم صحف آدم(ع) به او

در اخبار الزمان آمده است:

انوش پسر شیث بود که نخستین فرزند او به حساب می آمد و وصی پدرش بود. انوش نیز به نوبه خود پسرش قینان را وصی خود قرار داد، و صحف [حضرت آدم] را به وی تعلیم داد. (1)

در تاریخ یعقوبی آمده است:

انوش فرزند شیث، بعد از پدر به حفظ و نگهداری مفاد وصیت پدر و جدش برخاست.

او به نکوترین وجهی خدا را بندگی و عبادت کرد، و قومش را نیز فرمان داد تا به نحو احسن خدای را عبادت کنند. (2)

وفات انوش

در تاریخ طبری آمده است:

انوش بعد از پدرش به اداره امور ملک، و نظم و تدبیر رعایا پرداخت. (3)

هنگامی که ارتحالش فرا رسید، فرزندان و فرزندزادگانش: قینان، مهلائیل، یرد، اخنوخ، متوشلح، و زنان و فرزندانشان را فرا خواند، و چون همگی حاضر آمدند بر آنها درود فرستاد و بر ایشان از خداوند برکت خواست؛ و از اینکه حتی یکی از فرزندان ایشان قصد آمیزش با دودمان قابیل ملعون را داشته باشد بر حذرشان داشت. آنگاه قینان را وصی خود معرفی نمود و او را به نگهداری جسد آدم سفارش کرد و همه را فرمان داد تا در خدمت وی خدای را نماز گزارند، و او را بسیار تقدیس کنند. آنگاه دیده بر هم نهاد و دنیا را بدرود گفت. (4)

ص: 65

1- - اخبار الزمان ص 223-224.

2- - تاریخ یعقوبی چاپ بیروت (8/1).

3- - تاریخ طبری، چاپ اروپا (165/1).

4- - تاریخ یعقوبی (9-8/1).

اشاره

*به دنیا آمدن قینان و درخشش نور خاتم پیامبران(ص) در پیشانی او *انوش صحف حضرت آدم را به قینان تعلیم داده، دستور می دهد که نماز را برپا دارد و سایر احکام را اجرا نماید.

*وصیت قینان به فرزندش مهلائیل

ص: 66

الف- در مروج الذهب آورده است:

قینان فرزند انوش به دنیا آمد در حالی که آن نور معهود در پیشانی می درخشید (نور خاتم پیامبران (ص)). انوش با تولد قینان، در مورد وصایت و جانشینی او، از دیگران پیمان گرفت. (1)

ب- در کتاب مرآة الزمان آمده است:

چون زمان مرگ انوش فرا رسید به پسرش قینان وصیت کرد، و نور معهود به قینان منتقل شد. انوش قینان را به (حقیقت) آن سرّ که به وی سپرده شده بود آگاه ساخت. پس از وفات انوش، قینان روش پدر را در پیش گرفت. (2)

مؤلف می گوید: مقصود از سرّ، همان نور حضرت خاتم پیامبران (ص) است که پیاپی از یکی از آنها به دیگری منتقل می شد، و ما معنای این عهد را به خواست خدا به دنبال همین مطالب بررسی خواهیم کرد.

ص: 68

1- - مروج الذهب (49/1).

2- - مرآة الزمان ص 224.

انوش صحف را به قینان تعلیم و وی را به اقامه نماز و دیگر احکام فرمان داد

در کتاب اخبار الزمان آمده است:

انوش فرزندش قینان را وصی خود کرد. او پیش از آن صحف حضرت آدم(ع) را به وی آموخته بود، و پاره های زمین و اینکه چه چیزی را در درون خود دارند برایش بیان کرد.

او قینان را فرمان داد تا نماز را برپا دارد و زکات بپردازد و حج بگزارد و با فرزندان قایل بجنگد. قینان فرمان برد و دستورات پدر را به اجرا گذارد. (1)

وصیت قینان به فرزندش مهلائیل

در تاریخ یعقوبی آمده است:

قینان که مردی خوش برخورد، پرهیزکار و مقدس بود بعد از پدرش به انجام وظایف خود برخاست، و قوم خود را به فرمانبرداری از خدا و نیکو عبادت کردن او، و پیروی از سفارشهای حضرت آدم و شیث فرمان داد.

چون قینان را مرگ فرا رسید، فرزندان و فرزندزادگان او یعنی مهلائیل، یرد، متوشلح و لمک و زنان و فرزندان آنها به حضور او گرد آمدند. قینان بر آنان درود فرستاد و بر ایشان از خدا طلب برکت کرد، آنگاه به مهلائیل وصیت کرد و وی را به حفظ و نگهداری جسد حضرت آدم(ع) فرمان داد. (2)

ص: 69

1- - اخبار الزمان ص 77.

2- - تاریخ یعقوبی (9/1).

*مهلائیل قومش را به فرمانبرداری از خدا فرمان میدهد *مهلائیل نخستین کسی است که درخت را برید، و شهرها، و مسجدها ساخت و به استخراج معادن پرداخت.

*مهلائیل به فرزندش یرد وصیت می کند و صحف حضرت آدم را به او می آموزد.

*مهلائیل قومش را از انتقال نور خاتم پیامبران (ص) به وی آگاه می سازد.

مهلائیل قومش را به فرمانبرداری از خدا فرمان میدهد

در تاریخ یعقوبی آمده است:

بعد از قینان، وصی او مهلائیل در میان قومش بپا خاست و آنان را به فرمانبرداری از خدای تعالی و پیروی از وصیت پدرش فرمان داد.

چون مرگ مهلائیل فرا رسید، پسرش «یرد» را وصی خود اعلام کرد و سفارش جسد آدم(ع) را به او نمود. آنگاه از دنیا رفت. (1)

در مرآة الزمان آمده است:

قینان به هنگام مرگ، پسرش مهلائیل را وصی خود گردانید، و او را از نوری که به او انتقال یافته است آگاه نمود. مهلائیل نیز همان سیره پدر

را با مردم در پیش گرفت. (2)

نخستین کسی که خانه ساخت و مساجد بپا نمود و معدن استخراج کرد

در تاریخ طبری آمده است:

مهلائیل نخستین کسی است که درخت ببرید [و از چوبش بهره جست] و خانه بساخت و به استخراج معادن پرداخت، و مردمان زمانش را

بر آن داشت که برای عبادت محلی ویژه تهیه کنند. او اول کسی است که بنیاد شهر بر روی زمین نهاد؛ دو شهری را که وی بنیاد

ص: 72

1- تاریخ یعقوبی (10/1).

2- مرآة الزمان ص 224.

گذاشته یکی بابل در حوالی کوفه، و دیگری شهر شوش بوده است. (1)

در تاریخ کامل ابن اثیر آمده است:

مهلائیل نخستین کسی است که آهن را استخراج کرد و از آن ابزار صناعت بساخت. او مردم را به کار زراعت و کشاورزی تشویق کرد و دستور داد تا جانوران درنده را بکشند و پوست آنها را بر تن کنند، و گاو و گوسفند و حیوانات بیابانی را سر ببرند و از گوشت آنها بخورند.

(2)

وصیت مهلائیل به پسرش یرد

در اخبار الزمان آمده است:

مهلائیل پسرش یوارد [یرد] را وصی خود کرد، و صحف آدم (ع) را به وی آموخت، و قسمتهای زمین را و اینکه در جهان چه پیش خواهد آمد تعلیم وی کرد؛ و کتاب سرّ ملکوت را که مهلائیل فرشته، آدم (ع) را یاد داده بود و اوصیاء، آن را سر بسته و مهر شده به ارث می بردند به وی تسلیم نمود. (3)

ص: 73

1- تاریخ طبری (168/1).

2- الکامل فی التاریخ (22/1).

3- اخبار الزمان ص 77.

*به دنیا آمدن یوارد، و انتقال نور پیامبر خاتم(ص) به او *وصیت پدرش مهلائیل به او *وصیت یوارد به فرزندش اخنوخ ادريس پیامبر(ع)

ص: 74

به دنیا آمدن یرد و انتقال نور به او

در مروج الذهب آمده است:

یارد (1)، پسر مهلائیل به دنیا آمد، و نوری که (از وصیّی به وصیّی دیگر) به ارث می رسید به او منتقل گشت؛ پیمان بسته شد، و حق بر جای خود قرار گرفت. (2)

وصیت مهلائیل به پسرش یرد

در کتاب مرآة الزمان آمده است:

مهلائیل به پسرش یرد وصیت کرد، و او را از سر مکنون (راز پنهان) و انتقال نور به حضرت خاتم (ص) آگاه گردانید. یرد سیرت نیکوکاران را در پیش گرفت.

در تاریخ یعقوبی آمده است:

پس از مهلائیل، یرد بر جای او قرار گرفت. او مردی با ایمان، و خدای عزّ و جلّ را عبادت گزاری کامل بود، و شبانه روز نماز بسیار می گزارد. در زمان یرد بود که فرزندان شیث پیمانی را که بینشان استوار بود شکستند، (و

ص: 76

-
- 1- در نسخه های تورات عربی یرد را «یوارد»، نوشته است. در مرآة الزمان ص 224 «یرد» را به عنوان تعریب یوارد موجود در تورات به کار برده است. در تاریخ یعقوبی (10/1) یرد را به ازای مخفف یوارد تورات در مروج الذهب (50/1) «لور» تحریف شده را استعمال کرده و در اخبار الزمان ص 77 و تاریخ ابن اثیر (22/1) و طبری (168/1) یوارد قید شده است.
- 2- مروج الذهب (50/1).

بر عکس سفارشهای شیث و دیگران، از کوه رحمت) به زیر آمده به سرزمین قاییلیان پای نهادند و در معاصی با ایشان همداستان شدند.
(1)

وصیت یرد به پسرش ادریس

چون مرگ یرد فرارسید، پسران و پسرزادگانش یعنی اخنوخ، متوشلح، لمک و نوح به گردش فراهم آمدند. یرد بر آنها درود فرستاد و بر ایشان از خداوند برکت خواست. آنگاه پسرش اخنوخ (ادریس) را فرمان داد که همواره در غار گنج- که جسد آدم (ع) در آن قرار داشت- نماز بگذارد، سپس دیده بر هم نهاد و از دنیا برفت (2).

ص: 77

1- تاریخ یعقوبی (11/1)؛ و اخبار الزمان ص 77.

2- تاریخ یعقوبی (11/1).

1- نام ادریس در قرآن کریم 2- ادریس در کتابهای سیره* فرود آمدن صحف آسمانی بر ادریس* خداوند به ادریس نام ماه ها و کواکب را یاد داده است* ادریس نخستین کسی است که نخ و سوزن بکار برد و لباس دوخت* اختلاط فرزندان شیث با فرزندان قابیل در عهد ادریس* وصیت ادریس به فرزندش متوشلح

اشاره

خدای تعالی در سوره مریم می فرماید:

وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (1)

و یاد کن در این کتاب ادريس را که او پیامبری صدیق بود* و ما به او مکانی والا عطا کردیم.

شرحی از این کلمات

الف- صدیق:

تصدیق کننده تمام او امر الهی و پیامبران او، همانگونه که در سوره حدید می فرماید:

وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الصّٰدِقُوْنَ... (2)

آنان که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند، آنها صدیقان هستند.

چنین چیزی امکان ندارد مگر زمانی که قول و فعل انسان در پذیرش امر خدا و ترك هوای نفس یکی باشد. بنابراین صدیقان پس از انبیاء قرار دارند و هر نبی صدیق است، اما برخی صدیقان از انبیاء نمی باشند.

ب- علیّا:

ص: 80

1- -مریم 56/ و 57.

2- -حدید 19/.

علیا در اینجا به معنای مکان رفیع است.

و در تورات آمده است: اخنوخ به همراه خدا رفت و دیده نشد، زیرا خداوند او را برگرفته بود.

2- ادریس در کتب سیره

به دنیا آمدن ادریس، و انتقال نور خاتم انبیا(ص) به او

در تاریخ طبری آمده است:

پدر ادریس پیامبر، یرد و مادرش برکنا بوده است. او زمانی به دنیا آمد که از عمر حضرت آدم(ع) ششصد و بیست و دو سال گذشته بود. او از آن روی به ادریس معروف گردید که صحف آدم و شیث را بسیار مطالعه می کرد.

ادریس نخستین پیامبر بعد از حضرت آدم(ع) است. او حامل نور محمدی بود و نخستین کسی است که لباس دوخت و آن را به تن کرد.

در حدیث آمده است که روزی انبیاء یا از راه کشاورزی تأمین می شود یا از دامداری مگر ادریس پیامبر که او خیاط بود. از حضرت امام صادق(ع) روایت شده است که فرمود:

مسجد سهله- در کوفه- خانه ادریس پیامبر بوده که در آن خیاطی می کرد و نماز می گزارد.

ادریس چون به شصت و پنج سالگی رسید با زنی بنام «آدانه» ازدواج کرد و او متوشلح و پسران و دختران دیگر بزاد. آنگاه از فرزندان شیث خواست که خدای را عبادت کنند و از شیطان پیروی ننمایند و با قبیلیان در کارهای زشت و گمراهی در نیامیزند، که از او پذیرا نشدند و گروهی از ایشان با فرزندان قبیلیان مخلوط شده، ارتکاب معاصی و محرمات در میانشان رو به فزونی نهاد. هر قدر که ادریس ایشان را به خیر دلالت می کرد و از معاصی باز می داشت، آنها سر می تافتند و از کارهای زشت دست بردار نبودند. بنابراین او در راه خدا با ایشان جنگید، جمعی را کشت و گروهی از فرزندان قبیلیان را به اسارت برد و به بردگی گرفت. تمام این وقایع در ایام زندگانی حضرت آدم(ع) صورت گرفته است.

زمانی که ادریس به سن سیصد و هشت سالگی رسید، حضرت آدم(ع) چشم از جهان

ادریس در سن سیصد و شصت و پنج سالگی بنا به فرمان خدا پسرش متوشلح را به جانشینی خود برگزید و به او و خانواده اش متذکر شد که خداوند فرزندان قابیل و هر کس را که با ایشان معاشرت کند و به آنها متمایل باشد عذاب خواهد کرد، پس از این لحاظ آنها را از معاشرت و آمیزش با آنها منع فرمود. (1)

در همان هنگام از سن وصی او (متوشلح) که حامل نور محمدی (ص) بود سیصد سال می گذشت و پدران او از یرد تا حضرت شیث همگی زنده بودند و حیات داشتند. (2)

نزول صحف آسمانی بر ادریس و خیاطی او

در مروج الذهب آمده است:

پس از یرد، پسرش اخنوخ که همان ادریس پیامبر (ع) است جای پدر را گرفت.

صابئین (3) چنین گمان دارند که ادریس همان هرمس است، و اوست که خداوند عز و جل در کتابش خبر داده است که وی را به مکانی رفیع برکشیده است. ادریس نخستین کسی بود که خیاطی کرد و برای دوختن سوزن بکار برد. بر ادریس پیامبر (ع) سی صحیفه نازل شد و پیش از او بر حضرت آدم بیست و یک صحیفه و بر شیث نیز بیست و نه صحیفه نازل شده بود که در آن تسبیح و تهلیل آمده است. (4)

خداوند، ادریس پیامبر را اسامی برجها و ستارگان آموخت

در مرآة الزمان آمده است:

ادریس پیامبر در زمان حضرت آدم به دنیا آمد. او نخستین کسی است که فرزندان و نوادگان قابیل را به اسارت برد و برخی را نیز به بردگی گرفت. او در علم نجوم و موقعیت آسمان و بروج دوازده گانه و کواکب و سیارات اطلاعاتی وسیع داشت، و خداوند شناخت

ص: 82

1- تاریخ طبری (115/1-117).

2- مراجعه کنید به: تاریخ طبری (117/1 و 118).

3- مراجعه کنید به: فرهنگ فارسی معین (963/5).

4- مروج الذهب (50/1).

همه آنها را به وی الهام فرموده بود. (1)

اختلاط نوادگان شیث و قایل در زمان ادريس (ع)

در تاريخ يعقوبی آمده است:

بعد از یرد، پسرش اخنوخ به جای پدر نشست، و به عبادت خدای سبحان پرداخت. در زمان اخنوخ فرزندان و نوادگان شیث و زنان و فرزندانشان (از کوه رحمت) به زیر آمده نزد قایلان رفتند و با آنها درآمیختند. این کار نوادگان شیث بر اخنوخ گران آمد، بنابراین پسرش متوشلح و لمک و نوح را فرا خواند و به آنها گفت: «من می دانم که خداوند این امت را به عذابی سخت خواهد گرفت و رحمت نخواهد فرمود.»

اخنوخ نخستین کسی است که قلم به دست گرفت و خط بنوشت. او به فرزندانش وصیت کرد که خدای را خالصانه عبادت کنند و صدق و یقین بکاربرند. آنگاه خداوند ادريس (ع) را از زمین بر گرفت و به آسمان برد. (2)

بنابر آنچه که ذکر شد، ادريس (ع) صدیق و نبی بوده، خداوند کتاب و حکمت به وی مرحمت کرده بود و او مردمان زمانش را به شریعت الهی هدایت نموده بود. سپس خداوند وی را به مکانی رفیع برکشید. با این همه او از جانب خداوند به پیامبری قومش برانگیخته نشده، و با آیه و معجزه ای از سوی خداوند، بیم دهنده و منذر ایشان نبوده است.

در طبقات ابن سعد به سندش از ابن عباس روایت کند که گفت:

نخستین نبی بعد از حضرت آدم (ع)، ادريس بوده که همان اخنوخ فرزند یرد می باشد... پسر اخنوخ، متوشلح نام داشته که وصی پدر بوده، و اخنوخ فرزندان دیگری هم داشته است. پسر متوشلح، لمک است که وصی پدر بوده، و به غیر از او فرزندان دیگری هم

ص: 83

1- -مرآة الزمان ص 229.

2- -تاریخ یعقوبی (11/1)، چاپ بیروت دار صادر؛ تاریخ طبری، چاپ اروپا (173/1-174، 350)؛ طبقات ابن سعد، چاپ بیروت (39/1) و چاپ اروپا (16/1) در بیان اخبار ادريس پیامبر؛ اخبار الزمان ص 77؛ مروج الذهب (50/1)؛ مرآة الزمان (229)؛ خبر رفعت او به آسمان در کتاب تاریخ یعقوبی و مرآة الزمان آمده است.

داشته است. پسر لمك حضرت نوح(ع) بوده است.... (1)

وصیت یوآرد به فرزندش اخنوخ

در کتاب اخبار الزمان آمده است:

یوآرد به اخنوخ وصیت کرد و علومی را که در نزد خود داشت به وی تعلیم داد، و مصحف سرّ را تسلیم وی کرد.

ص: 84

1- -طبقات ابن سعد، چاپ بیروت(39/1) و چاپ اروپا(16/1) در بیان اخبار ادریس پیامبر.

اشاره

* ادریس به پسرش متوخلج وصیت کرد و او را از نور حضرت خاتم پیامبران (ص) که به او منتقل گردیده است آگاه کرد * آبادانی شهرها توسط او.

* نخستین کسی که بر مرکب سوار شد.

ص: 86

در کتاب اخبار الزمان آمده است:

ادریس به پسرش متوشلح وصیت کرد زیرا خداوند به او وحی کرده بود که به پسرش متوشلح وصیت کن که من به همین زودی از صلب او پیامبری مبعوث می کنم که کارهایش مورد تأیید و رضایت ماست. (1)

در کتاب مرآة الزمان آمده است:

ادریس به پسرش متوشلح وصیت کرد، و چون با وی پیمان به جای آورد او را از نوری که به وی منتقل گردیده است (نور حضرت ختمی مرتبت (ص) آگاه نمود. متوشلح نخستین کسی است که بر شتر سوار شده است. (2)

در کتاب مروج الذهب آمده است:

متوشلح پسر اخنوخ پس از پدر به جای او نشست و به آبادانی شهرها و بلاد پرداخت و نور درخشانی در پیشانی او تلالو می کرد (3) - نور حضرت ختمی مرتبت (ص) (4).

در تاریخ طبری آمده است:

ص: 88

1- - اخبار الزمان ص 79.

2- - مرآة الزمان (229) و گفته است که او یا «متوشلح» است یا «متوشلخ».

3- - اخبار الزمان ص 79؛ و مرآة الزمان (229) و گفته است که او یا «متوشلح» است یا «متوشلخ»؛ و مروج الذهب (50/1)؛ و تاریخ طبری (173/1).

4- - مروج الذهب (50/1).

اخنوخ او (متوشلح) را بنا به فرمان خداوند به جانشینی خود برگزید و پیش از آنکه از دنیا برود به او و خانواده اش سفارشهای لازم را نمود، و آنان را آگاه ساخت که خدای عزّ و جلّ به زودی قایلیان و هر کس را که با آنها آمیزش کند و یا دوستدارشان باشد را عذاب خواهد کرد، و آنها را از اختلاط با آنان نهی فرمود. (1)

نخستین سوارکار

در تاریخ طبری آمده است:

او (متوشلح) نخستین کسی است که بر مرکب سوار شده است. او در جهاد پیرو پدرش بود و در ایام زندگانش در طاعت و عبادت خداوند راه پدرانش را در پیش گرفته بود. (2)

ص: 89

1- تاریخ طبری (173/1).

2- تاریخ طبری (173/1).

وصیت متوشلح به لمك ازدواج فرزندان شیث وقابیل، و اختلاط نسلهای ایشان و به دنیا آمدن نسلی سرکش و تبه کار از ایشان* تنها ماندن هشت تن از نسل شیث* وصیت لمك به نوح(ع)

وصیت متوشلح به پسرش لمك

در تاریخ طبری و اخبار الزمان آمده است:

چون مرگ متوشلح فرا رسید، به پسرش لمك-به معنای جامع-که پدر نوح(ع) بود وصیت کرد و با او پیمان بست و صحف و کتابهای مهر شده ادریس پیامبر را در اختیار او گذاشت و بدین سان وصیت به او منتقل گردید (1).

ازدواج نوادگان شیث و قایل و به دنیا آمدن زورگویان و سرکشان از این ازدواج ها

در مروج الذهب آمده است:

در ایام لمك رویدادها و اختلاط در نسلهها پدید آمد (2)؛ یعنی اختلاط نسل شیث و نسل قایل ملعون.

در تاریخ یعقوبی-با تلخیص-آمده است:

لمك پس از پدرش به طاعت و عبادت خداوند برخاست. در زمان او تعداد سرکشان و ستمگران رو به فزونی نهاد، زیرا که پسران شیث با دختران قایل درآمیختند و زورگویان از ایشان زاده شدند.

ص: 92

1- -اخبار الزمان(80)؛ و تاریخ طبری، چاپ اروپا(1/178).

2- -مروج الذهب(1/50).

تنها ماندن هشت تن از پسران شیث، و وصیت او به نوح(ع)

چون مرگ لمک فرا رسید، نوح و سام و حام و یافث و زنانشان را بخواند. اینان که هشت تن بودند، تنها بازماندگان اولاد شیث به شمار می رفتند، و از اولاد شیث جز این هشت نفر کس دیگری (بر دین راستان) باقی نمانده بود، و بقیه از کوه مقدس پایین آمده به نزد اولاد قابیل رفته بودند و با آنها آمیزش نموده بودند لمک بر این هشت تن درود فرستاد و بر ایشان از خداوند برکت خواست و به آنها گفت:

از خداوندی که آدم را آفرید مسئلت دارم که برکت پدرمان آدم را به شما ارزانی دارد، و سلطنت و قدرت را در فرزندانان قرار دهد. ای نوح! من می میرم، و از اهل عذاب جز تو کسی نجات نخواهد یافت. چون من مردم، مرا بردار و جنازه ام را در غار گنج (که جنازه آدم(ع) در آن بود) قرار ده؛ و آنگاه که خدا خواست بر کشتی سوار شوی، جسد پدرمان آدم(ع) را بردار و با خود به پایین برو آن را در اتاق بالای کشتی قرار ده، و خودت و فرزندان در قسمت شرقی کشتی، و زنان و زنان فرزندان در ناحیه غربی آن مقام گیرید. جسد آدم(ع) باید وسط شما قرار گیرد، نه شما به زنان دسترسی داشته باشید و نه زنان به شما، و با آنها نخورید و نیاشامید و به آنها نزدیک نشوید تا از کشتی بیرون آید. چون طوفان فرو نشست و از کشتی پای بر زمین گذاشتید، تو بر جسد آدم نماز گزار، آنگاه به سام پسر ارشدت سفارش کن تا جسد آدم را با خود ببرد و در وسط زمین قرار بدهد، و یکی از فرزندان را نیز مقرر دارد که نزد آن بماند.

تا آنجا که می گوید: خداوند فرشته ای از فرشتگان را راهنمای او (سام) می کند تا وی را مونس باشد و به وسط زمین راهنمایی کند (1).

*** ما به نقل همین مقدار از اخبار انبیاء و اوصیاء پیش از حضرت نوح(ع) از قرآن کریم و منابع اسلامی بسنده می کنیم، اینک به خواست خدا به نقل تواریخ ایشان از تورات می پردازیم.

ص: 93

4 تاریخ اوصیای پیامبران از تورات

اشاره

ص: 94

برخی از سرگذشت‌های اوصیاء تا عصر نوح (ع) به نقل از تورات

در سفر تکوین، اصحاب پنجم آمده است:

این کتاب موالید آدم است. روزی که خداوند آدم را به دست خویش آفرید، نرینه و مادینه. او را آفرید و برکتش داد و در همان روز آفرینش، وی را آدم نامید. آدم صد و سی ساله بود که پسری هم شکل و شمایلش به دنیا آمد و او را «شیث» نام نهاد. آدم پس از به دنیا آمدن شیث هشتصد سال بزیست و در این مدت پسرها و دخترها دارا شد. تمام مدت عمر آدم نهصد و سی سال بود و آنگاه از دنیا برفت.

شیث صد و پنج ساله بود که فرزندش «انوش» به دنیا آمد. شیث پس از به دنیا آمدن انوش هشتصد و هفت سال بزیست و پسرها و دخترها دارا شد. تمام مدت عمر شیث نهصد و دوازده سال بود و آنگاه از دنیا برفت.

انوش نودساله بود که پسرش «قینان» به دنیا آمد. انوش بعد از تولد قینان هشتصد و پانزده سال بزیست و پسرها و دخترها دارا شد. تمام مدت عمر انوش نهصد و پنج سال بود و آنگاه از دنیا برفت.

قینان هفتادساله بود که پسرش «مهلائیل» به دنیا آمد. قینان بعد از تولد مهلائیل هشتصد و چهل سال بزیست و پسرها و دخترها دارا شد. تمام مدت عمر قینان نهصد و ده سال بود و آنگاه از دنیا برفت.

مهلائیل شصت و پنج سال داشت که پسرش «یارد» به دنیا آمد. مهلائیل بعد از تولد

یارد هشتصد و سی سال بزیست و پسرها و دخترها دارا شد. تمام مدت عمر مهللئیل هشتصد و نود و پنج سال بود و آنگاه از دنیا برفت.

یارد صد و شصت و دوساله بود که پسرش «اخنوخ» به دنیا آمد. یارد پس از تولد اخنوخ هشتصد سال بزیست و پسرها و دخترها دارا شد. تمام مدت عمر یارد نهصد و شصت و دو سال بود و آنگاه از دنیا برفت.

اخنوخ شصت و پنج سال داشت که پسرش «متوشلح» به دنیا آمد. اخنوخ پس از به دنیا آمدن متوشلح تا رفتنش به نزد خدا سیصد سال دیگر در دنیا بود، و در این مدت پسرها و دخترها دارا شد؛ پس تمام مدت زندگی اخنوخ سیصد و شصت و پنج سال بود. اخنوخ به نزد خدا رفت و دیگر دیده نشد، زیرا که خداوند او را برگرفته بود.

متوشلح صد و هشتاد و هفت ساله بود که پسرها و دخترها دارا شد. تمام مدت عمر متوشلح نهصد و شصت و نه سال بود و آنگاه از دنیا برفت.

«لامک» صد و هشتاد و دو سال داشت که پسر ی دارا شد و نامش را نوح گذاشت و می گفت: این فرزند، ما را از کار و حاصل دسترنجمان و از حاصل زمینی که پروردگار لعنتش کرده است بهره مند خواهد ساخت.

لامک پس از تولد نوح پانصد و نود و پنج سال بزیست و پسرها و دخترها دارا شد.

تمام مدت عمر لامک هفتصد و هفتاد و هفت سال بود و آنگاه از دنیا برفت.

نوح پانصدساله بود که پسرانش، سام و حام و یافث به دنیا آمدند.

*** بدین سان تورات در نقل اخبار اوصیاء بین آدم(ع) و نوح(ع) به ذکر مدت سن هر يك از ایشان بسنده کرده است، مگر در خبر اخنوخ که جمله «و اخنوخ به نزد خدا رفت زیرا که خداوند او را برگرفته بود» را نیز افزوده است. قرآن کریم نیز به همین امر اشاره کرده و فرموده است: «و رفعناه مکانا علیا: او را به مکانی بلند برکشیدیم».

خداوند، آدم(ع) را بخشید و او را برای هدایت مردمان و تبلیغ آنچه را که انسانهای اولیه هم عصر او از احکام اسلام به آن نیاز داشتند برگزید و انتخاب فرمود. آنگاه او را به نزد خود برد، و اوصیاء او پس از وی به محافظت و پاسداری از شریعت او و تبلیغ آن برای هدایت مردمان برخاستند. بشر تا زمان ادريس پیامبر(ع) مرحله، به مرحله به تمدن و گسترش آن نزدیکتر می شد، و در کنار پیشرفت تمدن نیازمند به بیان و شرح تازه ای از احکام اسلامی در مسیر زندگی خویش بود. این بود که خداوند به ادريس پیامبر(ع) آنچه را که مردمان هم عصرش از احکام اسلام به آن نیاز داشتند وحی فرمود، و آن حضرت نیز رسالت خود را به نکوترین وجهی به انجام رسانید، آنچه را که خداوند به او وحی کرده بود به منظور هدایت مردمان به ایشان تبلیغ کرد؛ پس از آن، حکمت الهی بر آن قرار گرفت که او را به جایگاه بلند مرتبه ای برکشد، و خدا می داند که او را چگونه و به کجا بالا برده است، و این بحث را نیز مجالی برای پیگیری آن نیست.

گذشته از این، از اخبار انبیاء و اوصیاء در مصادر اسلامی چنین دریافتیم که هر يك از ایشان از وصیّ خودش درباره نور حضرت خاتم پیامبران(ص) (که به او منتقل می شد) پیمان می گرفت، و او نیز با وصی بعد از خودش چنین می کرد و او را متعهد می نمود. تأکید بر این پیمان گرفتن، در قرآن مجید بخوبی نمایان است:

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ* فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (1)

و هنگامی که خداوند از پیامبران پیمان گرفت، که چون به شما کتاب و حکمت بخشیدم، آنگاه که پیامبری آمد که گواهی به درستی کتاب شما داد، باید که به او ایمان آورده یارایش کنید(خداوند به پیامبران فرمود): آیا اقرار دارید و از

امت های خود مطابق آن پیمان گرفتید؟ گفتند: آری اقرار داریم. فرمود: بر آنان گواه باشید که من هم با شما از گواهانم* پس کسی که بعد از این (یعنی بعد از آمدن رسولان) از حق روی بگرداند همانا از فاسقان خواهد بود*

طبری در تفسیر آیه اول از امیر المؤمنین علی (ع) آورده است که فرمود:

خداوند، آدم و پیامبران بعد از او را به پیامبری مبعوث نفرمود مگر اینکه از آنها درباره حضرت محمد (ص) پیمان گرفت که اگر آن حضرت مبعوث شد و آنها زنده بودند، به او ایمان آورده به یاریش برخیزند و از قومشان همان پیمان را بگیرند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ... .**

در تفسیر آیه دوم، از آن حضرت آورده است که آیه کریمه گویای این مطلب است که خداوند می فرماید: بدین مطلب گواه امتهایتان باشید که من، هم بر شما گواهم و هم بر آنها.

پس ای محمد (ص)! هر کس پس از چنین عهد و پیمانی از همه آن امتهای، از تو روی بگرداند از فاسقان خواهد بود (1).

قرطبی در تفسیر آیه مورد بحث می گوید:

«رسول» در اینجا، بنا به قول علی و ابن عباس، حضرت محمد (ص) است.

مؤلف می گوید:

این دو آیه که گذشت، ضمن مجموعه ای از آیاتی آمده است که خود گویای مطلبی است که از حضرت علی (ع) روایت شده، که در سرآغاز آن خداوند چنین می فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى الْكِتَابِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ (2)

آیا کسانی را که اندک بهره ای از کتاب دارند ندیدی که چون به کتاب خدا دعوت شدند تا میانشان داوری شود، گروهی از آنان پشت کرده روی/.

ص: 99

1- -تفسیر طبری (3/236 و 238)؛ زاد المسیر فی علم التفسیر تألیف ابن جوزی (1/416)؛ تفسیر ابن کثیر (1/378) با تغییر در الفاظ؛ و

تفسیر قرطبی (4/125).

2- -آل عمران/23.

برمی گردانند، و آنها اعراض کنندگانند؟

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمُهُ اللَّهُ... (1)

(ای پیامبر!) بگو: اگر آنچه را که در دل دارید پنهان کنید یا آشکار سازید، خدا همه را می داند...

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ... (2)

(ای پیامبر!) بگو: اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد...

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (3)

(ای پیامبر!) بگو: خدا و پیامبر را اطاعت کنید که اگر از آن دوری بگردانید، بی گمان خدا کافران را دوست نخواهد داشت.

در آیات سی و چهار به بعد در همان سوره بیان می دارد که خدای تعالی آدم و نوح و...

را برگزید، و اینکه او چگونه عیسی را آفرید و به سوی بنی اسرائیل فرستاد و اینکه حواریون به او ایمان آوردند.

سپس می فرماید:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا... نَبْتَهْلِ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (4)

پس هر کس (درباره عیسی(ع) بعد از آنکه به وسیله وحی به آن آگاهی یافتی با تو مجادله کند، بگو: بیائید... مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

سپس در چند آیه بعد می فرماید:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ.../

ص: 100

1- آل عمران 29/.

2- آل عمران 31/.

3- آل عمران 32/.

4- آل عمران 61/.

ای اهل کتاب! چرا حق را در لباس باطل اظهار می کنید، و با اینکه خود می دانید حق را پنهان می کنید؟

و در جای دیگر می فرماید:

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ... (2)

و آنگاه که خداوند از پیامبران پیمان گرفت، چون به شما کتاب و حکمت بخشیدیم...

و بدین سان از سیاق آیات معلوم می شود که مقصود فرمایش خدای تعالی از آیه 81 سوره آل عمران که در آن می فرماید: «برای هدایت شما اهل کتاب رسولی از جانب خدا آمد که گواهی به راستی کتاب و شریعت شما می داد، تا ایمان آورید و او را یاری کنید...» این است که از امت ها پیمان گرفته شده است که به رسالت حضرت ختمی مرتبت (ص) ایمان آورند، همان گونه که تفسیر آن را از حضرت امیر (ع) آوردیم. مضافاً بر همه اینها توجه شما را به آیاتی که در آخر کتاب تحت عنوان «آخرین شریعت» خواهیم آورد جلب می کنیم، مانند این آیه که می فرماید:

يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ

(اهل کتاب) او (پیامبر خاتم) (ص) را چنان می شناسند که فرزندان شان را.

از تمام این آیات در می یابیم که خدای متعال از انبیاء گذشته عهد و پیمان گرفته است که امتهایشان را به وجوب ایمان به رسالت حضرت خاتم (ص) آگاه کنند، (3) و اینکه هر يك از انبیاء از وصی خود در این مورد عهد و پیمان گرفته است. همانگونه که شرح و تفصیل آن از منابع اسلامی، تا زمان نوح پیامبر (ع) گذشت.

ص: 101

1- آل عمران 71/.

2- آل عمران 81/.

3- لباب التأویل فی معانی التنزیل، معروف به تفسیر خازن، در گذشته به سال 741 هـ. (252/1)؛ و تفسیر بحر المحيط، ابو حیان، در گذشته به سال 745 هـ. (508/2-509)؛ و تفسیر الدر المنثور، سیوطی، در گذشته به سال 911 هـ. (47/2-48).

اینها برخی از اخبار پیامبران و اوصیاء ایشان از حضرت آدم(ع) تا عصر نوح(ع) بود.

در زمان حضرت نوح، نوادگان شیث با نوادگان قابیل آمیزش کردند و در نتیجه نسلی فاسد بوجود آوردند، سرکش و گمراه و بت پرست. به خواست خدا اخبار ایشان را ضمن خبر نوح(ع) پی خواهیم گرفت.

ص: 102

*نوح عليه السلام *سام پسر نوح *ارفخشند پسر سام *شالح پسر ارفخشند

ص: 104

*سیره نوح در آیات قرآن *شرح کلمات *تفسیر آیات *فشردۀ سرگذشت نوح(ع) *اخبار نوح(ع) در منابع اسلامی

ص: 106

1- خداوند سبحان در سوره حدید آیه 26 می فرماید:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

و ما نوح و ابراهیم را (به رسالت) فرستادیم و در میان فرزندانشان کتاب و نبوت را قرار دادیم، پس برخی از ایشان هدایت یافتند و بسیاری به فسق و تباهی روی آوردند.

2- و در سوره عنکبوت آیه 14:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...

و ما نوح را (به رسالت) به سوی قومش فرستادیم، او نهصد و پنجاه سال در میان آنان زندگی کرد....

3- و در سوره مؤمنون آیات 23-25:

فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ* فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ* إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فُتَرَبِّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ

(نوح) گفت: ای قوم! خدا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست آیا از خدا

نمی ترسید؟! *بزرگان کافر قوم او گفتند: این (نوح) کسی نیست مگر بشری چون شما که می خواهد بر شما سروری کند، و اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد فرشته ای می فرستاد. ما (ادعای او را) از پدران پیشین خود نشنیده ایم * این مرد جز دیوانه ای بیش نیست. تا مدتی با او (مدارا کنید) و انتظار برید.

4- و در سوره شعراء آیات 106-108:

... قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ

... برادرشان نوح به ایشان گفت: آیا خدا ترس و پرهیزکار نمی شوید؟! * من برای شما پیامبری امین هستم * پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید.

5- و در سوره یونس آیه 72:

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

(نوح به امتش گفت:) پس اگر شما از حق روی بگردانید، من از شما پاداشی نمی خواهم که اجر و پاداشم بر خداست، و من مأمور هستم که از مسلمانان بوده تسلیم حکم او باشم.

6- و در سوره شعراء آیات 111-116:

قَالُوا أَتُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ * قَالَ وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشَاءُ عُرُونٌ * وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ * إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ * قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ

(قوم نوح به آن حضرت) گفتند: آیا به تو ایمان آوریم و حال آنکه تو را مردمانی پست پیروی می کنند؟! * فرمود: مرا چه کار که احوال و اعمال آنان را بدانم * حساب آنها با پروردگار من است اگر شعور دارید * و مرا نرسد که مؤمنان را از گرد خود برانم * من فقط انذار کننده آشکار هستم * گفتند: ای

ص: 109

نوح! اگر از این سخنان کوتاه نیایی تو را سخت سنگسار می کنیم.

7- و در سوره هود آیات 28-33:

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ*... وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِن طُرَدْتُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ* وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ* قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا وَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ* قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِن شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

(نوح) گفت: ای قوم! چه می گوئید هرگاه ببینید که مرا دلیلی روشن از جانب پروردگارم می باشد و رحمت او شامل حالم شده، باز حقیقت از شما پوشیده خواهد ماند؟! آیا شما را علی رغم میلтан مجبور کنم؟! ای قوم! اگر من آن مردمان خداپرست را از خود برانم، چه کسی مرا از خشم خدا یاری خواهد داد؟! آیا پند نمی گیرید؟! من نمی گویم که خزائن خدا نزد من است، و مدعی نیستم که علم غیب میدانم، و نمی گویم که من فرشته هستم، و نمی گویم که خدا به کسانی که پیش چشم شما بی مقدارند خیری نمی دهد، خدا به حالشان آگاهتر است، و من اگر این سخنان را بگویم از ستمکاران به شمار خواهم آمد* گفتند:

ای نوح! تو با ما جدال کردی، و جدال با ما را به درازا کشاندی. اگر راست می گویی آنچه را که به ما وعده داده ای بیاور* نوح گفت: اگر خدا بخواهد آن را بر شما خواهد آورد و شما در برابر آن هیچ قدرت و مفری ندارید.

8- و در سوره نوح آیات 5-28:

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا* فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا-فِرَارًا* وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا* ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا* ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ اسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا* فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا* وَ يُمِدُّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا* مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا* وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا* أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا* وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا* وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا* ثُمَّ يُعِيدْكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجْكُمْ إِخْرَاجًا* وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا* لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا* قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وُلْدَهُ إِلَّا خَسَارًا* وَ مَكْرُوا مَكْرًا كَبِيرًا* وَ قَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَا تَدْرُنَّ وُدًّا وَ لَا سُوَاعًا وَ لَا يَعْوَثُ وَ يَعُوقُ وَ نَسْرًا* وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا* مِمَّا خَطَبَا تَهُمْ أَعْرَفُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا* وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا* إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا-فَاجِرًا كَفَّارًا* رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِيَوَالِدِي وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا* فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا-فِرَارًا* وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا* ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا* ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ اسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا* فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا* وَ يُمِدُّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا* مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا* وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا* أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا* وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا* وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا* ثُمَّ يُعِيدْكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجْكُمْ إِخْرَاجًا* وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا* لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا* قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وُلْدَهُ إِلَّا خَسَارًا* وَ مَكْرُوا مَكْرًا كَبِيرًا* وَ قَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَا تَدْرُنَّ وُدًّا وَ لَا سُوَاعًا وَ لَا يَعْوَثُ وَ يَعُوقُ وَ نَسْرًا* وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا

لَا تَرِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا صَلَاحًا * مِمَّا حَطَبْتَهُمْ أَغْرَقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا * وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا * إِنَّكَ أَنْتَ تَذَرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا الْإِثْمَ فَاجْرَأْ كَفَّارًا * رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا

نوح گفت: پروردگارا! من شب و روز قومم را فرا خواندم* اما دعوت من جز فرار بر آنها نیفزود* و من هر وقت دعوتشان کردم تا آنها را بیامری، انگشتانشان را در گوشه‌هایشان کردند، و لباسشان را بر سر کشیدند و تکبر کردند، تکبری عظیم* سپس من با صدای بلند آنها را دعوت کردم* و آنگاه آشکارا و پنهان دعوت خود را اظهار نمودم* و گفتم: از خدا مغفرت بخواهید که او بسیار آمرزنده است* تا بر شما باران فراوان فرود فرستد* و کمک کند شما را به اموال و پسران، و برای شما باغها و نهلهایی قرار دهد* شما را چه شده که به عظمت خدا سر فرود نمی آورید* حال آنکه شما را در انواع مختلف

ص: 110

آفریده است؟! * آیا نمی بینید که چگونه خداوند هفت آسمان را بالای هم آفریده* و ماه را در میان آنها نور، و آفتاب را چراغی بزرگ قرار داده* و خدا شما را از زمین به طرز خاصی رویانید* و سپس شما را به آن بازمی گرداند و بطور مخصوصی خارج می کند؟! * خداوند زمین را برای شما گستراند* برای آنکه در راههای وسیع و دور آن، قدم بگذارید* نوح گفت: پروردگار! آنها مرا مخالفت کردند، و از کسی فرمان بردند که مال و فرزندش جز گمراهی بر او نیفزود* و نیرنگ بکار بردند، نیرنگی عظیم* و گفتند: از خدایان خود دست بردارید و آنها را رها نکنید: بتهای ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را* آنها بسیاری را گمراه کردند، بر ظالمان جز ضلالت میفزای* به خاطر گناهانشان غرق شدند و داخل آتش بزرگی گردیدند، و به جز خدا یآوری برای خود نیافتند* نوح گفت: پروردگار! بر روی زمین احدی از کافران را زنده مگذار* که اگر آنها را زنده بگذاری بندگان تو را گمراه کنند، و به جز بدکار کافر نزایند* پروردگار! مرا و پدر و مادرم را بیمارز و نیز کسی را که مؤمن به خانه من وارد شود، و هم مؤمنین و مؤمنات را؛ و بر ستمگران به جز هلاکت و نابودی میفزای.*

9- و در سوره هود آیات 37-48:

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ* وَيَصْنَعِ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ* فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ* حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ* وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ* وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ* قَالَ سَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِي أَمْرِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ* وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ* قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ* قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ* قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنَمَتُّهُمْ ثُمَّ يَمْسُهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ* وَيَصْنَعِ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ* فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ* حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ* وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ* وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ* قَالَ سَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِي أَمْرِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ* وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ* قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ* قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ* قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنَمَتُّهُمْ ثُمَّ يَمْسُهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ

و تحت مراقبت و راهنمایی ما کشتی بساز، و درباره ظالمان با من سخن مگو که غرق خواهند شد* نوح کشتی می ساخت، و هرگاه گروهی از قومش بر او می گذشتند مسخره اش می کردند. نوح گفت: اگر ما را مسخره می کنید، ما نیز شما را همانطور مسخره خواهیم کرد* به زودی می دانید کدام است آنکه عذاب خوارکننده به او می رسد، و عذاب دائم بر او وارد می شود* تا وقتی که فرمان رسید و تنور فوران کرد، گفتیم: از هر حیوان يك جفت در کشتی حمل کن، خانواده ات را هم سوار کن، مگر آن کس که وعده عذاب بر او گذشته است، و نیز

مؤمنان را سوار کن؛ و به او (نوح) ایمان نیاورده بودند مگر اندکی *نوح به آنها گفت: در کشتی سوار شوید، حرکت و ایستادن آن به نام خداست که خدای من آمرزنده و مهربان است *کشتی، آنها را در موجی چون کوه به پیش می برد.

نوح پسرش را که در کناری ایستاده بود بانگ زد و گفت: پسرم! ما سوار شو و از کافران مباش *گفت: اینک به کوهی پناه می برم که مرا از سیل محفوظ دارد. نوح گفت: امروز از عذاب خدا نگاهداری نیست، مگر آن کس که خدا مورد رحمتش قرار داده است؛ و موجی میانشان حایل شد و غرق گردید *

ص: 111

فرمان رسید که: ای زمین! آبت را فرو بر، و ای آسمان! (از باریدن) باز ایست؛ و آب فرو رفت و آنچه امر شده بود انجام یافت، و کشتی بر جودی قرار گرفت و گفته شد: دور باد ستمگران از رحمت خداوند* و نوح پروردگارش را ندا داد که: پروردگارا! پسرم از خانواده من است و وعده تو نیز حق، و تو عادل ترین داوران هستی* خدا گفت: ای نوح! او از خانواده ات نیست، او عملی ناصالح است، آنچه را که نمی دانی از من مخواه. من تو را موعظه می کنم که مبادا از جاهلان باشی* نوح گفت: پروردگارا به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم. اگر مرا عفو نکنی و بر من رحم ننمایی از زیانکاران می شوم* گفته شد: ای نوح! فرود آی به سلامت و با فایده هایی بر تو و بر امتهایی از کسانی که با تو اند، امتهایی نیز هستند که متاعشان می دهیم، سپس از ما به آنها عذاب خواهد رسید*.

10- و در سوره صافات آیات 71-88:

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ* وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ* سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ* إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

و تنها خانواده او را باقی گذاریم* و در میان آیندگان نام نیکویش بگذاشتیم* سلام بر نوح در میان مردمان باد* ما نیکوکاران را اینچنین پاداش می دهیم* او از بندگان مؤمن ماست.

11- و در سوره هود آیه 49:

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ

اینها از خبرهای غیبی است که بر تو وحی کرده ایم، نه تو آنها را پیش از این می دانستی، و نه قوم تو. شکیبایی پیشه کن که پایان کار به سود پرهیزکاران است.

ص: 112

1- فَعَمَّيتَ عَلَيَّكُمْ:

عمیت اخبار و الامور عنه و علیه: اخبار و جریانها از او پنهان و پوشیده ماند، و عمی علیه طریقه یعنی راه بر او پوشیده ماند.

2- بَمَعْجَزِينَ:

وقتی گفته می شود اعجز فلان یعنی گریخت و گرفتار نشد، که این معنا مناسب مقام است.

3- اسْتَغْشُوا ثِيَابَهُمْ:

خود را با جامه پوشانیدند (جامه بر سر کشیدند) تا بشنوند ولی نبینند.

4- مَدْرَارًا:

پشت سر هم، تند و بسرعت باریدن.

5- وَقَارًا:

حلم و بردباری، سکون و آرامش همراه با عظمت و در اینجا معنی عظمت مناسب است.

6- أَطْوَارًا:

مفرد آن طور است که به معنی حالت و شکل می باشد.

7- طَبَاقًا:

طبقه طبقه و روی هم قرار گرفتن، بی فاصله یا با فاصله.

8- فِجَاجًا:

راه های فراخ، مفرد آن فِجٌّ است.

9- تَبَارًا:

هلاکت و نابودی.

10- بِأَعْيُنِنَا:

زیر نظر و توجه ما و در پناه حفظ ما

از جمله معانی آن فواره و چشمه می باشد. در شرح حال حضرت نوح در تاریخ ابن عساکر (1) چنین آمده: این تنور در گوشه ای از مسجد کوفه قرار داشته است.

آب در زمین فرورفت.

در اینکه این «جودی» در جزیره ابن عمر قرار داشته یا نواحی موصل و یا در غری در نزدیک رود فرات، و بر بلندیه‌های نجف، یا جای دیگر اختلاف است.

در قاموس کتاب مقدس آمده است: کشتی نوح بر کوه آرارات که بین رود ارس و دریای و این قرار دارد قرار گرفته است. در لغت «جودی» در معجم البلدان حموی آمده است: جودی کوهی مشرف بر جزیره ابن عمر در ناحیه شرقی دجله، از نواحی موصل است که کشتی نوح (ع) بر آن مستقر شد.

در تفسیر «و استوت علی الجودی» در تفسیر طبری و ابن کثیر و سیوطی طی روایتی آمده است: جودی در جزیره ابن عمر، و در روایت دیگر در موصل (2) واقع شده؛ و در روضه کافی آمده است که: کوه جودی همان فرات کوفه است. مجلسی در شرح این مطلب روضه کافی، در کتاب مرآة العقول می نویسد: احتمالاً این مطلب در اصل «قرب الکوفه» بوده که بعدها در نسخه برداری به «فرات الکوفه» تصحیف و تبدیل شده است. (3)

استاد محقق آقای سید سامی البدری در پاسخ به نامه این جانب در مورد «جودی» چنین نوشته است:

در توراتی که به زبان عربی ترجمه شده آمده است که کشتی نوح (ع) بر کوه‌های).

1- تاریخ ابن عساکر خطی شماره 329 الف.

2- تفسیر طبری (12/29-30)؛ تفسیر ابن کثیر (446-447)؛ الدر المنثور (3/331، 334-335).

3- روضه الکافی، حدیث 421؛ همچنین مراجعه کنید به: بحار الانوار (11:303 و 313 و 333 و 338).

«آراراط» پهلو گرفته، و در قاموس کتاب مقدس آمده است: این لفظی است عبری که از اصل آکادی «اورارطو» گرفته شده که بر نهرهای کوهستانی شمال آشور که در شمال عراق قرار دارد اطلاق می شود. کشتی نوح بر یکی از کوههای آنجا پهلو گرفته است.

اما به نظر من کلمه آکادی «اورارطو» از دو جزء تشکیل شده است:

1- «اور» که به معنای شهر است مثل «اورشلیم» به معنای شهر سلام، «اورکلدانیین» به معنای شهر کلدانیه‌ها، و «اوریبیل» یا شهر بت بعل.

2- «ارطو» یا «اردو» که این لفظ هم به معنای متعددی آمده از آن جمله اسمی است برای رود فرات و نیز نام قدیمی شهر بابل می باشد.

بنابر آنچه گفته شد، کلمه «اورارطو» به زبان آکادی شهر فرات، شهر بابل بوده است.

آنچه که نظریه ما را تأیید می کند، ترجمه آرامی تورات عبری در عهد مسیح (ع) است که امروز نزد یهودیان به نام «ترجمه اونقلیوس» معروف می باشد. در آنجا کلمه «آراراط» را به «قردو» و «قردون» ترجمه کرده است و تورات به زبان سریانی نیز همان را اخذ کرده است.

دانشمندان صاحب نظر دوره آشور می گویند که «قردو» اسمی است که در حدود 1500 سال پیش از میلاد مسیح از سوی کشین ها (که نزدیک به چهار صد سال بر بابل حکم روایی داشته اند) به سرزمین بابل اطلاق می شده است.

بنابراین مراد از کوههای آرات همان کوههای بابل یا فرات است که مجموعه ای هستند از ارتفاعات صخره ای و کوههای کم ارتفاع پراکنده ای که از مرتفعات سه گانه نجف کشیده شده به شمال غربی دریای نجف و حباتیه ادامه می یابد که به «الطارات» معروفند.

بلندترین آنها ارتفاعات نجف است که از قدیم الایام به کوه «کوفان» معروف بوده است.

اما آنچه که در کتاب روضه کافی آمده است که: «بر جودی قرار گرفت و آن فرات کوفه می باشد» مؤید این مطلب است که لفظ «جودی» و «جودا»، نامی برای فرات کوفه می باشد که سنگ نبشته آن همین اواخر بدست آمده است. ما شرح مفصل آن را در مطالبی که در

مؤلف می گوید:

نکته دیگر در تأیید مطالب بالا این است که سرزمینهای بین النهرین(دجله و فرات)که از قدیم به خاطر سرسبزی مزارع و نخلستانهای به هم پیوسته آن به اراضی سواد (سرزمینهایی که از شدت سرسبزی به رنگ سیاه دیده می شوند)معروف بوده است و از حیره(نجف کنونی)و مدائن(بغداد امروزی)تا مصب دو رود دجله و فرات در دریا امتداد دارد، از زمان حضرت آدم(ع)تا دوران حکومت بنی عباس از بهترین زمینهای حیات بشری محسوب می شده اند، بر خلاف کوههای شمالی عراق که برفگیر و دارای زمستانهای طولانی است. حکمت الهی چنین اقتضا داشته که کشتی نشینان نوح که فاقد هرگونه وسایلی برای زندگانی خود بوده اند در مکانی مناسب برای زندگی و ادامه حیات فرود آیند.

تفسیر آیاتی که گذشت

تفسیر آیاتی که گذشت (2)

نسل آدم بعد از گذشت سالیانی چند رو به ازدیاد گذاشت و واضح است که آنها در زمینهای سرسبز و آباد کناره دو رود فرات و دجله و متفرعات و جویبارهایی که از آنها سرچشمه می گرفتند یا در آنها می ریختند ساکن می شدند. در عهد نوح(ع)آبادانی و تمدن روی به پیشرفت نهاد طوری که احکام اسلامی که برای انسانهای اولیه در عصر حضرت آدم(ع)وضع شده بود، و بدنبال آن آنچه را که بر ادیس پیامبر(ع)برای تکمیل آن آمده بود، از انسانهای عصر نوح(ع)که در تمدن پیشرفتی کرده بودند رفع نیاز نمی کرد. چه، مردمان زمان آن پیامبر، آرام آرام به پرستش بتنهائی بنام(وَدّ، سواع، یغوث، یعوق و نسر) روی آورده بودند. این بتها در اصل مجسمه هایی بودند که به یادگار پنج تن از شایستگان و نیکان قوم که بین عصر حضرت آدم(ع)و نوح پیامبر(ع)می زیسته اند تراشیده بودند، و

ص: 116

1- -استاد بدری، دارای مطالعات وسیعی از بشارات پیامبران، در میراث قدیم شرق می باشد.

2- -در تفسیر آیاتی که مربوط به سرگذشت انبیای الهی است-به یاری خداوند-آنچه را که به مباحث آینده ما مربوط باشد، بررسی خواهیم کرد.

بدین وسیله خاطرات آنها را گرامی می داشتند. شیطان از همین راه سود برد و ایشان را بر آن داشت تا نخست به آن هیكلها تبرك بجویند و رفته رفته به عبادت و پرستش آنها پردازند و آنها را به عنوان خدایان كوچك در برابر «الله» به خدایی بپذیرند.

حضرت نوح(ع) نهصد و پنجاه سال در میان آن قوم درنگ کرد و ایشان را به عبادت و پرستش خداوند و عمل به احکام اسلام و ترك بت پرستی دعوت کرد، اما بر سرکشی و طغیان ایشان افزوده گشت. آنان پیامبرشان را بسختی آزار می دادند، و به او ایمان نمی آوردند، این بود که خداوند باران را از ایشان منع فرمود، زیرا حکمت رب العالمین بر این اقتضا داشت که امتهایی را که به تکذیب پیامبرانش بر می خواستند، به درماندگی و مشقت و زیان در اموال و انفس فروگیرد، باشد که به خود آیند و به عذرخواهی در پیشگاه خدا برخیزند. نوح(ع) از ایشان خواست توبه کنند و به سوی خدا بازگردند و به آنان وعده داد که اگر چنان کنند خداوند بر کشتزار ایشان باران فراوان خواهد بارید، اما آنها بر عکس بر عناد و انحراف خود افزودند و او را خوار شمردند و به آزار و اذیت او پرداختند. از آن جمله یکی از آنها فرزندش را نزد نوح می آورد و او را به فرزندش نشان می داد و می گفت:

ای فرزند! اگر تو بعد از من زنده ماندی مبادا به این دیوانه ایمان بیاوری!!

سرانجام بر اثر این عناد و خیره سری مستحق عذاب مهلك خداوند شدند، و نخست با عقیم شدن زنانشان عذاب الهی بر آنان نازل شده آنگاه خداوند به نوح(ع) فرمان داد که به ساختن کشتی پردازد. نوح فرمان برد و زیر نظر و تعلیم و راهنمایی خداوند آن را بساخت.

آنگاه طوفان با جوشیدن آب از تنور که نشانه شروع طوفان بود آغاز گردید. تنور مزبور همانطور که ابن عساکر گفته در گوشه ای از مسجد کوفه (1) قرار داشته است.

نوح(ع) مؤمنان به خود و برخی از جنبندگان را که خدا فرموده بود، سوار بر کشتی کرد. سپس زمین از هر گوشه دهان گشود و آب سیل آسا از آن جوشیدن گرفت و بارانی شدید بارید. آب زمین را پوشانید تا آنجا که کشتی نوح را برداشت و آن را در امواجی بهف.

ص: 117

1- -مراجعه شود به: شرح حال نوح(ع) در تاریخ ابن عساکر، دست نبشته در مجمع علمی اسلامی ورقه 329/الف.

بلندی کوهها به پیش برد.

پسر نوح از سوار شدن بر کشتی سر بر تافت. نوح را شفقت پدرانه دل به درد آورد - شفقتی که همه افراد بشر دارا هستند - لذا پسر را مخاطب ساخته بانگ برداشت که:

يَا بُنَيَّ اِزْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ * قَالَ سَاوِي اِلَى جَبَلٍ يَعْصِي لِي مِنْ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ * وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ اِنَّ ابْنِي مِنْ اَهْلِي وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَاَنْتَ اَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ فَلَا تَسْئَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

ای پسرک من! همراه ما به کشتی سوار شو و با کافران مباش * پسر نوح گفت:

من به کوهی پناه می برم که مرا از این آب نگهداری کند. نوح گفت: امروز هیچ چیزی جلوی امر خدا را نمی گیرد، مگر کسی که خدا بر او رحم آورد؛ و موج میان آنها حائل شد و او هم غرق شد * نوح پروردگار خود را ندا داد که:

پروردگار! پسر من از خانواده من است و وعده تو نیز حق، و تو از همه حکم گزاران بهتر حکم کننده ای * خداوند گفت: ای نوح! او در زمره خاندان تو نیست. او کار ناشایست می کرد، پس تو چیزی را که نمی دانی از من نخواه.

نوح که با خطاب الهی، به حقیقتی که از آن آگاهی نداشت واقف گردید و دانست که پسرش به خاطر کارهای ناروایش مستحق عذاب خداوند گشته است، عرضه داشت:

رَبِّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ اَنْ اَسْئَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ...

پروردگار! من به تو پناه می برم از اینکه از تو چیزی بخواهم که به آن علم ندارم.

خداوند هر کس را که بر کشتی نوح سوار نشده بود هلاک کرد، بعد از آن باران سیل آسا بند آمده و آب در زمین فرو رفت و انسانهایی که در کشتی بودند در سرزمین بابل پای بر زمین نهادند (1)، و حیوانهایی که نوح (ع) در آن قرار داده بود بیرون آمده پراکنده شدند. که

ص: 118

1- -حموی در معجم البلدان در مادة بابل - با تلخیص - می نویسد: بابل اسم ناحیه ای است که

مردمانی که بعد از نوح پیامبر(ع) بر پهنه گیتی تا به امروز پدید آمده اند از سه فرزند او یعنی سام، حام و یافث می باشند.

قریش را از ماجرای نوح(ع) آگاهی نبود، و به وسیله اخبار غیبی که حضرت ختمی مرتبت(ص) از طریق وحی الهی دریافت داشته بود از آن واقعه مطلع گردیدند.

آنچه که گذشت چکیده اخبار نوح(ع) در تفسیر آیات، و برخی از اخباری بود که در منابع اسلامی آمده است؛ اینک به پاره ای دیگر از اخبار آن حضرت در منابع اسلامی می پردازیم.

داستان نوح(ع) در مصادر اسلامی

در تاریخ یعقوبی - با تلخیص - چنین می خوانیم:

خداوند در روزگار اخنوخ جد نوح(ع) که همان ادریس باشد و پیش از آنکه وی را به آسمان بالا برد به نوح وحی کرده فرمان داد تا قومش را بیم دهد و از ارتکاب به گناهی که مرتکب می شوند بازشان داشته از عذاب الهی بترساند. نوح فرمان برد و خود به عبادت خدای تعالی و فراخوانی قومش پرداخت.

سپس یعقوبی (و دیگر تاریخ نویسان) به شرح مفصل آنچه که ما مختصراً پیش از این در تفسیر آیاتی که گذشت آورده ایم پرداخته و می نویسد:

نوح پس از خروج از سفینه سیصد و شصت سال زندگی کرد و چون مرگش فرا رسید، فرزندان سه گانه اش (سام، حام و یافث) و فرزندان ایشان را فرا خواند و به ایشان وصیت کرد، و فرمان داد که به عبادت خدای متعال پردازند.

آنگاه سام را گفت که چون از دنیا رفتم، بدون اینکه کسی آگاهی یابد، خودت وارد

کشتی شو و جسد آدم را به مکان مقدس که در وسط زمین قرار دارد حمل کن و اضافه کرد:

ای سام! چون تو به کمک پسر «ملکیزدق» جسد آدم را برداشتید، خداوند فرشته ای از فرشتگان را همراهتان می کند تا راهنمایتان باشد و وسط زمین را به شما نشان دهد. در این مأموریت هیچ کس نباید از کار تو آگاهی یابد؛ چه، این وصیت آدم است به پسرش، که هر کدام به دیگری وصیت کرده تا اکنون به تو رسیده است. پس چون به آن جایگاه که فرشته رهنمونتان می شود رسیدید، جسد آدم را در آنجا به خاک سپارید و «ملکیزدق» را دستور ده که در همانجا و برای همیشه درنگ کرده از آن جدا نشود و کاری جز عبادت و پرستش خدای تعالی انجام ندهد. (1)

نوح چون زندگی را بدرود گفت، در همانجایی که در عراق در گذشته بود به خاک سپرده شد زیرا پیامبر خدا فرموده است:

و ما قبض نبی الا دفن حیث یقبض. (2)

هر پیامبر، در همانجا که از دنیا می رود به خاک سپرده می شود.

بر این اساس، مدفن حضرت آدم نیز باید همان جایی باشد که آن حضرت از دنیا رفته است. 3.

ص: 120

1- تاریخ یعقوبی (13/1 و 16)، چاپ بیروت 1379 ه.

2- سیره ابن هشام (343/4)، سنن ابن ماجه حدیث (1628)، فتح الباری (529/1)، کنز العمال 18763.

*وصیت نوح به پسرش سام.

*سام، جسد آدم(ع) را از سفینه بیرون آورده در جائی که فرمان یافته به خاک می سپارد *وصیت سام به پسرش ارفخشذ

ص: 122

وصیت نوح به پسرش سام

در تاریخ ابن اثیر آمده است:

نوح به پسرش سام که بزرگترین فرزندانش بود وصیت نمود. (1)

در اخبار الزمان مسعودی آمده است:

خداوند بعد از نوح ریاست را در پسرش سام قرار داد، و او را وارث کتابهای پیامبران پیش از خود نمود و وصیت ویژه نوح را، نه در دیگر برادرانش بلکه در او و فرزندان او قرار داد (2).

سام جسد آدم را از سفینه برمی گیرد

در تاریخ یعقوبی آمده است:

سام بعد از پدر به عبادت خدای متعال و فرمانبرداری از او پرداخت، و در کشتی را باز کرد و مخفیانه و بدون اطلاع و حضور دو برادر دیگرش، تنها به کمک پسرش جسد آدم را از آنجا برگرفت و بیرون آورد. فرشته نگهبان راه را به ایشان بنمود و آنها همچنان جسد آدم را با خود می بردند تا به جایگاهی رسیدند که قرار بود پیکر آدم در آنجا به خاک سپرده شود.

پس جسد آدم را در آنجا به خاک سپردند.

ص: 124

1- تاریخ ابن اثیر (26/1)، چاپ اول مصر.

2- اخبار الزمان مسعودی (75-102) ط. سال 1386 ه. بیروت

چون وفات سام فرا رسید، پسرش ارفخشذ را بخواند و به او وصیت کرد. (1)

ص: 125

1- تاریخ یعقوبی (17/1)، چاپ بیروت، سال 1379 ه.

*جانشینی وی بعد از پدر *وصیت ارفخشد به پسرش

ص: 126

ارفخشده بعد از پدرش سام

در مروج الذهب مسعودی آمده است:

پس از سام، پسرش ارفخشده زمام امور را به دست گرفت. (1)

در تاریخ یعقوبی آمده است:

ارفخشده پس از پدرش سام به عبادت و فرمانبرداری از او امر خدای تعالی پرداخت، و پس از اینکه به سن صد و هشتاد و پنج سالگی رسید، پسرش شالح به دنیا آمد. در زمان او پسران نوح متفرق شده در اماکن مختلف سکنی گزیدند، و زورگویان و سرکشان رو به فزونی نهادند و دست تعدی و تجاوز به هر سو گشودند، و فرزندان کنعان بن حام را به فساد و تباهی کشاندند، و گستاخانه و آشکارا مرتکب معاصی شدند (2).

وصیت ارفخشده به پسرش

در تاریخ یعقوبی آمده است: چون مرگ ارفخشده فرا رسید، پسران و بستگانش پیرامون او گرد آمدند. ارفخشده آنان را به عبادت خدای تعالی و دوری از گناه سفارش کرد، آنگاه به پسرش شالح گفت: وصیتم را نگاهدار و پس از من در میان خانواده ات به عبادت خدای تعالی پرداز؛ سپس دیده بر هم نهاد و دنیا را بدرود گفت (3).

ص: 128

1- مروج الذهب مسعودی (54/1).

2- تاریخ یعقوبی (18/1).

3- تاریخ یعقوبی (18/1).

*قیام شالچ به طاعت و عبادت خدای تعالی *وصیت وی به پسرش عابر

ص: 130

در تاریخ یعقوبی آمده است:

سپس شالغ پسر ارفخشذ (بنا به وصیت پدر) به عبادت خدای تعالی در قومش پرداخت و آنها را به فرمانبرداری از خداوند امر، و از ارتکاب معاصی نهی می فرمود و از عذاب خدا که بر اهل معاصی خواهد آمد بر حذرشان می داشت. شالغ صد و سی ساله بود که پسرش عابر به دنیا آمد. چون زمان وفاتش فرارسید به پسرش عابر وصیت کرد و او را امر فرمود که از کارهای گناه آلود فرزندان قایل ملعون دوری گزیند. آنگاه چشم بر هم نهاد و جهان را بدرود گفت (1).

ما در مباحث پیشین، از سرگذشت آن عده از اوصیای نوح (ع) که جزء انبیاء نبوده اند، تنها به سرگذشت سام و ارفخشذ و شالغ بسنده کرده ایم. اینک به خواست خدا به آوردن برخی از اخبار انبیاء و پیامبران از اوصیاء نوح (ع) به شرحی که در قرآن کریم آمده است می پردازیم.

ص: 132

6 اخبار انبياء از اوصياء نوح(ع) در قرآن كريم

اشاره

*هود پيامبر عليه السلام *صالح عليه السلام

ص: 134

*سیره هود(ع) در آیات کریمه قرآن *شرح کلمات *تفسیر آیات کریمه

ص: 136

1- خدای تعالی در سوره احقاف آیات 21-25 رسولش را مخاطب قرار داده، درباره حضرت هود(ع) به او می فرماید:

وَ اذْكُرْ اٰخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ اِنِّيْ اَخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ * قَالُوْا جِئْتَنَا لِتَاْفِكُنَا عَنْ اٰلِهَتِنَا فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ * قَالَ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اُبَلِّغُكُمْ مَا اُرْسِلْتُ بِهِ وَ لَكِنِّيْ اَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ * فَلَمَّا رَاُوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ اُوْدِيَّتِهِمْ قَالُوْا هٰذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيْحٌ فِیْهَا عَذَابٌ اَلِيْمٌ * تَدْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ بِاَمْرِ رَبِّهَا فَاَصْبَحُوْا لَا یُرِیْ اِلَّا مَسَاكِيْنٌ هُمْ كَذٰلِكَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِيْنَ

یاد کن برادر قوم عاد را وقتی که قومش را در سرزمین احقاف انذار کرد، با آنکه پیامبرانی در زمان او و پیش از او آمده بودند، (بر اینکه) جز خدای را عبادت نکنید که من از عذاب روز بزرگ بر شما بیمناکم * گفتند: آیا آمده ای تا ما را از خدایانمان برگردانی؟ عذابی که ما را وعده می کنی بیاور اگر راست می گویی * (هود) گفت: علم (عذاب) نزد خداست. آنچه را که بدان ارسال شده ام به شما تبلیغ می کنم، اما من شما را قومی می بینم که به راه جهالت می روید * و چون عذاب را دیدند که به صورت ابری به طرف سرزمین آنها

ص: 138

می آید، گفتند: این ابری است که به ما باران می دهد، (هود گفت: اینگونه نیست) بلکه آن همان چیزی است که به آمدنش شتاب می کردید، بادی است که در آن عذابی دردناک قرار دارد* و هر چیز زنده را به امر پروردگارش از میان بر می دارد. ایشان را صبح فرارسید، و به جز خانه هایشان (چیزی) دیده نمی شد.

ما قوم گناهکار را اینچنین جزا می دهیم*

2- و در سوره هود آیات 50-55:

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ* يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ* وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ* قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ* إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ* مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ

به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم، گفت: ای قوم من! خدا را عبادت کنید که جز او معبودی ندارید، شما (با پرستیدن بتها) کاری نمی کنید مگر تهمت زدن (به خداوند سبحان)* ای قوم! من مزد رسالت از شما نمی خواهم، مزد من بر عهده کسی است که مرا آفریده آیا نمی خواهید بیندیشید؟! ای قوم من! از خدایان آمرزش بخواهید و به سوی او توبه کنید تا باران فراوان بر شما بفرستد و بر نیرویتان بیفزاید، و با گنهکاری روی از من برنگردانید* گفتند: ای هود! دلیلی پیش ما نیاوردی، و ما خدایان خود را به مجرد کلام تو ترک نمی کنیم و به تو ایمان نمی آوریم* تنها این را می گوئیم که برخی از خدایان ما به تو آسیب رسانیده اند. هود گفت: خدا را گواه می گیرم و شما هم گواه باشید که من از آنچه که جز خدا شریک (خدا) می دانید بیزارم* پس همه شما به من

3- و در سوره مؤمنون آیات 33-41:

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِلقاءِ الآخِرَةِ وَأَتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ* أَيْعِدْكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ* هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ* إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ* إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ* قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ* قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيبُ مَنْ نَادَى* فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ عُثَاءً فَبَعَدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

اشراف قوم او(هود) که کافر شده عالم آخرت را تکذیب کرده بودند و در دنیا زندگانی فراخ به آنها داده بودیم گفتند: این(هود) هم فقط بشری است مانند شما، می خورد از آنچه شما می خورید، و می آشامد از آنچه شما می آشامید* و اگر از بشری چون خودتان فرمان برید، در آن صورت شما از زیانکاران خواهید بود* آیا او به شما وعده می دهد که چون مردید و پوسیده گشتید و خاک شدید، از گور بیرون خواهید آمد؟! *چقدر بعید است وعده ای که به شما داده شده است* زندگی، همین دنیاست، که می میریم و زنده می شویم و دیگر برانگیخته نمی شویم* این مرد به خدا دروغ بسته و ما به او ایمان نمی آوریم*(هود)گفت:

پروردگارا! یاریم کن که مرا تکذیب کردند* خدا فرمود: بعد از اندک زمانی پشیمان خواهند شد* صیحه آسمانی آنها را به حق فرو گرفت و ما آنان را (خاک) و خاشاک بیابان مرگ ساختیم. که نفرین خدا بر این قوم ستمگر باد*

4- و در سوره اعراف آیات 65-72:

وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ* قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا

لَنظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ* قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ* أبلغكم رسالات ربي وأنا لكم ناصح أمين* أوعجبتم أن جاءكم ذكر من ربكم على رجلٍ منكم ليذركم واذكروا إذ جعلكم خلفاء من بعد قوم نوح و زادكم في الخلق بصطة فاذكروا آلاء الله لعلكم تفلحون* قالوا أجتنا لعبد الله وحده وتذر ما كان يعبد آباؤنا فأتينا بما تعدنا إن كنت من الصادقين* قال قد وقع عليكم من ربكم رجس وغضب أتجادلونني في أسماءٍ سمئتموها أنتم وآباؤكم ما نزل الله بها من سلطان فانتظروا إنني معكم من المنتظرين* فأنجيناؤه والذين معه برحمة منا وقطعنا دابر الذين كذبوا بآياتنا وما كانوا مؤمنين

و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم، گفت: ای قوم من! خدای یکتا را پرستید که جز او خدایی ندارید آیا (از عذاب او) نمی هراسید؟! *بزرگان کافر قوم گفتند: ما تو را در نادانی و سفاهت می بینیم، و گمان می بریم که از دروغگویانی *هود گفت: ای قوم من! در من سفاهتی نیست بلکه پیامبری از جانب پروردگار جهانیان هستم *پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و خیرخواه امینی برای شما هستم *آیا تعجب کردید که شما را از جانب پروردگارتان به وسیله مردی از شما پندی آمده تا شما را بیم دهد؟! به یاد آورید آنگاه که خداوند شما را از پس قوم نوح جانشین آنها کرد و به نیرویتان افزود، انواع نعمتهای خدای را به خاطر آورید باشد که رستگار شوید *قوم هود گفتند:

آمده ای که ما تنها خدا را پرستیم و آنچه را که پدرانمان می پرستیده اند رها کنیم؟ عذابی را که به ما وعده دادی بیاور اگر راست می گویی *هود گفت: حتما عذاب و غضب خداوند بر شما نازل خواهد شد، آیا با من درباره نام هایی که خود و پدرانتان به آن بتها داده اید و خدا دلیلی در مورد آنها نازل نکرده است مجادله می کنید؟! پس منتظر باشید که من هم با شما منتظرم *ما هود و کسانی

را که با او بودند به رحمت خود نجات دادیم و ریشهٔ کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاورده بودند بریدیم.

5- در سورهٔ قمر آیات 18-20:

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ * تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْفَعِرٍ

قوم عاد (پیامبر خود را) تکذیب کردند پس (ببینید) عذاب و اندازهای من چگونه بود* ما تند باد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم پیاپی بر آنان فرستادیم* که آن باد مردم را همچون تنهٔ نخلهای ریشه کن شده از جا بر می کند*

شرح کلمات

1- أحقاف:

حقف: توده های رمل طولانی و پریپچ و خم را گویند، و جمع آن احقاف است. مقصود از احقاف در اینجا منطقه ای است رملی از عمان تا حضر موت. تفصیل خبر را در معجم البلدان حموی لغت احقاف مطالعه کنید.

2- لتأفکنا:

إفک: دروغ و افترای بزرگ است و مقصود مشرکان این بود که: تو آمده ای تا با دروغ و افترای بزرگ ما را از خدایانمان روی گردان کنی؟!

3- عارض:

عارض: آنچه در افق، از تودهٔ ابر یا ملخ یا زنبور پدیدار می شود.

4- اترفناهم:

ترف: در لغت به معنای تنعم است. اترفناهم یعنی آنها را به انواع نعمت ها از مال و فرزند و خانه های عالی برخوردار کردیم.

5- هیهات:

هیاهات هذا الأمر، منظور بعید بودن انجام آن است، ناشدنی است.

6- بصطة:

ص: 142

بصطه در لغت به همان معنای بسط و گستردگی است. بصطه فی العلم به معنای وسعت و فضیلت و زیادتی در علم است. بصطه فی الجسم به معنای زیادتی نیرو و توانمندی است که در اینجا قسمت اخیر منظور است.

7- رجس:

رجس در اینجا به معنای عذابی است که بر اثر کارهای زشت و ناپسند نازل می شود.

8- قطعنا دابره:

قطع الدابر کنایه از در ماندگی است، و قطع الله دابره یعنی خداوند ریشه آنها را برکند و از میانشان برداشت.

فشرده ای از تفسیر آیاتی که گذشت

قبیله عاد از اعقاب نوح(ع) بودند. آنان در تمدن به حدی پیشرفت کرده بودند که متناسب با شریعت گسترده نوح شدند، اما شیطان توانست آنها را آرام آرام به عبادت بتها بکشاند. این بود که خداوند برای هدایت ایشان هود(ع) را که از همان قبیله عاد بود به پیامبری فرستاد. هود ایشان را به عبادت و بندگی خدای یکتا، و عمل به دین اسلام که از شریعت خداوند بود و نوح(ع) آن را آورده بود فرا خواند. او پند و اندرزشان داد، اما قوم عاد راه عناد و گمراهی در پیش گرفتند. خداوند هم بر آنان سخت گرفت و باران را از ایشان حبس کرد، باشد که به خود آیند و راه طاعت و عبادت خدا را در پیش گیرند. باز هود(ع) آنان را مژده داد که اگر ایمان آورده از کارهای زشت و ناروای خود توبه کنند، خداوند باران فراوان بر آنها خواهد بارید. و از عذاب خداوند بیمشان داد. اما آنان برعکس بر سرکشی و عناد خود افزودند، این بود که خداوند بادی سیاه و تیره به سویشان فرستاد. قوم عاد چون آن را از دوردست و در کناره افق مشاهده کردند گمان بردند که آن ابر باران زاست، غافل از اینکه آن بادی است سخت که آنها را از پای درمی آورد و خانه هاشان را بر جای می گذارد.

قوم ثمود نیز چنین سرانجامی داشت که اینک به خواست خدا به شرح خبر ایشان می پردازیم:

ص: 143

*سیره و روش صالح(ع) در قرآن کریم *شرح کلمات *تفسیر آیات

ص: 144

1- خداوند سبحان در سوره نمل آیات 45-47 می فرماید:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ* قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ* قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ

و ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که بگوید خدای یکتا را بپرستید. قوم او بر دو فرقه شدند (یک فرقه مؤمن و فرقه دیگر کافر) و به جدال پرداختند* صالح گفت: ای قوم! چرا پیش از اینکه کار نیک انجام دهید، به کار بد شتاب می کنید؟! چرا از کارهای زشت خود از خدا آمرزش نمی خواهید تا مورد رحمت او قرار گیرید؟!* گفتند: ما به تو و پیروانت فال بد می زنیم. صالح گفت: سرنوشت شما نزد خداست، بلکه شما مردمی فتنه زده هستید.

2- و در سوره شعرا آیات 141-155:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا- تَتَّقُونَ* إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا* وَ مَا أَسَّ مَلِكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا- عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ* أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ* فِي جَنَاتٍ وَعَيْونٍ* وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ* وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا* وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ* الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ* قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ* مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ* قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا- تَتَّقُونَ* إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا* وَ مَا أَسَّ مَلِكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا- عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ* أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ* فِي جَنَاتٍ وَعَيْونٍ* وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ* وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا* وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ* الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ* قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ* مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ* قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ

قوم ثمود نیز پیامبران خود را تکذیب کردند* هنگامی که برادرشان صالح به ایشان گفت: آیا از خدا نمی ترسید؟!* من از شما مزدی برای رسالت نمی خواهم که اجر من جز با پروردگار جهانیان نیست* آیا چنین پندارید که شما تا ابد در این ناز و نعمت دنیا خواهید ماند؟!* در باغستانها و چشمه سارها* و کشتزارها و نخلستانهایی که گل های لطیف دارند* و در کوهها با مهارت و استادی خانه ها می سازید؟!* از خدا بترسید و مرا فرمان برید* و اسراف کاران را فرمان نبرید* همان کسانی که در این سرزمین فساد می کنند و اصلاح نمی نمایند* گفتند: حقا که تو جادو شده ای* تو جز بشری مانند ما نیستی، اگر راست می گویی معجزه ای بیاور* (صالح) گفت: این شتری ماده است که او را نوبت آبی است، و شما را نوبتی است در روز معین.

3- و در سوره هود آیات 61-68:

وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ* قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ* قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ* وَ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةٌ لِلَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ* فَعَمَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرِ مَكْدُوبٍ* فَلَمَّا

جاء أمْرنا نَجِينا صالحاً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ* وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جاثِمِينَ* كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا آلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِتَمُودَ

وَإِلَى تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ* قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ* قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ* وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ* فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدٌ غَيْرٌ مَكْدُوبٍ* فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجِينا صالحاً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ* وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جاثِمِينَ* كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا آلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِتَمُودَ

و بر قوم تمود برادرشان صالح را به پیامبری فرستادیم. صالح گفت: ای قوم من! خدای را که جز او خدایی نیست بپرستید. او شما را از خاک آفرید و برای آباد کردن آن برگماشت پس از او آموزش بخواهید و از گناهان توبه کنید که پروردگار من (به شما) نزدیک است و توبه پذیر* گفتند: ای صالح! تو پیش از این نزد ما پناهگاهی (محل امید) بودی آیا تو ما را از عبادت خدایان پدرانمان باز می داری؟ ما نسبت به آنچه که ما را بدان می خوانی در شک و بدبینی هستیم* صالح گفت: ای قوم من! اگر من از پروردگارم معجزه ای در دست داشته باشم که او مرا به رحمت خود برگزیده است چه نظر دارید؟ و اگر فرمان او را نبرم چه کسی مرا از (خشم) خدا در امان خواهد داشت؟ که شما جز ضرر و زیان بر من چیزی نخواهید افزود* و ای قوم من! این شتر ماده خداست که برای شما معجزه است، او را واگذارید تا در زمین خدا بچرد و به او آزار نرسانید وگرنه عذاب خدا به زودی شما را خواهد گرفت* قوم صالح شتر را کشتند.

صالح به آنها گفت: سه روز دیگر در خانه های خودتان از زندگی بهره گیرید، این وعده دروغ نیست* چون عذاب ما آمد صالح و کسانی که با او ایمان آورده بودند را به رحمت خود از بلای آن روز نجات دادیم. پروردگار تو قوی و عزیز است* و ستمگران را صیحه آسمانی فرا گرفت و صبحگاهان در دیارشان بخواب مرگ افتاده بودند* گویی آنها اصلاً در آن دیار زنده نبودند. بدانید که قوم تمود کافر شدند به پروردگارشان و از رحمت خدا دور گردیدند.

4- و در سورة اعراف آیات 73-79:

وَإِلَى تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَا فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهولِهَا قُصُوراً وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ* قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ* فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَاعْتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا تَعْبُدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ* فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جاثِمِينَ* فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ

وَإِلَى تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَا فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهولِهَا قُصُوراً وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ* قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ* فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَاعْتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا تَعْبُدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ* فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جاثِمِينَ* فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ

رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا تَعْبُدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصَّ بِحُورٍ فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ

و بر قوم نمود، برادرشان صالح را به پیامبری فرستادیم. صالح گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که به جز او خدایی نیست. اینک از سوی پروردگارتان معجزه ای آشکار آمده: این ناقه خداست که معجزه ای برای شماست او را واگذارید تا در زمین خدا بچرد و به او آزار نرسانید وگرنه به عذاب دردناک گرفتار خواهید شد* و به خاطر آرید آنگاه که خداوند شما را بعد از هلاک قوم عاد جانشین گذشتگان کرد و در زمین منزل داد که در دشتهای آن قصرها می سازید و در کوهها خانه ها بنا می کنید، پس نعمتهای خدا را یاد کنید و در زمین فساد بر نینگیزید* بزرگان قومش که گردنکشی کرده بودند، به کسانی که زیون به حساب می آمدند و ایمان آورده بودند گفتند: شما چه می دانید که صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده؟ گفتند: ما به آیینی که آورده ایمان آورده ایم* کسانی که گردنکشی کرده بودند گفتند: ما به آیینی که شما ایمان آورده اید کافریم* پس شتر را کشتند و از فرمان پروردگارش سرپیچی کردند و گفتند: ای صالح! اگر تو از پیامبرانی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور* پس به زلزله گرفتار آمدند و در خانه هاشان بی جان افتادند* آنگاه صالح از

ایشان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند و اندرز دادم، اما شما خیرخواهان را دوست نمی دارید.

5- و در سوره نمل آیات 48-53:

وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ* قَالُوا نَقَاسِمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّنَنَّهٗ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَنقُولَنَّ لَوْلِيَّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ* وَ مَكَرُوا مَكَرًا وَ مَكَرْنَا مَكَرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ* فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ أَنَا دَمَّرْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ* فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ* وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ

در آن شهر نه (نفر از رؤسای) قبیله بودند که فساد می کردند و اصلاح نمی نمودند* اینان گفتند: به خدا هم قسم شوید تا شبانه او (صالح) را با کسانش بکشیم، و آن وقت به وارث او بگوییم ما هنگام هلاک کسان او حاضر نبودیم و ما راست می گوئیم* آنها نیرنگی سخت زدند، و ما در بی خبری ایشان تدبیر نمودیم* بنگر که عاقبت نیرنگشان چه شد؛ ما همگی آنها و قومشان را هلاک کردیم* و این خانه های خالی آنهاست که دیوارها و سقفهایش فرو ریخته به خاطر آن ستم ها که کردند؛ و در این، برای آنها که می دانند عبرتی است* و کسانی را که ایمان آورده و پرهیزکار بودند نجات دادیم.

شرح کلمات

1- اطیرنا و طائرکم:

تطیر و اطیر: فال بد زد، شگون بد زد، و طائرکم در اینجا به معنای بد یمنی و بدشگونی شماست.

2- هضیم:

هضیم بمعنای میوه رسیده است و لطیف یعنی: گوارا و ملائم.

3- فارهین:

ص: 147

فاره: سرمست و ماهر که هر دو معنا مناسب بحث است.

4- جاٲمین:

جٲم جٲوما: چسبیده به زمین، افتاده و هلاک شده.

5- بوأکم:

بوأه منزلا: در آنجا فرودش آورد.

6- و لا تعثوا:

عاث و عثا: بسختی افساد کرد.

7- عتوا:

عتا عتوا: تکبر کرد، سرکشی را از حد گذرانید.

8- رجفة:

رجف: او را به حرکت و جنبش شدید واداشت، الرجفة: يك بار لرزیدن (زلزله).

9- رهط:

رهط در اینجا گروهی کمتر از ده نفر مرد است که در میانشان زنی نباشد.

چکیده ای از تفسیر آیات

قبیلهٲ ثمود از اعقاب حضرت نوح(ع) بودند که بعد از قوم عاد زندگی می کردند. آنان در کاخهای زیبایی که بین مدینه و شام (1) قرار داشت، روزگار می گذرانیدند.

این قوم دچار خودبینی و سرکشی شده، خدای را رها کردند و به پرستش بتها پرداختند.

خداوند نیز پیامبرش صالح(ع) را که از همان قبیلهٲ ثمود بود با مأموریت بشارت و انذار بر ایشان فرستاد. از آیاتی که گذشت دیدیم که بین او و افراد قبیله اش چه گذشت.

سرانجام قوم ثمود از پیامبرشان معجزه ای خواستند مبنی بر اینکه از کوه، ماده شتر پا به ماهی را به عنوان صدق مدعایش بیرون آورد. خداوند خواستهٲ آنان را برآورده ساخت. کوه

1- در خبر است که رسول خدا (ص) به هنگامی که به غزوة تبوك تشریف می بردند، بر منازل ایشان عبور فرموده اند. به اخبار غزوة تبوك در کتابهای «مغازی الواقدی، و إمتاع الأسماع» مراجعه کنید.

با شدت به پیچ و تاب در آمد و سپس از آن ماده شتری درشت اندام و آبستن بیرون شده و پیش روی قوم ثمود بچه شتری بزاد.

حضرت صالح(ع) با قومش قرار گذاشت که آب نهرشان يك روز در میان از آن شتر باشد، و کسی دیگر از آن آب برندارد، و شیر شتر در آن روز به جای آب از آن ایشان باشد، و روز دیگر آب نهر از آن ایشان و چارپایانشان.

روزگاری بر این قرار گذراندند، تا اینکه نه نفر از افراد اوباش و ستمگر قوم تصمیم به کشتن شتر گرفتند، و سرانجام آن حیوان را کشتند، و در نتیجه به خروش آسمانی، و جنبش شدید زمین(زمین لرزه) گرفتار آمدند و در جای خود به هلاکت افتادند.

نتیجه بحث

خداوند هود و صالح(ع) را بشارت دهنده(به رحمت خداوند) و ترساننده(از عذاب او) به سوی قومشان فرستاد. آنها نیز قوم خود را به عمل به شریعت و مقررات آیین نوح(ع) فرا خواندند.

بدین سان هر کس که پس از حضرت نوح می آمد و به تبلیغ شرایع آیین آن حضرت قیام می کرد، وصی نوح پیامبر بر شریعت او بود، خواه رسولی باشد از جانب خدا مانند هود و صالح(ع)، یا نباشد چون سام فرزند نوح(ع) و دیگر اوصیائی که بعد از او آمدند؛ تا آنگاه که خداوند حضرت ابراهیم(ع) را با شریعت حنیفیه به رسالت برانگیخت که به خواست خدا مطالب این موضوع در بحثی که در پیش داریم خواهد آمد.

*مشاهدي از سرگذشت حضرت ابراهيم در قرآن كريم *ابراهيم عليه السلام و مشركان *ابراهيم عليه السلام و لوط(ع) *ابراهيم و اسماعيل
عليهما السلام و بنای كعبه و فراخوانی برای انجام مناسك حج *ابراهيم و اسحاق و يعقوب عليهم السلام

1- خداوند سبحان در سوره شعراء آیات 69-82 می فرماید:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ * قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ * قَالَ هَلْ يَسْعَىٰ مَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ * قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَامُونَ * فإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ * الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ

(ای پیامبر!) خبر ابراهیم را برای امت بیان کن * آنگاه که به پدر و قومش گفت: شما چه معبودی را می پرستید؟ * گفتند: بتهایی را که همواره مورد پرستش ما بوده است * گفت: آنگاه که شما آنها را می خوانید سخن شما را می شنوند؟! * یا به حال شما هیچ سود و زیانی دارند؟! * گفتند: ما پدران خود را دیده ایم که چنین می کنند * ابراهیم گفت: آیا می دانید آنچه را که شما می پرستید * شما و پدران پیشین شما * من همه آنها را دشمن دارم به جز پروردگار جهانیان را * که او مرا آفرید و به راه راست راهنمائیم کرد * او کسی

است که سیرم گرداند، و تشنگیم را فرو نشاند* و چون بیمار شوم شفایم دهد* و آنکه مرا بمیراند و سپس زنده کند* خدایی که چشم امید دارم به روز قیامت خطاهایم را بیامزد*.

2- و در سوره انعام آیات 74-81:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ اتَّخِذْ أَصْماً نَمَاءً آلِهَةً إِنِّي أراكُ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ * وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

و یاد کن (ای پیامبر!) هنگامی را که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا تو بتها را به خدایی برگزیده ای؟! من تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می بینم* و بدین گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا به مقام یقین برسد* پس چون تاریکی شب بر او در آمد، ستاره ای را دید، گفت: این پروردگار من است* اما چون آن ستاره غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم* پس چون ماه را درخشنده دید، گفت: این پروردگار من است، اما چون غروب کرد گفت: اگر خدایم مرارهنمایی نکند، همانا از گروه گمراهان خواهم بود* و چون خورشید تابان را دید گفت: این پروردگار من

است این از همه بزرگتر است، اما چون غروب کرد گفت: ای قوم من! از آنچه که شما شریک خدا قرار می دهید بیزارم* من با ایمان خالص روی به سوی خدایی آورده ام که آفریننده آسمانها و زمین است و من هرگز با مشرکان موافق نخواهم بود* قوم ابراهیم با او در مقام خصومت و احتجاج بر آمدند. گفت: آیا با من درباره خدا محاجّه می کنید و حال آنکه خدا مرا حقیقتاً هدایت کرد؟ من از آنچه شما شریک خدا قرار می دهید بیم ندارم مگر آنکه خدا بخواهد. علم پروردگار من به همه موجودات محیط است، آیا شما متذکر نمی شوید؟!* و من چگونه از آنچه شما شریک خدا قرار می دهید بترسم در صورتی که شما از شرك آوردن به خدا نمی ترسید با آنکه هیچ برهان و حجتی بر آن ندارید؟! آیا کدام يك از ما به ایمنی (و کدام به ترس) سزاوارتریم، اگر شما فهم می دانید*

3- و در سورة عنكبوت آیات 16-18 و 24 و 25:

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* وَإِن تَكذَّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أَمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ*... *فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ* وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ

و یاد آر حکایت ابراهیم را که به قومش گفت: خدا را پرستید و از او بترسید، که این برای شما بهتر است اگر بفهمید* آنچه را که به جز خداوند می پرستید، بتها و دروغهایی است که خود ساخته اید، و کسانی را که به جز خدا می پرستید قادر به روزی دادن به شما نخواهند بود. از خداوند روزی بخواهید و او را

ص: 155

پرستید و شکر او به جای آورید که بازگشت شما به سوی او است* و اگر شما مرا تکذیب می کنید، امتهای پیش از شما هم (پیامبران شما را) تکذیب کرده اند، ولی بر رسول، به جز تبلیغ آشکار رسالت، چیز دیگری نیست*...*(بعد از اینهمه اندرز که ابراهیم(ع) داد) پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: او را بکشید یا بسوزانید؛ و خداوند او را از آتش برهانید. براستی که در این حکایت آیاتی است برای قومی که ایمان آورند* باز ابراهیم گفت: ای مردم! آنچه را که به جز خدا، به خدایی گرفته اید بتهایی است که تنها برای دوستی بین خودتان در زندگانی دنیا برگرفته اید، و روز قیامت شما یکدیگر را تکفیر خواهید کرد و به یکدیگر لعن و نفرین خواهید نمود، و جایگاه ابدی شما آتش دوزخ خواهد بود و هیچ یآوری هم ندارید.

4- و در سوره صافات آیات 79 و 83-98:

سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ * ... * وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ * أَفُكَا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَمِيعٌ * فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ * فَرَاغَ إِلَى آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ * فَرَاغَ عَلَيْهِمْ صَرْبًا بِالْيَمِينِ * فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ * قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ * قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ * فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ

سلام بر نوح در همه عالمیان*...* و ابراهیم یکی از پیروان او است* او که با قلبی پاک و سالم به درگاه پروردگارش شتافت* آن زمان که به پدر و قومش گفت: این چیست که می پرستید؟! آیا خدایانی دروغین را به جای خدا می خواهید؟! * دربارۀ خدا چه گمان می برید؟! * در این هنگام نظری به ستارگان انداخت* و گفت: من بیمارم* (مردم) از او روی گردانیده بیرون

رفتند* او به سوی بت‌های ایشان متوجه شد و گفت: آیا (غذاهایی را که مشرکان در روز عید برایتان آورده اند) نمی خورید؟! * شما را چه شده، چرا حرف نمی زنید؟! * (این بگفت) و محکم (با تبر) بر بتها کوبید (و جز بت بزرگ) همه را درهم شکست * (مردم شهر) سراسیمه به سوی او شتافتند * ابراهیم پرسید:

ایا ساخته دست خودتان را می پرستید* با اینکه خداوند شما و حاصل کارهایتان را آفریده است؟! * گفتند: برای او پایگاهی بسازید و وی را در آتش افکنید* آنها برای او نقشه کشیدند و ما آنها را زیر دست گردانیدیم *

5- و در سورة انبياء آیات 51-70:

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جُدَادًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ * قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ * قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَيْنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ * فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ * ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أُفٍّ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ

و بی گمان ما در گذشته به ابراهیم آن رشدی را که می توانست داشته باشد دادیم،

ص: 157

و ما به او آگاه بودیم* وقتی به پدر و قومش گفت: این هیکلها چیست که به عبادت آنها پرداخته اید؟! گفتند: ما پدران خویش را پرستشگر آنها یافتیم* ابراهیم گفت: بی گمان شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بوده اید* پرسیدند: آیا تو به حق به سوی ما آمده ای یا تو هم از بازیگرانی؟! گفت: بلکه پروردگار شما، پروردگار آسمانها و زمین است، کسی که آنها را آفریده و من بر این امر گواهی می دهم* به خدا سوگند بعد از بیرون شدنشان، در کار بتهایتان اندیشه ای به کار خواهم برد* آنگاه ابراهیم بتها را قطعه قطعه کرد مگر بت بزرگشان را باشد که به آن رجوع کنند*(مردم) گفتند: کسی که با خدایان ما چنین کرده است از ستمگران می باشد* گفتند: شنیده ایم جوانی که به او ابراهیم می گویند، بتها را به بدی یاد می کند* گفتند: او را در برابر مردم حاضر کنید تا همگان گواهی دهند* پرسیدند: ای ابراهیم! تو با خدایان ما چنین کرده ای؟! ابراهیم گفت: بلکه این که بزرگشان هست چنین کرده است، اگر می توانند حرف بزنند از خودشان پرسید!*(قوم) به خودشان مراجعه کردند و گفتند: شما خود ستمگرانید* سپس سر به زیر انداخته گفتند: تو که می دانی اینها سخن نمی گویند* گفت: پس چرا به جز خدا، چیزی را که نه سودی به شما می رساند نه زیانی پرستش می کنید؟! اف بر شما و بتهایی که به جای خدا می پرستید، آیا نمی اندیشید؟!*(مردم گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید اگر کاری از شما ساخته است* و ما خطاب کردیم که: ای آتش ابراهیم سرد و سلامت باش* آنها درباره او نیرنگی کردند، و ما آنها را زیانکارترین گردانیم*

6- و در سورة بقره آیه 258:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا

ص: 158

آیا ندیدی که (پادشاه زمان ابراهیم) با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش به احتجاج برخاست؛ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من زنده می‌کند و می‌میراند، گفت:

منهم زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خداوند آفتاب را از شرق بیرون می‌آورد، تو آن را از مغرب بیرون آر، آن کافر بهت زده شد و در جواب ناتوان ماند و خداوند ستمکاران را راهنمایی نخواهد کرد.

مشهد دوم، ابراهیم و لوط علیهما السلام

1- و در سورهٔ عنکبوت آیات 26-31، 27-32 می‌فرماید:

فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ *... * وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ * قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ

پس لوط به او (ابراهیم) ایمان آورد و گفت: من (از این دیار شرک) به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم، پروردگار من عزیز و حکیم است* و ما اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم، و در خاندانش مقام نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم و در دنیا اجر او را مرحمت کردیم، و در آخرت نیز او از زمرهٔ صالحان است*...* و چون رسولان ما برای ابراهیم مژده (تولد فرزندش را) آوردند، گفتند: ما (به امر پروردگار) مردم این دیار را که از زمرهٔ ستمگران هستند هلاک می‌کنیم* ابراهیم گفت: لوط در آنجاست، گفتند: ما به ساکنان آنجا آگاه‌تریم، ما لوط و خانواده اش را به غیر از زن وی که از هلاک شوندگان است، نجات خواهیم داد.

2- و در سوره هود آیات 69-76:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا- تَتَّقُونَ* إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا* وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ* أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ* وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ* قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ* قَالَ إِنِّي لَعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ* رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ* فَنجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ* إِلَّا- عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ* ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخَرِينَ* وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا- تَتَّقُونَ* إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا* وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ* أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ* وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ* قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ* قَالَ إِنِّي لَعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ* رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ* فَنجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ* إِلَّا- عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ* ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخَرِينَ* وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ

قوم لوط، پیامبران را تکذیب کردند* هنگامی که برادرشان لوط به آنها گفت:

آیا از خدا نمی ترسید و تقوا پیشه نمی گیرید؟* من برای شما پیامبری امین و خیر خواهم* از خدا بترسید و اطاعت کنید* من از شما مزدی بر این (رسالت) نمی خواهم که مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نمی باشد* آیا به مردان زمانه رو می کنید و زنانان را که پروردگارتان برای شما آفریده است وامی گذارید؟! راستی که شما مردمی تجاوزگر هستید* گفتند: ای لوط! اگر از این پس دست از نهی و منع برداری تو را از شهر بیرون خواهیم کرد* لوط گفت: من کار شما را دشمن می دارم* پروردگار! مرا و خانواده ام را از کارهای (زشتی) که مرتکب می شوند نجات ده.* ما او و همه خانواده اش را نجات دادیم* مگر پیرزنی که جزء باقی ماندگان بود (و باید هلاک می شد)* سپس دیگران را هلاک کردیم* بر آنها بارانیدیم، چه بارانی. و چه بد بود باران تهدیدشدگان!

مشهد سوم، ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام و بنای کعبه

1- خداوند سبحان در سوره ابراهیم آیات 35-37 و 39-41 می فرماید:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ* رَبِّ إِنَّهُمْ أَصْلَمَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* رَبَّنَا إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ*... * الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ* رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ* رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ* رَبِّ إِنَّهُمْ أَصْلَمَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* رَبَّنَا إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ*... * الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ* رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ* رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

و به یاد آور وقتی را که ابراهیم عرضه داشت: پروردگار! این شهر (مکه) را امن گردان، و من و فرزندانم را از پرستش این بتها دور دار* پروردگار! اینان بسیاری از مردمان را گمراه کرده اند، پس هر کس که مرا پیروی کند از من است، و هر کس که مرا عصیان کند، تو

آمرزنده و مهربانی* پروردگارا! من بخشی از خانواده ام را در بیابانی بی آب و علف نزدیک خانه ای که حرم توست ساکن ساختم* پروردگارا! تا نماز گزارند پس دلهای برخی مردمان را به سوی آنها مایل گردان و به انواع ثمرات روزیشان ده، شاید که سپاس دارند*... * سپاس خدای را که در سالخوردگی، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید، پروردگار من شنوای دعاست* پروردگارا! مرا برپا دارنده نماز قرار ده، و از فرزندان من نیز، پروردگارا! دعای مرا قبول فرما* پروردگارا! روزی که (میزان عدل و) حساب برپا شود، من و پدر و مادرم را با همه مؤمنان بیامرزد*

2- و در سوره حج آیات 26-27 و 78:

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ* وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ*... * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ...

و هنگامی که مکان بیت را برای ابراهیم آماده کردیم و [فرمودیم: چیزی را با من شریک و انباز نکن، و خانه ام را برای طواف کنندگان و مقیمان و سجده گزاران، پاک و پاکیزه گردان* و ندای حج در میان مردمان سرده تا پیاده

ص: 160

و سوار بر مرکب های لاغر از دره های عمیق به سوی توروان شوند*...* و در راه خدا کارزار کنید، کارزاری که او را شایسته است. او شما را برگزید و در دین برای شما دشواری قرار نداد، آیین پدرتان ابراهیم است که او شما را از پیش مسلمان نامیده است....

3- و در سوره بقره آیات 124-129:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ* وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَدِّقِينَ وَعِوَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ* وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ* وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ* رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

و هنگامی که خداوند ابراهیم را با اموری چند امتحان فرمود و چون از عهده آنها بر آمد خداوند گفت: من تو را پیشوای مردمان قرار دادم. ابراهیم گفت: و فرزندان مرا نیز؟ خداوند فرمود: عهد من به ستمگران نمی رسد* و هنگامی که کعبه را مقام امن و مرجع مردمان قرار دادیم، و مقرر داشتیم که از مقام ابراهیم نمازگاه بگیرید و از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و سجده گزاران، پاک و پاکیزه دارند* و هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگار! این شهر را جایگاه امن قرار ده، و مردمانش را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند از ثمرات روزی ده.

ص: 161

خداوند فرمود هر کس که کفر ورزد، نیز در دنیا اندکی او را بهره مند کنم، لیکن در آخرت در آتش دوزخ که بد منزلگاهی است او را حتما معذب گردانم* و آنگاه که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه را بالا آوردند، گفتند: پروردگار! این خدمت را از ما بپذیر که تویی شنوا و دانا* پروردگار! ما را تسلیم فرمان خود گردان و فرزندان ما را نیز امتی تسلیم در برابر او امر خود بدار، و روش عبادت را به ما نشان ده، و بر ما ببخشای که تو بخشنده و مهربانی* پروردگار! در میان ایشان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر ایشان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد که تو عزیز و حکیمی*

4- و در سورة صافات آیات 99-107:

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ * رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ

و ابراهیم گفت: من به سوی خدا می روم که البته هدایتم خواهد فرمود* پروردگار! مرا فرزندی صالح عطا کن* پس او را به پسری بردبار و شکیبا مژده دادیم* و آنگاه که آن پسر رشد یافت و با او به سعی و عمل شتافت ابراهیم گفت: ای پسر من! در خواب دیده ام که تو را قربانی می کنم نظر تو چیست؟ پسر گفت: ای پدر! آنچه را که به تو فرمان داده شده به انجام رسان که به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت* پس چون هر دو تسلیم امر حق شدند، و ابراهیم پسر را برای کشتن بر روی درافکند* او را ندا دادیم که ای ابراهیم! تو مأموریت (رؤیای خود را) انجام دادی؛ و ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم* این آزمایشی است آشکار و روشن* و ما او را به ذبحی

ص: 162

5- و در سوره آل عمران آیات 65 و 67-68 و 95:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ *... * مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ *... * قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

ای اهل کتاب! چرا در آیین ابراهیم با یکدیگر مجادله می کنید، در صورتی که تورات و انجیل بعد از او نازل شده، آیا نمی اندیشید؟! *... * ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی لیکن به دین حنیف توحید و اسلام بود و از مشرکان نبود * نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که پیرو اویند، و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند، و خداوند سرپرست مؤمنان است *... * بگو (ای پیامبر!) سخن خدا راست است (نه دعوی شما) پس آیین ابراهیم را پیروی کنید که دینی پاک و بی آلیش است، و (ابراهیم) هرگز از مشرکان نبوده است *

6- و در سوره نحل آیه 123:

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

سپس به تو وحی کردیم که از آیین پاک ابراهیم پیروی کن که او هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد.

7- و در سوره نساء آیه 125:

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا

دین چه کسی بهتر است از آن کس که رو به خدا کرده و نیکوکار است و دین پاک ابراهیم را پیروی کرده است؟ که خداوند ابراهیم را خلیل و دوست خود گرفته است.

1- خداوند سبحان در سوره مریم آیات 49 و 50 می فرماید:

فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا*... وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا

چون (ابراهیم) از ایشان، و از آنچه که به جای خداوند می پرستیدند کناره گرفت، ما به او اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را نبی قرار دادیم*... و ذکر خیر بلند آوازه ای به آنها عطا کردیم.

2- و در سوره انبیاء آیات 72 و 73:

وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ* وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ

و ما به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را صالح گردانیدیم* و آنان را پیشوا قرار دادیم تا (مردمان را) به امر ما هدایت کنند. و کارهای خیر و نیکو و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به ایشان وحی نمودیم؛ و آنان پرستندگان ما بودند*

3- و در سوره مریم آیه 58:

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ...

اینان کسانی هستند که خداوند بر آنان منت نهاده، رسولانی از میان اولاد آدم و اولاد آنانی که با نوح در کشتی نشانیدیم و اولاد ابراهیم و یعقوب و اسرائیل...

شرح کلمات

1- حنیفا:

حنیف: شخص مخلصی که تسلیم او امر خداست و در هیچ موردی از او روی گردان نیست؛ کسی که از گمراهی به راه راست گرایش دارد.

حنف: از گمراهی به راه راست گراییدن.

جنف: از راه راست به گمراهی روی آوردن.

2- راغ:

راغ: روی آورد، متوجه شد.

3- یزفون:

زفّ: شتاب کرد. یزفون: شتاب می کنند.

4- افّ:

کلمه ای است بیانگر بیزاری و نفرت.

5- جذاذا:

جذّه: آن را شکست و تکه تکه کرد.

6- بهت:

بهت الرجل: حیرت زده شد؛ در برابر دلیل و برهان متحیر گشت.

7- بوأنا:

بوأه منزلاً: او را فرود آورد. بوأ المنزل: جایگاهی برایش مهیا ساخت.

8- ضامر:

ضمر الجمل: لاغر و کم گوشت و استخوانی شد، و ضامر یعنی شتر لاغر.

9- فج عمیق:

الفجّ: راه گشاده و وسیع.

10- مثابة:

المثاب و المثابة: خانه، پناهگاه.

11- تله:

در اینجا یعنی او را به روی انداخت.

12- قانتا:

قنت لله: فرمانبرداری کرد، و عبادت خدای تعالی را در مدت‌های طولانی انجام داد.

ص: 165

13-اواه:

الأواه: بسیار دعاکننده. رحیم: مهربان و نازک دل.

14-منیب: بسیار توبه کننده .

ناب إليه: بارها روی به درگاهش آورد. ناب الى الله: توبه کرد و به امر خدا روی آورد.

15-صرّة:

الصرّة: فریاد و خروش.

16-فصکّت:

صکّت در اینجا یعنی از تعجب و شگفتی لطمه به چهره زد.

17-نافلة: زیادتی.

از جمله معانی که مناسب این مبحث است عبارتند از: نیکی بیش از حد، هر چه را که پسندیده باشد، و فرزندزاده چون زائد بر فرزند است.

18-اسرائیل:

اسرائیل لقب حضرت یعقوب پیامبر بوده، و به همین خاطر فرزندان آن حضرت را بنی اسرائیل گفته اند. (1)ل.

ص: 166

1- قاموس کتاب مقدس، لغت اسرائیل.

اشاره

سرگذشت حضرت ابراهیم خلیل الله(ع) و شیوه پیامبران در

طرح عقاید اسلام

مشهد نخستین، ابراهیم و مشرکان:

اشاره

در بابل، زادگاه حضرت ابراهیم(ع) به جای پرستش خدای یگانه، سه نوع پرستش به شرح زیر معمول بوده است:

1- پرستش ستارگان 2- پرستش بتها 3- پرستش طاغوت زمان یعنی نمرو

حضرت ابراهیم(ع) در احتجاج خود با مشرکان بر روی دلایل عقلی صرف تکیه نکرد - کاری که دانشمندان علم کلام پس از انتشار ترجمه کتابهای فلسفه یونانی، از قرن دوم هجری تا به امروز انجام داده و می دهند- و نیز آن حضرت در دلایل خود بر بحثهایی نظیر ممکن الوجود، واجب الوجود و ممتنع الوجود تأکید نورزید بلکه تنها بر دلایل حسّی ملموس و معقول به شرح زیر تکیه زده است. توجه کنید:

1- ابراهیم(ع) و ستاره پرستان

ابراهیم خلیل(ع) در احتجاج خود با ستاره پرستان آرام آرام به جلو گام بر می داشت.

نخست به آنها فرمود: شما که اشیاء پرنور را پروردگار خود می دانید، ماه که از آنها پرنورتر است پس این پروردگار من می باشد؟!

این استدراجی طبیعی و محسوس و معقول است، و همین امر پله به پله منتهی به این می شود که اذهان آنها از ماه متوجه خورشید می شود، و ابراهیم می گوید: این پروردگار من است این که بزرگتر و پرنورتر است؟! توجه به بزرگی و پرنور بودن خورشید، اذهان ستاره پرستان را بعد از افول خورشید و از بین رفتن نور آن به این امر متوجه می سازد که از بین رفتنی قابل پرستش نیست؛ اینجاست که ابراهیم (ع) می گوید:

إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ* إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...

ای گروه مشرکان! من از آنچه شما شریک خدا قرار می دهید بیزارم* من با ایمان خالص روی به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است.

2- ابراهیم با بت پرستها

بت پرستها، بتها را می خواندند و از آنها می خواستند تا بر ایشان باران بفرستند و از آنها در راندن دشمنان شفاعت و یاری می جستند و روی به آنها کرده بر آورده شدن نیازهایشان را آشکارا و پنهان از آنها طلب می کردند!

در اینجا برای آشکار ساختن ناتوانی و در ماندگی این بتها در باورهای بت پرستان، هیچ دلیلی کوبنده تر از درهم شکستن آن بتها و مسخره کردن باورهای آنها وجود نداشت.

قهرمان توحید همین راه را در پیش گرفت و با دقتی هر چه تمامتر بتها را در هم شکست و آنها را تکه تکه ساخت و در آخر تبرش را بر گردن بت بزرگ نهاد!

بت پرستان چون از مراسم عیدشان بازگشتند و بتهایشان را خرد و درهم شکسته یافتند از یکدیگر می پرسیدند که: چه کسی به خدایان ما چنین کرده است؟

گفتند: جوانی را شنیده ایم که به مسخره از آنها یاد می کرد، به او ابراهیم می گویند!

گفتند: فَأَتُوا بِهٖ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ: در حضور جماعت و برابر چشمهای مردم او را حاضر سازید تا بر این کار او گواهی دهند.

و چون او را آوردند، از او پرسیدند: أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ* قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ آیا تو با خدایان ما چنین کردی؟ ابراهیم در مقام احتجاج گفت: بلکه این کار را بزرگ آنها کرده است. شما از این بتها سؤال کنید، اگر سخن می گویند.

دلیل ابراهیم در حد قاطع ترین دلیل روشن پیروز شد. مشرکان در خود فرو رفتند و با خویشان گفتند: إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ شما ستمکار هستید نه ابراهیم که آنها را در هم شکسته است.

پس سرها به زیر افکندند و جوابی نداشتند که بدهند چه، به خوبی می دانستند که بتها سخن نمی گویند! آنان از مقابله با دلیل ابراهیم (ع) در مانده شدند از آن جهت که بتها در دفاع از خویشان در مانده و ناتوانند، چه رسد که بتوانند سودی به مردم برسانند! لَذَا فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا - أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ... قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ (بعد از اینهمه نصایح و اندرز ابراهیم) باز قوم جز آنکه گفتند: او را بکشید و در آتش بسوزانید، پاسخی ندادند... قوم (حجت و برهانش را نشنیده گرفتند و) گفتند: باید بر او آتشخانه ای بسازید و او را در آتش بسوزانید.

و گفتند: حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ* قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ* وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر (به رضای خدایان) کاری خواهید کرد. (آن قوم آتشی عظیم بر افروختند و ابراهیم را در آن افکندند) ما خطاب کردیم که: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش. آنان در مقام کید و کینه او بر آمدند و ما کیدشان را باطل کرده، آنها را به زیان انداختیم.

3- ابراهیم و طاغوت زمانش

ابراهیم (ع) بر طاغوت زمانش نمرود که - چون گستره حکومتی وسیعی را در دست داشت - مدعی ربوبیت بود احتجاج کرد. خداوند می فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ

آیا ندیدی آن کس را که خدا به او ملك عطا کرده بود، با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش محاجّه کرد....

و همانطور که شیوهٔ قرآن در بیان موضع عبرت از احتجاج می باشد، پس از آن فرموده است:

إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ «آنگاه که ابراهیم (به نمرود) گفت:

پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند.»

این سخن در مقابل ادعای ربوبیت نمرود زده شده است و قرآن بعد از آن، سخن نمرود را در برابر حضرت ابراهیم آورده است که أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ «من هم زنده می کنم و می میرانم»

و در حال فرمان می دهد تا انسان آزادی را گرفته به قتل رسانند و محکوم به اعدامی را نیز آزاد کردند! او به خیال خودش ادعایی را که کرده بود چنین ثابت کرد. در اینجا، حضرت ابراهیم دست به احتجاج عقلی با نمرود نزد که کشتن يك بی گناه آزاد و رها ساختن يك محکوم به مرگ میراندن و زنده کردن حقیقی نیست، بلکه استدلال محسوس و معقول دیگری در پیش کشید که: فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ

«خداوند آفتاب را از مشرق می آورد، تو آن را از مغرب بیاور؛ که آن کافر مبهوت ماند!» (1)

حضرت ابراهیم خلیل الرحمن اینچنین دلایل محسوس و معقول را در محاجّه های خود با مشرکان بکار می برد. دیگر پیامبران نیز در مواجهه با مشرکین عصر خود همین روش را پیش می گرفتند.

قرآن کریم نیز آنگاه که با همهٔ مردم سخن می گوید و یا طبقات مختلف مشرکین را مخاطب قرار می دهد همین سبک را پیاده می کند و در استدلال، تنها دانشمندان و یا فلاسفه را در نظر نمی گیرد. مثلاً در سورهٔ حج آیهٔ 73 مثال محسوس و معقولی برای همهٔ انسانها.

ص: 170

می آورد که:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا

«ای مردم! مثلی زده شده، به آن گوش فرا دهید: بتهایی را که شما به جای خدا می پرستید، هرگز نمی توانند حتی مگسی بیافرینند.»

خدای تعالی در مثالی که آورده سخن از حشره کثیفی به میان کشیده که همه کس از آن نفرت دارد و در همه جا هم پیدا می شود. می فرماید: «بتهایی را که به جای خدا عبادت می کنید» تا نیاز زندگانی شما را در دنیا برآورده کنند، از آفریدن حشره کثیف و پستی چون مگس عاجزند، و آن را با لفظ «لن» یعنی هرگز، آورده تا چنان توانایی را از آنها نفی ابد کرده باشد. سپس بیشتر به تشریح عجز و ناتوانی خدایان ساختگی مورد پرستش آنها پرداخته و فرموده است:

وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ

و اگر مگس چیزی از آنها بگیرد، نتواند از او بازگیرند.

این مگس با همه خردی و حقارتش اگر از خون فرعون-طاغوت مصر- و یا گاوهایی که آلهه هندوهاست (و دیگر آلهه های اینچینی بشر) مقداری در حد خود بمکد، آن آلهه قادر نیست تا حق خود را از آن حشره کثیف خرد ناتوان بازپس بگیرد! آنگاه مطلب را به اوج رسانده می فرماید:

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ

این بندگان ضعیف و ناتوان، خدا را (آن طور که باید و شاید) نشناخته اند. زیرا برای خدایی که خالق آسمانها و زمین است، آن موجودات خوار و ضعیف را شریک قرار داده اند!

احتجاج خداوند و پیامبرانش از این قرار است و در آنها چیزی از روش علمای علم کلام که در تألیفات آنها آمده است دیده نمی شود. راستی کدام روش شایسته تر است تا در مناظره و احتجاج به کار برده شود!؟

حضرت ابراهیم (ع) در زادگاهش بابل، با ستاره پرستان و بت پرستها و طاغوت زمانش

به مقابله برخاسته، پس از اینکه به سرزمین کنعانیان در شام مهاجرت نموده در آنجا نیز ماجراهایی به شرح زیر داشته است:

مشهد دوم، موضع ابراهیم (ع) در داستان قوم لوط

خدای تعالی در سوره عنکبوت آیه 26 می فرماید فَاَمَّا لَهٗ لُوطٌ... «لوط به او (یعنی به ابراهیم) ایمان آورد»

از این آیه شریفه چنین بر می آید که حضرت لوط (ع) به شریعت ابراهیم خلیل (ع) عمل می کرده و خداوند او را به دیاری که در آن کارهای شنیعی صورت می گرفته ارسال داشته است، (1) تا در آنجا شریعت حضرت ابراهیم را تبلیغ کند. چه، خدای تعالی در سوره صافات آیه 133 می فرماید:

وَإِنَّ لُوطًا لِّمَنِ الْمُرْسَلِينَ «لوط از پیامبران بوده است.»

و از موارد خبر ابراهیم با لوط (ع)، موضعی است که آن حضرت در مسأله نزول عذاب خدا بر قوم لوط (ع) گرفته است. این موضع گیری در قرآن چنین آمده است:

الف- در سوره عنکبوت آیه 32:

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ

(ابراهیم به فرشتگان مأمور عذاب قوم لوط) گفت: لوط در این دیار است.

پاسخ دادند که ما به ساکنان آنجا داناتریم، لوط و خانواده اش را نجات می دهیم مگر زنش را که جزء هلاک شوندگان است.

ب- در سوره هود آیات 74-76:

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ * إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ * يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ

ص: 172

1- به تفسیر آیه شریفه در تفاسیر طبری، قرطبی، ابن کثیر و سیوطی مراجعه کنید.

چون ترس از ابراهیم برفت و مژده بر او آمد، با ما درباره قوم لوط مجادله می کرد* ابراهیم بسیار شکیبنا، تضرع کننده و توبه کننده بود* ای ابراهیم! از این درگذر که فرمان پروردگارت آمده، و آنها را عذاب بی بازگشتی فرارسیده است.

جدالی را که خداوند از آن خبر می دهد، جدال ابراهیم(ع) با فرشتگان مأمور عذاب بوده، و آن هنگامی به وقوع پیوسته که فرشتگان آن حضرت را آگاه کرده بودند که خداوند ایشان را مأمور هلاکت قوم لوط کرده است. ابراهیم از ایشان می پرسد: اگر در میان آن شهر گروهی از مسلمانان باشند، باز هم مردمان آنجا را هلاک می کنید؟

و در روایتی آمده است که ابراهیم(ع) پرسید: اگر در آنجا پنجاه نفر مسلمان ساکن باشند، ایشان را هلاک می کنید؟

فرشتگان پاسخ دادند: اگر پنجاه نفر باشند، البته که نه.

پرسید: اگر چهل نفر؟

گفتند: اگر چهل نفر هم باشند، نه.

پرسید: اگر سی نفر؟

فرشتگان گفتند: اگر سی نفر هم باشند نه!

و همینطور ادامه داد تا آنجا که پرسید: اگر در میان آنها ده نفر مسلمان باشد چطور؟

فرشتگان گفتند: حتی اگر ده نفر مسلمان در میان آنها باشند، هلاکشان نمی کنیم.

و از همین لفظ قرآن که می فرماید قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا مَّشْخُصًا می شود که تنها حضرت لوط بوده است، و فرشتگان گفته بودند که حتی اگر يك نفر مسلمان باشد آنها را عذاب نخواهیم کرد، این بود که ابراهیم به آنها فرمود: لوط که در میان آنهاست، و بلافاصله فرشتگان گفتند: او را نجات می دهیم.

دلسوزی و عطوفتی که حضرت ابراهیم(ع) نسبت به قوم لوط ابراز داشته و کوششی را که آن حضرت برای دفع عذاب از ایشان بکار برده است مورد تمجید و تعریف خدای تعالی قرار گرفته و فرموده است: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ .

ساره، زوجه ابراهیم (ع) و دختر خاله او بود. (از آنجا که او خودش از ابراهیم فرزندی نداشت) کنیز خود هاجر را به ابراهیم بخشید تا با او آمیزش کند. هاجر باردار شد و اسماعیل (ع) را به دنیا آورد. رشک و حسادت از دیدار هاجر و اسماعیل به جان ساره افتاد، لذا از شوهرش ابراهیم خواست که هاجر و فرزندش اسماعیل را از پیش چشم او دور کرده آن دو را در سرزمینی غیر قابل کشت ساکن گرداند. خداوند نیز به ابراهیم فرمان داد تا خواسته های زوجه اش ساره را برآورده سازد.

ابراهیم، هاجر و اسماعیل را بر چارپایی نشانند و روی به بیابان نهاد. او هرگاه به سرزمین مزروع و آبداری می گذشت و قصد فرود آمدن در آنجا را می نمود، جبرئیل امین و وحی خدا او را مانع می شد تا اینکه به مکه در زمین «فاران» محصور میان کوهها، سنگ های سیاه، زمینی غیر مزروعی و بی آب، نزدیک بیت الله الحرام، و جایی که مطاف آدم (ع) و دیگر پیامبران بوده است رسیدند. در آنجا بود که جبرئیل (ع) از آنها خواست که در همان جا فرود آیند و بار و بینه بگذارند. ابراهیم (ع) فرمان برد و زن و فرزند را در آنجا فرود آورد و گفت:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در دره ای غیر قابل کشت در کنار خانه محترم تو جای داده ام، پروردگارا! تا نماز بر پای دارند، پس دلهای برخی از مردمان را به ایشان متمایل کن.

ابراهیم (ع) آن دو را بر جای بنهاد و به مسکن خود در شام بازگشت.

آبی که هاجر به همراه داشت تمام شد و شیرش نیز به خشکی گرایید، و در گرمای کشنده حجاز مرگ بر چهره کودک بی گناه بال و پر گشود. کودک از شدت بی تابی پاشنه پا بر زمین می زد و هاجر سراسیمه به هر طرف سر می کشید و دیوانه وار به جانب کوه صفا دویدن آغاز کرد و از آن بالا رفت تا مگر در آن سوی کوه و در دره کسی را به بیند، اما چون کسی

را ندید و صدایی به جز انعکاس صدای خود نشنید از صفا فرود آمد و رو به کوه مروه نهاد و از آن بالا رفت. او این رفت و برگشت میان دو کوه صفا و مروه را هفت بار تکرار نمود، و در هر نوبت چون به محاذی کودک خود می رسید بر سرعت قدمهای خود می افزود. پس از پایان هفتمین بار سعی و تلاش بین دو کوه، به نزد کودکش بازگشت تا از حال و وضعیتش آگاهی یابد که با کمال شگفتی دید آب از زیر پاهای فرزندش جاری شده است، پس با شتاب با دستهای خود خاک پیرامون آب را جمع کرد و مانع حرکت آن گردید، سپس از آن آب خود بنوشید و کودکش را نیز سیراب کرد و او را شیر داد.

زمانی نگذشت که قافله ای از قبیله «جرهم» از آن نواحی در حال عبور بود. آنان از وجود پرندگان در فضای مکه به جستجوی علت آن برآمدند که به وجود آب در آن سرزمین سوزان پی بردند، لذا به دیدار هاجر و فرزندش اسماعیل آمده، از آن بانو اجازه خواستند که در کنار او فرود آیند و مسکن گزینند، که هاجر با پیشنهاد ایشان موافقت فرمود.

مدتها گذشت، اسماعیل بزرگ و بزرگتر شد و دختری از قبیله جرهم را به همسری گرفت و پدرش ابراهیم (ع) به دیدار ایشان شتافت، و خداوند نیز به ابراهیم فرمان داد که کعبه را برپا دارد.

ابراهیم با کمک فرزند خود اسماعیل کعبه را بساخت، و خداوند نیز مناسک حج را به او آموخت. ابراهیم در همان حال که کعبه را می ساخت از پروردگارش چنین درخواست نمود:

رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ

پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود گردان و فرزندان ما را هم به تسلیم و رضای خود بدار.

و نیز گفت:

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

پروردگارا! من و ذریه ام را نمازگزار گردان.

و آنگاه پسرانش را چنین سفارش فرمود:

ص: 175

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

خداوند این دین را برای شما برگزیده، پس نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.

پس از اینکه بنای کعبه به پایان رسید، حضرت ابراهیم(ع) به همراه پسرش اسماعیل(ع) به قصد ادای مناسک حج عزیمت نمودند. هنگامی که آنان از عرفات به سوی منازعه می‌گشتند، حضرت ابراهیم به آگاهی فرزندش اسماعیل رسانید که او در خواب دیده است که وی را سر می‌برد- و اینکه رؤیای پیامبران يك نوع وحی است- لذا از فرزند خود نظرش را پرسید. اسماعیل گفت:

يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ

پدر اهر چه به تو امر شده آن را انجام ده که به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت.

ابراهیم پسر را به روی زمین خوابانید و به قصد بریدن سر پسر وارد بر حلقوم او کشیدن گرفت، ولی با همه شگفتی وارد گردن اسماعیل را نمی‌برد. در این حال خداوند وی را ندا داد: یا ابراهیم* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا ای ابراهیم! تو مأموریت عالم رؤیا را انجام داده ای.

زیرا که حضرت ابراهیم(ع) در خواب دیده بود که سر فرزند را می‌برد نه اینکه اسماعیل را سر بریده است، بنابراین او آنچه را که در خواب دیده انجام داده بود. خداوند نیز قوچی را به همراه جبرئیل برای قربانی او فرستاد و ابراهیم(ع) آن قوچ را سر برید، و مناسک حج را به پایان برد. پس از قیام حضرت ابراهیم به انجام کارهایی که گذشت خداوند او را فرمان داد تا بانگ بر آورد و مردمان را به حج بخواند، تا آنان حتی سوار بر شتران لاغر از دور دستها به زیارت خانه خدا بیایند. بدین سان حج بیت الله الحرام اساس شریعت حنیفه ابراهیم گردید و ستون ملتی گردید که خدای تبارک و تعالی درباره آن فرموده است:

فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

از آیین ابراهیم که دینی پاک و بی آرایش است پیروی کنید.

پس از اینکه حضرت ابراهیم خلیل(ع) مراحل مزبور را گذرانید، خداوند او را امام و پیشوای مردمان قرار داد و فرمود:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

و هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به جای آورد. خدا به او گفت: من تو را به امامت و پیشوایی خلق برگزینم. ابراهیم عرض کرد: این امامت را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود که عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.

ما در سیره و روش حضرت ابراهیم خلیل(ع) دو ویژگی آشکار مخصوص او که در میان همه انبیاء و پیامبران ممتاز است مشاهده می کنیم:

1- ویژگی مهمان نوازی و اهتمامی که حضرتش در اطعام مردمان داشت که خداوند نیز از آن خبر داده و فرموده است: فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ پس بی درنگ گوساله ای بریان فراهم آورد.

که مبین اقدام شخص آن حضرت است برای آماده کردن خوراکی برای مهمانانی که برایش ناشناس بودند؛ در ضمن معلوم می شود که مهمان نوازی و پذیرایی از ایشان، جزء خصیصه آن حضرت بوده و فقط اختصاص به پذیرایی از همان مهمانان نداشته است.

2- قیام و اهتمام او به برپا داشتن کعبه و بیت الله الحرام، و فرا خواندن مردمان برای ادای مناسک حج، خدای سبحان نیز فرموده است:

وَ طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ* وَأَذَّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكُّرِجَالاً وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

و[به او وحی کردیم که] خانه مرا برای طواف کنندگان و نمازگزاران و رکوع و سجود کنندگان پاکیزه دار* و مردم را به آواز مناسک حج اعلام کن تا مردم پیاده و سوار بر شتران تکیده از هر راه دور به سوی تو آیند.

ما بزودی و به خواست خدا، این دو صفت را که در طول زندگانی آن حضرت ملازم وی

بوده اند در اوصیاء او نیز که آنها را از او به ارث برده اند، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

مشهد چهارم، ابراهیم علیه السلام با دو تیره از خانواده اش

پس از اینکه حضرت ابراهیم(ع)، هاجر و پسرش اسماعیل را به مکه نقل مکان داد، و خانه کعبه را به همراه فرزندش اسماعیل بساخت و مناسک حج به جای آورده، به موطنش شام بازگشت، آن وقت بود که خداوند بر قوم لوط عذاب فرستاد و به حضرت ابراهیم(ع) نیز اسحاق، و فرزند او یعقوب را اضافه بر آن عطا فرموده و خداوند ایشان را پیشوایانی قرار داد که به فرمان خدا مردم را به سوی حق راهبر باشند؛ و به آنها انجام کارهای خیر و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات را وحی فرمود.

اینجاست که نبوت و وصایت بعد از حضرت ابراهیم خلیل به دو تیره منتقل می شود:

تیره اول: تیره حضرت اسماعیل(ع) و پسران او که در مکه می باشند و اینان اوصیای حضرت ابراهیم بر شریعت حنیفیه اویند.

تیره دوم: تیره حضرت اسحاق، و پسرش یعقوب، و پسران او که در فلسطین هستند و خداوند آنها را شریعتی ویژه مقرر داشته که با شریعت حضرت موسی(ع) تکمیل شده است.

به خواست خدا هر يك از دو تیره را به طور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

نخست به بررسی تیره پسر کوچکتر یعنی حضرت اسحاق و فرزندانش می پردازیم.

اسحاق(ع) پسر ابراهیم علیه السلام، و پسرش یعقوب

(اسرائیل) و فرزندان او (بنی اسرائیل)

در اخبار حضرت اسحاق(ع) به خبری که دلالت بر آن داشته باشد که آن حضرت را شریعتی ویژه به غیر از شریعت پدرش ابراهیم(ع) بوده است دست نیافتیم. ما این مطلب را آنجا که خداوند از پسرش یعقوب(ملقب به اسرائیل) خبر می دهد، به دست آورده ایم که به خواست خدا آن را در مبحث آتی مورد مطالعه و بررسی قرار خواهیم داد.

*لقب یعقوب اسرائیل است، و فرزندانش بنی اسرائیل *خدای تبارک و تعالی برای بنی اسرائیل احکامی ویژه تشریح فرموده است *آیات کریمه قرآن در این مورد *شرح کلمات در آیات مزبور *تفسیر آیات مورد بحث

يعقوب پسر اسحاق ملقب به «اسرائیل» و فرزندانش

«بنی اسرائیل» و احکامی که خداوند برای آنها تشریح فرموده

است.

1- خداوند سبحان در سوره آل عمران آیه 93 می فرماید:

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

همه طعامها برای بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه را که اسرائیل (یعقوب) پیش از نزول تورات بر خودش حرام کرده بود. (اگر جز این است) بگو: تورات را بیاورید و بخوانید، اگر راست می گوید.

2- و در سوره اسراء آیه 2:

وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ...

و به موسی کتاب تورات را دادیم و آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل گردانیدیم...

3- و در سوره سجده آیه 23:

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ

و ما به موسی کتاب تورات را عطا کردیم، و (تو ای پیامبر!) در ملاقات او تردید مکن؛ و ما تورات را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم.

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ أَحْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ

ما تورات را که در آن هدایت و نور بود فرو فرستادیم تا پیامبران که تسلیم (امر خدا) هستند بدان وسیله بر یهودیان و خداشناسان و دانشمندانی که مأمور حفظ و نگهداری احکام از کتاب خدا هستند و بر درستی آن گواهی می دهند، حکم کنند. پس (در اجرای احکام الهی) از مردم نترسید، بلکه از من بترسید و آیات مرا به بهای اندک نفروشید، که هر کس خلاف آنچه خدا فرموده است حکم کند، او از کافران خواهد بود.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ لِآيَاتِي أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ...

و آنگاه که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا آزار می دهید و حال آنکه یقیناً می دانید که من فرستاده خدا به سوی شما هستم...

... يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِيهَاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ *... * وَ رَسُولاً إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ...

فرشتگان به مریم گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است و در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه خداست مژده می دهد *... * او پیامبری است به سوی بنی اسرائیل....

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ...

و(ای پیامبر! یاد کن) آنگاه که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من پیامبر خدا به سوی شما هستم....

شرح کلمات

1- هادوا:

در اینجا بمعنای افراد پایبند به دین یهود است.

2- ربّانیون:

ربّانی بمعنای دانشمند وارد در علوم دین است.

3- أحبار:

حبر به کسر و فتح حاء بمعنای دانشمند است و در قرآن کریم بر علمای اهل کتاب اطلاق شده است.

4- کلمة:

کلمه در اینجا بمعنای آفریده ای است که خدای تعالی با لفظ کن (باش) و امثال آن و بدون وسیله شناخته شده از اسباب و وسایل، آن را آفریده است.

5- مسیح:

مسیح لقب حضرت عیسی (ع) است زیرا آن حضرت هنگامی که بیماری را «مسح» می کرد از آن بیماری شفا می یافت؛ و غیر از این را هم گفته اند ولی ما این معنا را که درباره مسیح گفته اند بر دیگر موارد ترجیح دادیم.

تفسیر آیاتی که گذشت

احکام استثنائی برای قوم یهود، در مدت زمانی خاص:

بنی اسرائیل (فرزندان و نوادگان و اعقاب حضرت یعقوب (ع) در سرزمین مصر و دیار غربت، به ذلت و خواری روزگار می گذرانیدند، زیرا قبطیان آنها را به بردگی می گرفتند و پسرانشان را می کشتند و دخترانشان را زنده نگه می داشتند.

ص: 184

هنگامی که خداوند آنها را از آن ذلت و خواری که در مصر متحمل می شدند نجات داد، و بعد از آنکه در آنها روح آزادمنشی کشته شده و به جای آن روح حقارت و خواری، ترس و اضطراب و جزع، نسل به نسل بر اثر طول مدت بردگیشان در مصر جانشین آن شده بود، و می بایست با اقوام سرکش و ستمگر در شام بجنگند. در این هنگام بود که حکمت الهی بر آن قرار گرفت که برای زندگانی آنها قوانین و مقرراتی وضع شود که در سایه آن، روح اعتماد به نفس و افتخار و اعتزاز به پدرانیشان که از زمره انبیاء و پیامبران بوده اند، در آنها زنده گردد و بدانند که ایشان از اقوام کافر و سرکشی که با آنها در جنگ هستند متمایز و برتر می باشند.

در این مسیر نخستین موردی که بر آنها مقرر شد، تحریم آن چیزهایی بود که پدرشان پیامبر خدا اسرائیل (یعقوب) بر خود حرام کرده بود تا بدان وسیله امتیاز نبوت اسرائیل پیامبر خدا را دریابند.

پس از آن، با نزول تورات بر حضرت موسی (ع)، و انجیل بر حضرت عیسی (ع) تشریح ویژه آنها کامل گردید.

ما بعد از مطالعه و بررسی اخبار مربوط به حضرت شعیب پیامبر- به خاطر رعایت و حفظ تسلسل زمانی اخبار پیامبران- به ذکر پاره ای از آنها خواهیم پرداخت.

*سیره و روش حضرت شعيب با قومش در آیات قرآن کریم *شرح کلمات آیات *تفسیر آیات مزبور

ص: 186

سیره و روش حضرت شعیب با قومی در آیات قرآن کریم

1- خداوند سبحان در سوره هود آیات 84-95 می فرماید:

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّبِعُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ * وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ * قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ * قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَأَكُم عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ * وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصَيِّبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ * وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ * قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ * قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُم مِّنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُّحِيطٌ * وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ * وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ * كَأَنَّ لَمْ يَغْنُوا فِيهَا إِلَّا بَعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّبِعُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ * وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ * قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ * قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَأَكُم عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ * وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصَيِّبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ * وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ * قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ * قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُم مِّنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُّحِيطٌ * وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ * وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ * كَأَنَّ لَمْ يَغْنُوا فِيهَا إِلَّا بَعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ

برای مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. او گفت: ای قوم! خدا را بپرستید که معبودی جز او ندارد. از پیمانان و ترازو کم نکنید، من شما را در نعمت می بینم، و من بر شما از عذاب روزی که همه را در بر می گیرد بیمناکم* و ای قوم! پیمانان و ترازو را به عدل، کامل بدارید، و اجناس مردم را ناچیز نشمرید و به بدی توصیف نکنید، و در زمین برای فساد تلاش نکنید* سود حلال خدا برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید و من (در برابر عذاب الهی) نگهبان شما نیستم* (قوم وی از روی استهزاء) گفتند: ای شعیب! آیا نماز تو دستورت می دهد که آنچه را پدرانمان عبادت می کردند ترک کنیم یا از آنچه می خواهیم در اموالمان دست برداریم؟! تو که عاقل و کامل هستی* شعیب گفت: ای قوم! من! به من بگوئید اگر از خدا دلیلی آشکار داشته باشم، و به من رزق خوبی بدهد، [می توانم خلاف او رفتار کنم؟] و من نمی خواهم از آنچه شما را نهی می کنم خود مرتکب شوم، و تا می توانم جز صلاح نمی خواهم؛ توفیق من با خداست، بر او اعتماد کرده به او باز می گردم* ای قوم! من! عداوت با من شما را بدانجا نکشانند که عذابی همانند عذاب قوم نوح، یا قوم هود، و یا قوم صالح به شما برسد، و دوران قوم لوط از شما دور نیست* از پروردگارتان آموزش بخواهید و به سوی او برگردید که پروردگارتان مهربان و مشفق است* گفتند: ای شعیب! ما بسیاری از آنچه را که می گویی نمی فهمیم، و اگر کسان تو نبودند تو را سنگسار می کردیم، تو بر ما قدرتی نداری* شعیب گفت: ای قوم! آیا اقوام من بر شما از خداوند عزیزترند که او را پشت سر انداخته اید؟! پروردگار من بر آنچه که می کنید احاطه دارد* ای قوم! آنچه می توانید به عمل

خود

ص: 188

ادامه دهید، من نیز به کار خود ادامه می دهم به زودی در خواهید یافت که عذاب خوارکننده چه کسی را فرو خواهد گرفت، و چه کسی دروغگوست. منتظر باشید، من هم با شما منتظرم* و چون فرمان قهر ما آمد، شعیب را با کسانی که با او ایمان آورده بودند به رحمت مخصوص خود نجات دادیم، و ظالمان را صیحه (آسمانی) فرو گرفت، و در دیار خود نابود شدند* گویی که هرگز در آن شهر نبوده اند. دور باد مدین (از رحمت خدا) همان گونه که قوم ثمود از رحمت خدا دور شدند*

2- و در سوره اعراف آیات 88 و 89 می فرماید:

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنَ قَرْيَتِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ * قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا...

بزرگانی از قوم او که گردنکش شده بودند گفتند: ای شعیب! بی گمان تو و ایمان آوردندگان به تو را از شهرمان بیرون می کنیم، مگر اینکه به دین ما بازگردید.

(شعیب) گفت: آیا اگر چه مایل نباشیم؟! * اگر ما به آیین شما بازگردیم پس از آنکه خداوند ما را از آن رهایی داده است به خدا دروغ بسته ایم...*

شرح کلمات

1- مدین:

مدین نام قوم شعیب بوده، که شهرشان نیز به نام آنها نامیده شده است. در معجم البلدان آمده است که شهر مدین در کنار دریای سرخ در برابر شهر تبوك و در فاصله شش منزلی آن قرار داشته است. همچنین گفته شده: مدین منطقه ای است بین وادی القری و شام، و وادی القری به مجموعه قریه هایی که نزدیک مدینه بود اطلاق می شود.

2- لا یجر منکم:

جرم الشیء یعنی کسب ناپسند کرد، جرمه الشیء یعنی بر کار ناپسند وادارش کرد، جرمه یعنی او را به آن وادار کرد. و لا یجر منکم، یعنی شما را وادارد.

ص: 189

3- شقاقی:

شاقه شقاقا: با او مخالفت و دشمنی کرد، و شقاقی، یعنی دشمنی با من.

4- لا تعثوا: فساد نکنید.

عثا: یعنی فساد کرد، فساد شدید.

5- بقية الله:

بقیه، مانده هر چیزی است و در اینجا بمعنای فرمانبرداری خداست، و ثواب و پاداش خیری که نزد او ذخیره می شود.

نکاتی مهم در تفسیر آیاتی که گذشت

خداوند حضرت شعیب را با بشارت و انذار به سوی مدین فرستاد تا مردم آن دیار را به عمل به شریعت حنیفه ابراهیم (ع) فرا خواند. قوم شعیب چون دیگر امتهای مشرک که به ذمائم اخلاق موصوف بودند، به بدترین وجهی در زشت کاریها و فساد اخلاقی غوطه می خوردند. آنها گذشته از کارهای پلیدی که مرتکب می شدند، از کالای دیگران بد می گفتند و آنها را از چشم مشتری می انداختند، و در پیمانها و ترازو خیانت می کردند و کم فروشی می نمودند و چنین می پنداشتند که چون در تصرف اموال خود آزادند، این قبیل کارهای ناروا نیز حق آنهاست. دعوت حضرت شعیب، نصایح و پندهای او به ایشان، و تبتّهشان که بنگرند بر سر اقوام مشرک دیگر که پیش از آنها بوده اند از عذاب الهی چه آمده است سودی نبخشید و این قوم جاهل در پاسخ او گفتند: لَنْخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا، أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا. همانا تو و پیروانت را از شهر و دیارمان بیرون می کنیم، مگر اینکه به دین و ملت ما درآید.

بنابراین، قوم شعیب برای خود این حق را قائل بودند که خود را در ستم رساندن به دیگران، و خوردن حقوق ایشان آزاد و مختار بدانند، اما، این حق را به شعیب و مؤمنان در ترك اخلاق زشت و ناپسند و نیز عبادت خدای یکتا نمی دادند!!

گاه شعیب را به مسخره گرفته می گفتند: آیا نماز تو به تو فرمان داده است که ما خدایان مورد پرستش پدرانمان را رها کنیم و در اموالمان به دلخواه خودمان دخل و تصرف نکنیم؟!

و گاه عناد و سرکشی را از حد گذرانیده می گفتند: اگر فامیل و عشیره تو نبودند، بی گمان سنگسارت می کردیم.

از این آیه، و از اطلاعاتی که از نسب حضرت خاتم پیامبران محمد مصطفی (ص) داریم، در می یابیم که خدای تعالی پیامبران را از میان قدرتمندترین و بانفوذترین خانواده ها برمی گزیند، تا خویشاوندانش او را در تبلیغ رسالت الهی یار و مددکار باشند.

باری، چون قوم شعیب آن حضرت را تکذیب کردند و دیگر مؤمنان همراه او را خوار و سبک انگاشتند، مستحق عذاب الهی شدند، و خداوند آنان را با صیحه آسمانی فرو گرفت و در همان شهر و دیارشان به هلاکت رسانید.

خداوند، پس از شعیب، حضرت موسی (ع) و دیگر پیامبران بنی اسرائیل را به رسالت فرستاد، که به خواست خدا اخبارشان را در فصول بعدی بررسی خواهیم نمود.

ص: 191

اشاره

و شرح حالات ویژه آنها در قرآن کریم

*ولادت حضرت موسی، و به فرزندگی گرفتارش وسیله فرعون *معجزات نه گانه *بنی اسرائیل در صحرای سینا *داود و سلیمان علیهما السلام
*زکریا و یحیی علیهما السلام *عیسی بن مریم علیهما السلام

ص: 193

بعنوان فرزند فرعون

خداوند متعال در سوره قصص آیات 7-13 می فرماید:

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ * وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ يَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ * وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِنَّ كَادَتْ لِتَبْذُرِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصَّرَتْهُ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ * وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ * فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ما به مادر موسی وحی کردیم که: او را شیر بده، و چون بر او ترسیدی، به دریاش بینداز و نترس و محزون مباش که ما حتما او را به تو بر می گردانیم و از پیامبران قرار می دهیم* آل فرعون او را پیدا کردند، تا برای آنها دشمن و مایه اندوه باشد. که فرعون و هامان و سپاهیانسان از خطاکاران بودند* زن

فرعون (به شفاعت برخاست و) گفت: این بچه مایه سرور و نور چشم من و تو باشد، او را نکشید، شاید به ما سود برساند یا او را به فرزندی بگیریم؛ و آنها درك نمی کردند* و قلب مادر موسی (از همه چیز به جز یاد فرزند) چنان تهی شده بود که اگر بر قلب او استقامت نگذاشته بودیم تا از مؤمنان باشد، حتماً (کار انجام یافته را) فاش می کرد* او به خواهر موسی گفت: موسی را پی جویی کن، و او برادرش را از دور نگاه می کرد، و آنها نمی دانستند* زنان شیرده را قبلاً بر او حرام کرده بودیم، (خواهر موسی) گفت: آیا شما را به خانواده ای هدایت بکنم که او را برای شما نگهداری کنند و خیر خواه او هستند؟* پس او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش به او روشن شود و محزون نباشد، و بداند که وعده خدا حق است، اما بیشتر مردم نمی دانند (1)*

شرح کلمات

1-فارغا:

از جا کنده شده، تهی شده از شدت اندوه.

2-قصیه:

او را تعقیب کن، پی جویی کن.

3-فبصرت به عن جنب:

از دور چشمش به او افتاد. از دور او را دید و زیر چشم داشت.

مشهد دوم، معجزات نه گانه

و در سوره نمل آیات 7-12 می فرماید:

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بَخَبْرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشَيْءٍ مِّنْ سَمَانٍ فَبَرَأْتُمُوهُ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ

ص: 196

1- و نیز، مراجعه کنید: سوره طه، آیات 38 تا 47.

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* وَاللّٰی عَصَاكَ فَلَمَّا رَاَهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ* إِلَّا مَنْ ظَلَمَ
 ثُمَّ بَدَّلْ حِسًّا بُعْدَ سَوْءٍ فَأَنَّى غَفُورٌ رَحِيمٌ* وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا
 فَاسِقِينَ

آنگاه که موسی به اهلش گفت: من آتشی دیدم، به زودی از آن برای شما خبری می آورم یا آتشی می آورم که گرم شوید* چون نزدیک آن
 آتش آمد، ندا شد:

مبارک است آن کس که در آتش است، و آن کس که در اطراف آن است، و پاک و منزّه است پروردگار جهانیان* ای موسی! منم خدای توانا و
 حکیم* عصایت را ببنداز. (موسی چون عصا را افکند) آن را دید که چون مار بزرگی به حرکت درآمد، پشت کرد و دیگر به عقب برنگشت (که
 خطاب رسید) ای موسی! نترس که پیامبران نزد من نمی ترسند* مگر آن کس که ستم کرده، سپس آن را به نیکویی تبدیل نموده که من
 آمرزنده و مهربانم* و دستت را در گریبان فرو کن، که سفید و بدون آسیب بیرون می آید (این معجزه)، ضمن آیات نه گانه ای است (که تو با
 آنها) به سوی فرعون و قومش (فرستاده می شوی) آنها قومی فاسقند*

و در سوره اعراف آیات 103-135 می فرماید:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ* وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ* حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ* قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ
 كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ* فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ* وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنّٰظِرِينَ* قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ*
 يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ* قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ* يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ* وَجَاءَ السّٰحِرَةُ فِرْعَوْنَ
 قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ* قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لِمِنَ الْمُقْرَبِينَ* قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ* قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا
 أَلْقَوْا سَدَّ حَرَوَا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاؤُا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ* وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ* فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ
 مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَٰغِرِينَ* وَالْقَبِي السّٰحِرَةُ سَٰجِدِينَ* قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ* رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ* قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ
 بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُهُمْ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ* لَا قُطْعَنَ أَيَّدِيكُمْ وَازْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافِ ثُمَّ
 لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ* قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ* وَمَا نَقَمُ مِنْهُ إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنا مُسْلِمِينَ* وَقَالَ الْمَلَأُ
 مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ* قَالَ
 مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللّٰهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ* قَالُوا أَوْدِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا
 جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسَّ تَخْلُفُكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ* وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ
 لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ* فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا
 يَعْلَمُونَ* وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسَّ حَرْنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ* فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ
 مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ* وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ* وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ* حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ* قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ
 كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ* فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ* وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنّٰظِرِينَ* قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ*
 يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ* قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ* يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ* وَجَاءَ السّٰحِرَةُ فِرْعَوْنَ

قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ* قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ* قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ* قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا
 أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ* وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ* فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ
 مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* فَعَلَبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ* وَالْقِيَ السَّحَرَةُ سَاحِدِينَ* قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ* رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ* قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ
 بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُهُ وَهُوَ فِي الْمَدِينَةِ لَشُخْرُجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ* لَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ
 لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ* قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ* وَمَا نُنْقِمُ مِنْهَا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا رَبَّنَا أَفَرغَ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ* وَقَالَ الْمَلَأُ
 مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُتْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرَّكَ وَ آلهَتِكَ قَالَ سَهْ نُقْتَلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسَّ تَحِييَ نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ* قَالَ
 مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ* قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِينَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا
 جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسَّ تَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ* وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقَصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ
 لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ* فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ إِلَّا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا
 يَعْلَمُونَ* وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسَّ حَرْنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ* فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ
 مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ* وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا

عَهْدَ عِنْدَكَ لِيُنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ * فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرَّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ

آنگاه بعد از آنها موسی را با آیات خویش به سوی فرعون و اشراف او فرستادیم، آنها آیات را انکار کردند. بنگر سرانجام تبهکاران چه شد* موسی گفت: ای فرعون! من فرستادهٔ پروردگار جهانیانم* سزاوار این است که بر خدا جز حق نگویم، برای شما معجزه ای از پروردگارتان آورده ام، پس بنی اسرائیل را با من همراه کن* فرعون گفت: اگر از راستگویانی و معجزه ای آورده ای، آنها را ارائه ده* پس موسی عصایش را بینداخت و دردم اژدهایی آشکار شد* و دست از گریبان خود بیرون آورد که ناگاه برای بینندگان سفید بود* اشراف قوم فرعون (به فرعون) گفتند: این جادوگری است دانا* که می خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند. چه رأی می دهید؟* (پس از مشاوره در امر موسی، قوم به فرعون) گفتند: او و برادرش را مهلت ده، و اشخاصی به شهرها بفرست* تا جادوگران ماهر را نزد تو آرند* جادوگران نزد فرعون آمدند و گفتند: اگر ما غالب شدیم حتماً مزدی خواهیم داشت. * فرعون گفت: آری و شما از مقربان خواهید بود* جادوگران گفتند: ای موسی! یا تو اول عصای خود را بینداز یا ما ابزار خویش را بیفکنیم* موسی گفت: شما بیندازید، و چون انداختند چشمان مردم را جادو کرده آنها را بشدت ترساندند، و جادویی بزرگ آوردند* به موسی وحی کردیم عصای خود را بیندازد، و (آن اژدها) دردم آنچه را که آنها به دروغ آورده بودند بلعید* حق آشکار شد و آنچه که می کردند پوچ گردید* در آن میدان شکست خوردند، و خوار شده بازگشتند* و جادوگران به سجده در آمدند* گفتند: ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم* پروردگار موسی و هارون* فرعون گفت: پیش از آنکه من اجازه بدهم شما به او ایمان آورده اید؟! این نیرنگی است که در شهر ساخته اید تا مردمش را از آن بیرون کنید. به زودی خواهید فهمید* دستها و پاهایتان را عکس یکدیگر قطع می کنم و آنگاه همگی

را به دار می آویزم*گفتند:در آن صورت ما به سوی خدایمان باز می گردیم *خشم تو بر ما تنها به خاطر ایمان آوردن ما به آیات پروردگار ماست که به سویمان آمد؛ پروردگار!بر ما صبر عطا کن و ما را مسلمان بمیران*اشراف قوم فرعون گفتند:آیا موسی و پیروانش را رها می کنی تا در این سرزمین تباهی کنند و تو و خدایانت را ترك نمایند؟فرعون گفت:به زودی همهٔ پسرانشان را می کشیم و دخترانشان را زنده نگه می داریم، ما بر آنها مسلط هستیم*موسی به قوم خود گفت:از خدا یاری بجوید و شکیبایی کنید که زمین مال خداست به هر کس از بندگانش بخواهد وامی گذارد، و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است*گفتند:پیش از آنکه به سوی ما بیایی و هم بعد از آمدنت اذیت و آزار دیدیم.گفت:امید است که پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند، و شما را در این زمین جانشین(آنها)گرداند و بنگرد چگونه عمل می کنید*فرعون را به سالهای سخت و کمبود حاصل دچار کردیم شاید پند بگیرند*چون رفاه و آسایش به آنها رو می کرد می گفتند:این به خاطر ماست، و چون پیشامد بدی به آنها می رسید، به موسی و پیروانش فال بد می زدند!بدانید که فال بد آنها نزد خداست(یعنی سختیها و رنجهایی که بر آنان وارد می شده از جانب خداست)ولی بیشترشان نمی دانند*(فرعونیان به موسی)گفتند:هر چه آیت و معجزه برای ما بیاوری تا ما را جادو کنی، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم*پس طوفان، ملخ، شپش، قورباغه و خون(خون شدن آب)را که معجزه هایی جدا از هم و روشن و آشکار بودند بر آنها فرستادیم، ولی گردنکشی پیش گرفته، قومی نابکار شدند*چون عذاب بر آنها آمد گفتند:ای موسی! پروردگارت را برای ما به آن پیمان که با تو نهاده بخوان که اگر این عذاب را از ما برداری حتما به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو می فرستیم*چون عذاب را تا مدتی که به آن می رسیدند از آنها بر می داشتیم، باز پیمان شکنی

و در سوره شعراء آیات 57-66 می فرماید:

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ * فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ * فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ * قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ * فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اصْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ * وَ أَرْزَلْنَا تَمَّ الْأَخْرِينَ * وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ * ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ

ما آنها(یعنی فرعونیان) را از باغها و چشمه سارها بیرون کردیم* و از گنجینه ها و مقامات عالیه محروم ساختیم* جریان چنین بود، و همه آنها را به بنی اسرائیل وانهادیم* فرعونیان به هنگام طلوع آفتاب بنی اسرائیل را تعقیب کردند* چون دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما گرفتار خواهیم شد* موسی گفت: هرگز، پروردگارم با من است و هدایتم خواهد کرد* به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن؛ دریا بشکافت و هر قسمت آن مانند کوه بزرگی گردید* دیگران(یعنی فرعونیان را از پی بنی اسرائیل) به دریا آوردیم* و موسی و همه همراهان او را نجات دادیم* آنگاه دیگران را غرقه ساختیم.

و در سوره یونس آیات 90-92 می فرماید:

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ * آلاَئِن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * فَالْيَوْمَ نُجِيبُكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ 4.

ص: 200

بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم، فرعون و سپاهیانش به ستم و دشمنی آنها را تعقیب کردند. تا چون هنگام غرق او فراسید گفت: ایمان آوردم که خدایی به جز خدای بنی اسرائیل که به آن ایمان آورده اند، نمی باشد و من از تسلیم شدگانم* (به او در آن حال غرق خطاب شد: اکنون ایمان می آوری با آنکه پیش از این نافرمانی کرده از مفسدان بودی؟* امروز، بدنت را به ساحل نجات می رسانیم، تا برای آنان که بعد از تو می آیند عبرت و نشانه ای باشی؛ با آنکه بسیاری از مردمان از آیات و نشانه های ما سخت غافل و بی خبرند.

مشهد سوم، بنی اسرائیل در صحرای سینا و سرکشیهای ایشان در زمان

اشاره

موسی (ع) و بعد از او

خداوند متعال در سوره اعراف آیات 138-140 و 160-164 و 166 می فرماید:

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * إِنَّ هَؤُلَاءِ مَثَبٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * قَالَ أَعْبُدُوا اللَّهَ الَّذِي بَدَّلَ إِلَهُكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ * ... * وَ قَطَعْنَا هَمَّ عَشْرَةَ أَسْبَابًا أُمَّمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اصْرَبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ وَ ظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ * وَ سَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَ يَوْمَ لَا يَسَبُّونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ تَبَلُّوهُم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * ... * فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * إِنَّ هَؤُلَاءِ مَثَبٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * قَالَ أَعْبُدُوا اللَّهَ الَّذِي بَدَّلَ إِلَهُكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ * ... * وَ قَطَعْنَا هَمَّ عَشْرَةَ أَسْبَابًا أُمَّمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اصْرَبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ وَ ظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ * وَ سَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَ يَوْمَ لَا يَسَبُّونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ تَبَلُّوهُم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * ... * فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم، پس بر قومی گذشتند که بتهای خودشان را پرستش می کردند. (بنی اسرائیل) به موسی گفتند: ای موسی! برای ما نیز خدایی قرار ده، همانگونه که آنها را خدایی است. موسی گفت: براستی که شما مردمی نادانید* خدایان این بت پرستان نابود شدنی است، و آنچه می کنند باطل و بیهوده است* (موسی) گفت: آیا به جز خدای واحد، برای شما خدایی بجویم، در حالی که خداوند شما

را بر جهانیان برتری داده است؟!...! * آنها را دوازده تیره و امت کردیم و آنگاه که قومش از موسی تقاضای آب کردند، به موسی وحی کردیم که عصایت را به این سنگ بزن، (چون زد) دوازده چشمه از آن بشکافت که هر تیره آبشخور خود را دانستند، و ابر را بر آنها سایبان کردیم، و بر آنها منّ و سلوی فرو فرستادیم. از چیزهای پاکیزه که روزیتان کرده ایم بخورید.

آنها نه بر ما بلکه بر خودشان ستم می کردند* و آنگاه که به ایشان گفته شد در این قریه سکنا گزینید، و از هر جای آن که خواستید بخورید و بگویید که گناهان ما را بریز، و در حال سجده و خضوع از در وارد شوید، تا گناهانتان را بیامرزیم و بر نیکوکاران بیفزاییم* ستمگران ایشان این گفته را به سخنی غیر از آنچه که به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند، (و در نتیجه) به خاطر این ستمی که روا داشتند عذابی از آسمان بر آنها فرستادیم* از یهودیان بپرس از شهری که در کنار دریا قرار داشت که مردمانش در روز شنبه تعدی کردند و حرمت آن را نگه نداشتند. ماهیان آنها آشکارا در روز شنبه می آمدند، اما در روز غیر شنبه نمی آمدند. اینچنین به سزای تبهکاریشان آنها را آزمودیم*... *چون از آنچه که نهی شده بودند سرپیچی کردند، به آنها گفتیم به شکل بوزینه شوید و دور و بازمانده از رحمت خدا باشید*

و در سوره طه آیات 80-98 می فرماید:

ص: 201

يا بني إسرائيل قد أنجيناكم من عدوكم وواعدناكم جانب الطور الأيمن ونزلنا عليكم المن والسلوى * كلوا من طيبات ما رزقناكم ولا تطغوا فيه فيحل عليكم غضبي ومن يحلل عليه غضبي فقد هوى * وإني لعفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدى * وما أعجلك عن قومك يا موسى * قال هم أولاء على أثري وعجلت إليك رب لترضى * قال فإنا قد فتنا قومك من بعدك وأضلهم السامري * فرجع موسى إلى قومه غضباًبان أسفاً قال يا قوم ألم يعدكم ربكم وعداً حسناً أفعال عليكم العهد أم أردتم أن يحل عليكم غضب من ربكم فأخلفتم موعدي * قالوا ما أخلفنا موعداً بملكنا ولا كنا حملنا أوزاراً من زينة القوم فقدفناها فكذلك ألقى السامري * فأخرج لهم عجلاً جسداً له خوار فقالوا هذا الهكم وإله موسى فنسي * أفلا يرون ألا يرجع إليهم قولاً ولا يملك لهم صراً ولا نفعاً * ولقد قال لهم هارون من قبل يا قوم إنما فتنتم به وإن ربكم الرحمن فاتبعوني وأطيعوا أمري * قالوا لن نبرح عليه عاكفين حتى يرجع إلينا موسى * قال يا هارون ما منعك إذ رأيتهم صدموا * ألا تتبعن أفعصيت أمري * قال يا بن أم لا تأخذ بلحيتي ولا برأسي إني خشيت أن تقول فرقت بين بني إسرائيل ولم ترقب قولي * قال فما خطبك يا سامري * قال بصرت بما لم يبصروا به فقبضت قبضة من أثر الرسول فنبذتها وكذلك سولت لي نفسي * قال فاذهب فإن لك في الحياة أن تقول لا مساس وإن لك موعداً لن تخلفه وانظر إلى الهك الذي ظلت عليه عاكفاً لنحرقنه ثم لننسفته في اليم نسفاً * إنما إلهكم الله الذي لا إله إلا هو وسع كل شيء علماً

ای بنی اسرائیل! ما شما را از دشمنان فرعون نجات دادیم، و جانب راست طور را با شما وعده کردیم و بر شما من و سلوی نازل نمودیم * از پاکیزه ها، آنچه را

که روزیتان کرده ایم بخورید، و در آن طغیان نکنید که غضب من بر شما وارد می شود، و هر کس مستوجب خشم و غضب من گردد همانا خوار و هلاک خواهد شد* و من حتماً آمرزنده ام هر کس را که توبه کند و ایمان آورد، و کار پسندیده کند، و راه یابد* ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که از قومت پیشی گیری؟* گفت: آنها پشت سر من هستند، و به سوی تو شتاب کردم تا تو خشنود شوی* گفت: ما قومت را بعد از تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت* موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قومش بازگشت و گفت: ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما وعده خوب نداد، آیا غیبت من برای شما به درازا کشید، یا مگر خواستید که غضبی از پروردگارتان شامل شما شود که وعده مرا تخلف کردید؟* گفتند: ما به اختیار خود وعده تو را خلف نکرده ایم. ما مقداری از زینت آلات سنگین فرعونیان را به همراه داشتیم که در آتش افکندیم و سامری (فتنه انگیز) چنین به ما القاء کرد* پس برای آنها گوساله ای بیرون آورد جسدی که صدای گوساله داشت؛ و گفتند خدای شما و خدای موسی این است که (موسی) از یاد برده است* آیا [این گوساله پرستان] نمی نگرند که (گوساله) جواب آنها را نمی داد و هیچ سود و زیانی برای آنها نداشت؟! *هارون قبلاً به آنها گفته بود که ای قوم من! شما در مورد این گوساله به فتنه گرفتار شده اید، پروردگار شما خدای رحمان است. از من پیروی کنید و فرمانبردارم باشید* گفتند: ما آن را همچنان پرستش خواهیم کرد تا هنگامی که موسی به سوی ما بازگردد* موسی (چون بازگشت با عتاب به هارون) گفت: هارون! چون دیدی که گمراه شدند، چه چیز جلوی تو را گرفت که از پی من نیامدی؟* چرا از فرمان من سرپیچی کردی؟* گفت: ای پسر مادرم! ریش و سر مرا مگیر، ترسیدم که بگویی در میان بنی اسرائیل تفرقه انداخته ای و دستور مرا مراعات نکرده ای* موسی گفت: ای سامری! این چه کاری است (که تو کرده ای)؟* گفت: دیده ام آنچه را که اینان ندیده اند، پس مستی از اثر قدم رسول حق

(جبرئیل) را بر گرفتیم و آن را انداختیم، خواسته دلم مرا به این کار واداشت * موسی گفت: بروا در زندگی باید بگویی با من تماس نگیری، و تورا وعده ای است که تخلف نمی شود، و به خدایت که به پرستش او ادامه داده ای بنگر که آن را می سوزانم و (خاکسترش را) به دریا می پاشم * همانا خدای شما، خدایی است که جز او معبودی نیست و علمش بر همه چیز گسترده است.

و در سوره بقره آیات 51 و 54-57 می فرماید:

وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ... * وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عَدَدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

و یاد آرید که چهل شب را به موسی وعده کردیم، سپس (شما در غیبت او) گوساله را به پرستش گرفتید و ستمکار بودید *... * و آنگاه که موسی به قومش گفت: ای قوم من! شما با گوساله پرستی بر خود ستم کرده اید، پس به سوی خدای خود بازگردید و به کیفر جهالت خود به کشتن یکدیگر تیغ بر کشید که این در نزد خدایتان به خیر شماست. آنگاه خدا توبه شما را پذیرفت که او بسیار توبه پذیر و مهربان است * و به یاد آرید که به موسی گفتید: ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر آنگاه که خدا را آشکارا به چشم خود ببینیم، پس آذرخشی شما را فرا گرفت در حالی که می دیدید * ابر را بر سر شما سایبان کردیم و بر شما منّ و سلوی نازل نمودیم؛ از پاکیزه هایی که روزیتان کرده ایم بخورید.

آنها (شکر این نعمت را که به جا نیاوردند) نه به ما بلکه بر خود ستم روا

و در سوره اعراف آیه 155 می فرماید:

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ اِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السَّفَهَاءُ مِنَّا اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ ...

و موسی هفتاد مرد را از قوم خود برای وعده گاه ما برگزید، و چون (به جرم تقاضای دیدن خدا) لرزه و زلزله آنها را گرفت، (موسی در آن حال) گفت:

پروردگار!! اگر می خواستی، مرا و اینها را از پیش می میراندی، آیا ما را با کار کم خردهای ما نابود می کنی؟! این نیست مگر آزمایش و امتحان تو....

و در سوره بقره آیه 61 می فرماید:

وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلٰی طَعَامٍ وَّاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَّ لَهَا قَالَ اَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ اَدْنٰى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اِهْبِطُوا مِصْرًا فَاِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الذَّلٰلَةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَاؤُ بِغَضَبِ مِنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ

و چون گفتید: ای موسی! ما هرگز به يك نوع غذا اکتفا نمی کنیم، پس از پروردگارت برای ما بخواه تا از آنچه که زمین می رویاند چون خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما بیرون آورد. موسی گفت: آیا می خواهید آنچه را که پست تر است با خوبتر معاوضه کنید؟ (پس) به شهر مصر درآیید که آنچه را خواستید در آنجا موجود است. ذلت و بینوایی برای آنها حتمی شد، و گرفتار خشم و غضب خدا شدند، زیرا آنها به خاطر نافرمانی و تجاوز، آیات خدا را منکر می شدند و پیامبران را به ناحق می کشتند*

و در سوره مائده آیات 20-26 می فرماید:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ * يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذُرُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانكَبُوا عَلَى الْأَيْمَانِ وَذَلِكُمْ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ مِنَ الْبَابِ يُدْخِلُونَهُمْ * قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَنذُرُكَ إِنَّا هَاهُنَا قَاعٌ مُّؤْتَدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَإِنَّهَا مُّحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

آنگاه که موسی به قومش گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خودتان یاد آرید، زمانی که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را آزاد گردانید و به شما چیزهایی داد که به هیچ کس نداده است* ای قوم من! به سرزمین مقدسی که خداوند بر شما مقرر فرموده وارد شوید و به عقب بازنگردید (پشت به حکم خدا نکنید) که از زیانکاران خواهید بود* گفتند: ای موسی! در آنجا قومی ستمکار هستند و ما هرگز داخل آن نمی شویم مگر هنگامی که آنها از آنجا بیرون روند، و چون بیرون شدند ما وارد می شویم* دو مرد خدا ترس که مورد لطف خدا بودند (یوشع و کالب) به آنها گفتند: شما بر مردم شهر از دروازه وارد شوید، که چون داخل شدید پیروز می شوید. بر خدا اعتماد کنید اگر مؤمن هستید* گفتند: ای موسی! انا آنها در آنجا هستند ما هرگز وارد آنجا نمی شویم، تو و پروردگارت بروید و با آنها بجنگید، ما همین جا نشسته ایم!* موسی گفت:

پروردگارا! من و برادرم فقط بر خودمان تسلط داریم، تو میان ما و این قوم فاسق (که فرمان نمی برند) جدایی انداز* خداوند فرمود: (ورود به آن شهر)

چهل سال بر آنها حرام است و در بیابان سرگردان می مانند. تو بر این مردم فاسق متأسف نباش *

و در سوره قصص آیات 76-81 می فرماید:

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْفَرِحِينَ* وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا
يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ* قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتهُ عَلَى عِلْمٍ عَنِّي أَو لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَلَا
يُسْئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ* فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ* وَ
قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَن آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً وَلَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ* فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ
يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ

قارون از قوم موسی بود که بر آنها تجاوز کرد. به او آن قدر از گنجینه ها داده بودیم که حمل کلیدهای آنها به زحمت با صاحبان قوت امکان داشت. آن هنگام که قومش به او گفتند: تکبر مکن که خدا تکبر کنندگان را دوست ندارد* در آنچه خدایت داده، سرای آخرت را بخواه، و بهره ات را از دنیا فراموش مکن و همچنانکه خداوند به تو نیکی کرده، به دیگران نیکی کن و اهل فساد و تباهی نباش که خدا مفسدان را دوست ندارد* قارون گفت: این مال و مکنت به خاطر دانشی که دارم به من داده شده است. آیا او نمی دانست که خداوند قرنهای پیش از او کسانی را که قویتر و ثروتمندتر از او بودند هلاک کرده است، و گناهکاران از گناهشان پرسش نمی شوند* (قارون) با تجمل و زینتش بر قومش بیرون آمد.

آنها که خواهان دنیا بودند گفتند: ای کاش ما هم مثل قارون ثروت داشتیم. او را

بهره ای عظیم است*کسانی که اهل دانش بودند گفتند:وای بر شما!ثواب خداوند برای کسانی که ایمان آورده،نیکوکار باشند بهتر است،و چنین ثوابی جز به صابران نمی رسد*او(قارون)و خانه اش را به زمین فرو بردیم،و او را یاوری نبود تا در برابر خداوند کمکش کند،و خودش هم نتوانست که خود را یاری دهد*

شرح کلمات

1-جيبك:

جیب:گریبان،چاک پیراهن.

2-ملائه:

الملاء:اشراف و بزرگان قوم،گاهی نیز به جماعت اطلاق می شود و اختصاص به اشراف ندارد.

3-أرجه:

أرجأ الامر:آن را به تعویق انداخت.

أرجه و أخاه:کار او و برادرش را به تأخیر بینداز.

4-حاشرين:

حشر:گرد آمدن،جمع شدن.

حاشرين:جمع شدند تا ساحران را گرد آورند.

5-تلقف:

لقف الطعام:غذا را بلعید،فرو برد.

تلقف:آنچه را که ساحران حيله کرده بودند بلعید.

6-يأفكون:

افك يافك:بهتان و افترا زد.يأفكون:وارونه جلوه دادند.

7-صاغرین:

صاغر:خوار و ذلیل.

8- من خلاف:

قطع الأیدی و الأرجل من خلاف: قطع کردن دست راست و پای چپ و یا بر عکس.

9- افرغ:

افرغ الله الصبر على القلوب: خدا صبر به دلها افکند، صبر را بر آنها نازل کرد.

10- سنین:

سنین جمع سنه است و به معنی سالهای خشک و بی آب و علف و سخت.

11- یطیروا:

تطیر: شگون بد زد، فال بد زد.

طائر در اینجا یعنی شومی، و خیر و شر آنها. یعنی تمام این امور از خود آنها سرچشمه می گیرد و ربطی به دیگران ندارد.

12- طوفان:

باران بسیار شدیدی که مردمان را در میان بگیرد.

13- جراد: ملخ.

منظور اینست که ملخ هر چه گیاه و رویدنی داشتند همه را خورد و نابود کرد.

14- القمل:

در معنای آن گفته اند: حشره ای است بسیار ریز و موذی مانند شپشه گندم، و شپش شتر و حیوانی مانند کنه.

15- رجز: عذاب

16- ینکثون:

پیمانشان را می شکنند.

17- طود: کوه بزرگ سر به فلك کشیده.

18- ازلنا: نزدیک گردانیدیم، یعنی:

فرعون و فرعونیان را به موسی و قومش نزدیک و نزدیکتر کردیم تا آنها را ببینند و دنبالشان کنند تا همگی غرق شوند.

19-متبر:

تبره: او را کشت، به هلاکت رسانید. متبر: هلاک شده، کشته شده.

20-اسباطا:

اسباط: قبایل، و هر قبیله ای که اعضایش از نسل یک مرد تشکیل شده باشد.

21-انجست: منفجر شد، از هم پاشیده شد.

22-من و سلوی:

منّ را تفسیر کرده اند که صمغی بوده است چون عسل جامد که از آسمان فرود می آمده و بر درخت و یا سنگ که می نشست چون قرصی بسته می شد.

سلوی نیز نام پرنده ای است دریایی و مهاجر که سمان، خوانده می شود.

23-حطّه:

حطّ الله وزره: خداوند گناهش را بخشید.

قولوا حطّة: یعنی بگوئید پروردگار! گناهان و اعمال زشت ما را نابود فرما.

24-یعدون: ستم می کنند.

25-بقلها و قثائها و فومها: بقلها: سبزیهای نیک و پاکیزه که بدون هیچ تغییری خورده می شوند، القثاء: خیار یا خیار چنبر، فومها: گندم یا نان یا سیر.

26-لا تأس علی القوم: بر آنها محزون مباش.

27-عتوا: تکبر ورزیده، از حد گذرانیده اند.

28-شرعا: ظاهر و روان بر روی آب.

29-خاسئین: خوار و رانده شده.

30-خوار: خار الثور و العجل خوارا یعنی گاو و گوساله بانگ زد و صدا کرد.

31-لا مساس:

مسّه و ماسّه: لمس کرد و دست کشید بر چیزی بدون مانع. لا مساس در آیه شریفه یعنی مرا لمس نکنید.

32- يعكفون و عاكفين:

ص: 210

عكف في المكان: در جایی ماند و عكف في المسجد: معتكف در مسجد شد، در مسجد ماند برای مدتی به قصد عبادت.

33- نبتتها: آن را ریختم.

34- سوّلت لی نفسی: نفسم مرا فریب داد و این کار را برایم زیبا جلوه داد.

35- نسنفنه:

نسفت الريح التراب: یعنی باد، خاک را پراکنده ساخت، و در اینجا بمعنای آن است که ذرات آن را در دریا می ریزم.

36- فتنتك: امتحان تو.

37- مسكنة: فقر، بینوایی، ضعف، ناتوانی.

38- لن نبرح: از عبادت گوساله کناره نمی گیریم، کوتاه نمی آییم و دست بر نمی داریم.

39- لم ترقب: نگه نداشتی، حفظ نکردی.

40- خطبك: حال تو و موقعیت تو.

موارد مهم و قابل توجه در تفسیر آیات

فرعون، از نوزادان بنی اسرائیل آن را که پسر بود سر می برید، زیرا به او گفته بودند که در میان بنی اسرائیل پسری به دنیا می آید که هلاک او و قوم او به دست آن پسر خواهد بود.

حکمت بالغه پروردگار بر این قرار گرفت که فرعون خود تربیت آن پسر را بر عهده بگیرد، و خواست خدا چنان بود که آن کودک در خانه فرعون نشو و نما کند تا آنگاه که رشید گردد و نیرویی تمام یابد.

موسی روزی از کاخ فرعون پای بیرون نهاد و بدون اینکه کسی متوجه او شود وارد شهر شد. در آنجا دید مردی قبطی با مردی از بنی اسرائیل دست به گریبان شده یکدیگر را به باد کتک گرفته اند. چون آن مرد قبطی بر حریف خود پیروز شده بود، لذا آن اسرائیلی از موسی عاجزانه کمک طلبید. موسی قدمی به جلو گذاشت و مستی حواله آن مرد قبطی کرد که بر اثر همان ضربت به زمین افتاد و دردم جان داد!

فرعونیان بر انتقام و کشتن موسی هماهنگ شدند، از اینرو او به ناچار ترسان و گریزان

در حالی که سخت مراقب اطراف خود بود پای از مصر بیرون نهاد و همینطور می رفت تا به مدین رسید. در آنجا به کارمزدی شعیب پیامبر در آمد و چوپانی گوسفندان او را برای هشت و یا ده سال خدمت در ازای ازدواج با یکی از دختران حضرت شعیب بر عهده گرفت.

موسی ده سال خدمت کرد و در پایان، شعیب علاوه بر وفای به قرار داد، عصایی را که از پیامبران به ارث برده بود و به کار شبانی گوسفندان می آمد (1) به وی بخشید.

موسی در پایان مدت خدمت، با همسر و گوسفندانش روی به صحرای سینا نهاد که در آنجا در شبی سرد و ظلمانی آتشی مشاهده کرد. او روی به جانب آن آتش نهاد تا مگر از آن شعله ای برگردد (و خانواده خود را گرم کند) و یا بر آن آتش کسی را بیابد تا وی را در مسیر درست راهنمایی کند. اما همین که موسی به آنجا رسید، ندایی شنید که می گفت: ای موسی! من پروردگار جهانیانم (2)، عصایت را بینداز. چون چشم موسی به عصا افتاد که چون جاننداری می جنبید پشت کرد و گریخت و پشت سر خود را هم نگاه نکرد. خداوند او را ندا داد: ای موسی! مترس که ما آن را به حال اولش بر می گردانیم. پس موسی دست به سوی عصا دراز کرد و ناگاه دید که همان عصای چوبینی شد که اول بود. باز خداوند به او فرمود:

دستت را به گریبان فرو بر و حالا بیرون آور: دستت از سفیدی درخشان می گردد. بدون اینکه لکه ای در آن باشد. آنگاه خداوند به او فرمود:

این دو معجزه، در میان نه آیه و نشانه است و با آنها به (رسالت از جانب من) نزد فرعون و قوم او برو. موسی گفت: پروردگار! هارون، برادرم را که از من زبانی گویاتر دارد همراه من کن. و خداوند فرمود: بازوانت را به برادرت محکم گردانیدیم. اینک به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است. و با او به نرمی سخن بگویید باشد که او پند گرفته (از خدا) بترسد. نزد او بروید و بگویید ما پیامبران پروردگار تو هستیم، بنی اسرائیل را همراه ما کن و ایشان را بیش از این آزار و اذیت مرسان. م.

ص: 212

1- این مطلب در روایات آمده است.

2- ما مطالب خود را از سیاق آیات سوره های قصص، نمل، اعراف، طه، شعراء جمع کرده ایم و يك جا آورده ایم.

موسی کلیم الله پیام خداوند را به فرعون و اشراف درگاهش رسانید، و خداوند هم بر دست موسی آیات نه گانه اش را به آنها نشان داد. ولی فرعون همه را تکذیب کرد و از پیروی از فرمان خدا شانه خالی کرد و گفت: ای موسی! آیا آمده ای که ما را با سحر و جادویت از سرزمینمان بیرون کنی؟! ما هم می توانیم سحری همانند جادوی تو آوریم.

سپس فرمان داد همه ساحران را برای روز عید خودشان حاضر کردند.

جادوگران به موسی (ع) گفتند: ای موسی! تو عصایت را می اندازی یا اول ما بیندازیم؟ موسی (ع) پاسخ داد: شما بیندازید. جادوگران چون ریسمانها و عصاهایشان را انداختند، جادویشان چشم مردم را گرفت و آنها را سخت بترسانید. جادوگران فرعون، سحری بس عظیم عرضه کردند. میدان نمایشگاه در چشم مردمان، از مارهای خشمگین حمله کننده موج می زد! در این حال خدای تعالی به موسی فرمان داد: عصایت را بیفکن که او به تنهایی همه آنچه را که جادوگران به دروغ و خلاف واقع در چشم دیگران کشیده اند خواهد بلعید.

موسی (ع) فرمان برد و عصایش را انداخت. عصای آن حضرت به اژدهایی مهیب تبدیل شد که با يك حمله او، دیگر اثری از آن همه ساخته ها و پرداخته های جادوگران در پهنه آن میدان وسیع چیزی دیده نمی شد. سپس موسی (ع) دست به سوی اژدهای عظیمی که آن همه طناب و عصا را بلعیده بود دراز کرد، که آن اژدهای دمان در دست او همان عصایی شد که بود.

جادوگران دریافتند که بلعیدن آن همه طناب و عصا به وسیله عصای موسی و نابود شدن آنها برای همیشه نمی تواند سحر و جادو باشد، بلکه معجزه ای است از معجزات بزرگ الهی، این بود که همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار جهانیان، پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم. فرعون چون ایمان آوردن آنها را بدید گفت: پیش از آنکه من به شما اجازه بدهم به او ایمان آوردید؟ (به سزای این کار) دست و پایتان را مخالف هم بریده به دارتان می کشم. ساحران گفتند: اهمیتی ندارد، ما به سوی پروردگارمان می رویم.

فرعون و فرعونیان پس از آن، پشت سر هم عذاب الهی چون طوفان، هجوم ملخ، شپش، قورباغه و خون (خون شدن آب) را دریافت می کردند و هرگاه که یکی از این عذابها

بر ایشان نازل می شد می گفتند: ای موسی! پروردگارت را بخوان که اگر این عذاب را از ما بگرداند، ما به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را هم حتماً با تو همراه می کنیم. خداوند به دعای موسی بلا را (بعد از گوشمالی لازم) از ایشان برمی داشت اما فرعونیان پیمان خود را می شکستند.

بعد از این جریانات خداوند به موسی وحی فرستاد که بندگان مرا حرکت بده، موسی نیز بنی اسرائیل را شبانه حرکت داد تا به دریای سرخ رسید. فرعون و سپاهیان آنها را تعقیب کردند تا اینکه سرانجام بامدادان به ایشان رسیدند. بنی اسرائیل فریادشان برخاست که: گرفتار شدیم. اینجا بود که خداوند به موسی (ع) فرمان داد که عصایت را به دریا بزن.

موسی (ع) فرمان برد و عصایش را به دریا زد. دریا از هم بشکافت و دوازده راه خشک برابر تعداد اسباط بنی اسرائیل پدید آمد و هر سبط قدم به راهی مخصوص نهاد و پیش رفت. فرعون و سپاهیان نیز آنها را در راههای خشک ایجاد شده در دریا تعقیب کردند.

هنگامی که آخرین فرد بنی اسرائیل از آن سوی دریا بیرون آمد و آخرین نفر از سپاهیان فرعون وارد راههای دریایی شد، ناگهان آبها به هم پیوستند و فرعون و تمامی افراد سپاه او را در کام خود فرو بردند. در این حالت بود که فرعون گفت: ایمان آوردم که خدایی به جز خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند نمی باشد و من تسلیم اویم. به او گفته شد: حالا! که تا لحظه ای پیش عصیان می ورزیدی؟! امروز بدنت را به ساحل نجات می رسانیم تا برای آیندگان عبرتی باشد. خدای عظیم راست فرموده است، چه، بدن مومیایی شده همین فرعون در موزه آثار باستانی مصر در معرض تماشای بازدیدکنندگان قرار دارد و من - مؤلف - نیز آن را از نزدیک دیده ام.

بعد از آنکه خداوند بنی اسرائیل را از دریا گذراند و دشمنانشان را در دریا غرق فرمود، و به جانب صحرای سینا پیش رفتند، به مردمی برخوردند که بتهایشان را پرستش می کردند.

بنی اسرائیل به موسی گفتند: ای موسی! برای ما هم خدایی قرار ده، همچنانکه اینان را خدایانی است! موسی فرمود: شما مردمی سخت نادانید، کار اینان باطل و لغو است، آیا من برای شما به غیر از خدای واحدی که شما را (در دوره خودتان) بر جهانیان برگزیده است

این برگزیدگی که حضرت موسی به آن اشاره می کرد از آن رو بود که خداوند پیامبرانی را از خودشان و در میانشان فرستاده بود و انواع نعمتهایش را چون سایه انداختن ابر بر سر آنها و جلوگیری از سوزندگی آفتاب، و اطعامشان از منّ و سلوی را به آنها ارزانی داشته بود.

با این همه آنها از فرمان خداوند که به ایشان فرمان داده بود از دروازه، در حال سجده و شکرگزاری خدای تعالی وارد شوند و بگویند: «گناهان ما را کاملاً بریز» برعکس عقب عقب وارد درگاه شدند و گفتند: «گندم سرخ!»

و نیز ساحل نشینان دریا، که خدایشان از صید ماهی در روز شنبه منعشان کرده بود - آنگاه که در آن روز ماهیان گروه گروه بر سطح آب ظاهر می شدند - خدای را نافرمانی کرده در روز شنبه به شکار و صید آنها پرداختند که خداوند بر آنها خشم گرفت و به شکل بوزینه شان در آورد.

پس از آنکه بنی اسرائیل صحرای سینا را اشغال کردند و در آنجا مجتمع عظیم انسانی تشکیل دادند، نیاز به نظام و مقرراتی برای اجتماعشان پیدا کردند. در این هنگام بود که خداوند جانب راست کوه طور را با پیامبرش موسی میقات نهاد تا بعد از سی شبانه روز تورات را به او عطا کند. موسی فرمان برد و برای مناجات با پروردگارش به میقات شتافت و برادرش هارون را به جانشینی خود در قومش برگزید. پروردگار جهانیان موعده خود با موسی را به ده شب دیگر تکمیل فرمود، و این میقات به چهل شب تمام شد.

در غیاب موسی (ع) سامری به فریب دادن و گمراه ساختن بنی اسرائیل پرداخت و در این راه، زینتهای طلایی را که از فرعونیان به عاریت گرفته بودند از آنها گرفت و ذوب کرد و از آن، مجسمه ای به شکل گوساله ساخت، و در دهان آن مجسمه، خاکی از جای نعل اسب جبرئیل که به هنگام فرود بر حضرت موسی (ع) به شکل انسانی اسب سوار در آمده بود بریخت. بر اثر این کار از دهان مجسمه گوساله صدایی همانند بانگ گوساله بیرون می آمد و همین بانگ تنها امتیازی بود که آن گوساله طلایی داشت. نفس سامری این کار وی را

برایش زیبا و جالب جلوه داده، وی را به انجام آن تشویق کرده بود. حضرت موسی (بعد از اتمام چهل شب و رجوع به قوم خود) به سامری فرمود: تک و تنها سر به بیابانها بگذار که اگر کسی با تو تماس پیدا کند هر دو به تب مبتلا خواهید شد؛ و مرتب خواهی گفت که با من تماس نگیرید. بعد از آن هم تو را نوید عذاب خدا در روز قیامت می دهم. اینک به خدایی که ساخته و به عبادت آن پرداخته بودی بنگر که آن را به آتش می کشم و به دریایش می افکنم؛ همانا خدای شما، خداوند جل و علاست.

بعد از اینکه گوساله معبود نابود شد و سامری به بیابانها گریخت، آن دسته از بنی اسرائیل که گوساله او را پرستش کرده بودند به گناه خود پی بردند. آنان سر به فرمان خداوند فرود آوردند تا مؤمنانی که گوساله را پرستیده بودند آنها را بکشند، و همین توبه ایشان از گناهی بود که مرتکب شده بودند. و چون این جزا را پذیرفتند و تمکین کردند خداوند بنا به شفاعت حضرت موسی توبه شان را پذیرفت.

با این همه، بنی اسرائیل نپذیرفتند که موسی کلیم الله است، و توراتی که آورده خداوند به او داده است. این بود که از وی خواستند که خود شاهد باشند و خداوند را به چشم خویش ببینند. لذا موسی هفتاد تن از آنها را برگزید و با آنها به جانب کوه طور رفت. این عده چون کلام خدا را شنیدند گفتند: خدا را آشکارا به ما بنما؛ که زلزله ایشان را فرا گرفت و جملگی هلاک شدند. موسی از آن ترسید که اگر خبر این واقعه را به بنی اسرائیل برساند آنها باور نکنند، این بود که به پیشگاه خداوند تضرع و زاری کرد تا اینکه خداوند دعایش را اجابت فرمود و آنها را دوباره زنده ساخت.

و نیز حضرت موسی (ع) به آنها فرمود: ای قوم من! به سرزمین مقدسی که خدای تعالی آن را برای شما مقرر فرموده است وارد شوید. آنها در پاسخ وی گفتند: ای موسی! در آنجا مردمی سخت گیر و ستمگر وجود دارد و ما هرگز وارد آنجا نمی شویم مگر وقتی که آنها از آنجا بیرون شوند. تو با خدایت برو و با آنها بجنگ ما همین جا نشسته منتظر می مانیم!! کالب و یوشع دو تن از نیکان آنها به ایشان گفتند: شما همین که از دروازه شهر بر آنها وارد شوید پیروز خواهید بود. و موسی گفت: بار پروردگارا! من جز بر خودم و برادرم قدرت و

تسلطی ندارم، و تو بین ما و این قوم فاسق و تبهکار جدایی انداز. خدای تعالی نیز فرمود:

تسلط بر چنان مکانی به مدت چهل سال بر آنها حرام گردید. آنها در این مدت سرگردان بیابانها خواهند بود، تو بر این قوم تبهکار دل مسوزان و اندوهگین مباش.

در نتیجه بنی اسرائیل مدت چهل سال در سرمای شبانگاه از ناحیه ای کوچ می کردند و تا بامدادان به جلو می راندند، اما صبح گاهان خود را در همان ناحیه که کوچ کرده بودند می یافتند! در این سرگردانی، نخست هارون و سپس موسی (ع) دیده از جهان فرو بستند، و یوشع وصی آن حضرت رهبری بنی اسرائیل را بر عهده گرفت. او با بیدادگران و زورگویانی که در سرزمینهای شام منزل داشتند بجنگید و با بنی اسرائیل وارد آنجا شد.

خداوند سبحان پیامبرانی را از اوصیای شریعت حضرت موسی متوالیا به سوی بنی اسرائیل گسیل داشت تا آنگاه که چنان عهدی به حضرت داوود پیامبر و پس از او به سلیمان رسید، و ما به خواست خدا در مقام بیان خبر این دو پیامبر هستیم.

مشهد چهارم داود و سلیمان علیهما السلام

اشاره

خداوند متعال در سوره ص آیات 17-20 و 26 می فرماید:

وَ اذْكَرْنَا عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ اِنَّهُ اَوَّابٌ * اِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْاِشْرَاقِ * وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهٗ اَوَّابٌ * وَ شَدَدْنَا مُلْكَهٗ وَ اَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فُضِّلَ الْخِطَابِ * ... * يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ...

از بنده نیرومند ما داوود یاد کن که به خدا بسیار توجه داشت* ما کوه ها را مسخر کردیم که با او شامگاهان و بامدادان خدا را تسبیح می کردند* پرندگان نیز گرد آمده با او همصدا بودند* فرمانروایی و حکومتش را محکم کردیم و به او حکمت و حکومت قاطع دادیم*...* ای داوود! ما تو را جانشین خود در زمین قرار دادیم، پس بین مردمان به حق داوری کن...*

و در سوره سبأ آیات 10 و 11 می فرماید:

وَ لَقَدْ اَتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ اُوْبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ وَ اَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ * اَنْ اَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَ قَدَّرَ فِي السَّرْدِ ...

وَ لَقَدْ اَتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ اُوْبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ وَ اَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ * اَنْ اَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَ قَدَّرَ فِي السَّرْدِ ...

به داوود از سوی خود تفضل کردیم و گفتیم: ای کوهها! او ای پرندگان! با او همصدا شوید؛ و آهن را برایش نرم کردیم* و اینکه (تو ای داوود!) زره های فراخ بساز، و در حلقه های آن اندازه را رعایت کن...

و در سوره انبیاء آیات 79 و 80 می فرماید:

وَ سَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ * وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لِّكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ اَسْكُمُ فَهَلْ اَنْتُمْ شَاكِرُونَ

کوهها و پرندگان را مسخر کردیم تا با داوود، ما را تسبیح کنند، و ما این کار را کردیم* و به داوود ساختن زره را یاد دادیم، تا شما را از شدت جنگ مصون دارد، آیا با این همه شکر نعمت را خواهید گذاشت؟*

و در سوره ص آیات 30 و 35-38 می فرماید:

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ *... قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَخِي مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ * فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ * وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَعَوَّاصٍ * وَآخِرِينَ مَقْرَرِينَ فِي الْأَصْفَادِ

و به داوود، فرزندش سلیمان را عطا کردیم. او بنده خوبی بود و بسیار به خدا توجه می کرد...* سلیمان گفت: پروردگارا! مرا بیا مرز و سلطنتی به من عطا کن که کسی بعد از من را سزاوار نباشد، که تو بسیار بخشنده هستی* پس باد را مسخر او کردیم و به فرمان او هر جا که اراده می کرد به آرامی روان می شد* و شیاطین را، که (برای او) بنا و غواص بودند* و دیگر شیاطینی که در کنار یکدیگر به زنجیر کشیده شده بودند*

و در سوره نمل آیات 15-24 و 27-44 می فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ * وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ * وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَبَسَّسَ صَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ * وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ * فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تَحِطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ * إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ * وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّدَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ *... قَالَ سَئِئْرُ مَا أَصَدَفْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * إِذْ هَبَّ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ * قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَآتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ * قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسْ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ * قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَظَهَا أَذَلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ * فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ * ارجع إِلَيْهِمْ فَلَمَّا أَتَيْتَهُمْ بِجُنُودٍ لَاقِبَلٍ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذَلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ * قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ * قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ * قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ * فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ * وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ * قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ * وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ * وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَبَسَّسَ صَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ * وَتَفَقَّدَ

الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي رَسُولًا مِّنْ رَبِّكَ * فَكَذَّبَ بِعِيدِ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ * إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ * وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ * ... * قَالَ سَدَّ نَسْرًا أَوْ صَدَفْتُ أَمْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ * إِذْ هَبَّ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ * قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَّا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأُنُوبِي مُسْلِمِينَ * قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ * قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسِ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ * قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَازَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدْيَةٍ فَنَاطِرَةٌ بِمَنْ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ * فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانُ قَالَ أَ تُمَدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ * إِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَمَّا أَتَيْتَهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لِنُخْرَجَتَهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ * قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْحِجْرِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ * قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ * قَالَ نَكَرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ * فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوْتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ * وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ كَافِرِينَ * قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ * وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مِنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوْتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ * وَ حُسْبِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْحِجْرِ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّى إِذَا أَنْزَا عَلَى وَادِ التَّمَلِّ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَّا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّسَ صَاحِبُهَا مِنْ قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ * وَ تَقَدَّ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي رَسُولًا مِّنْ رَبِّكَ * فَكَذَّبَ بِعِيدِ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ * إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ * وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ * ... * قَالَ سَدَّ نَسْرًا أَوْ صَدَفْتُ أَمْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ * إِذْ هَبَّ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ * قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَّا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأُنُوبِي مُسْلِمِينَ * قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ * قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسِ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ * قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَازَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدْيَةٍ فَنَاطِرَةٌ بِمَنْ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ * فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانُ قَالَ أَ تُمَدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ * إِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَمَّا أَتَيْتَهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لِنُخْرَجَتَهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ * قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْحِجْرِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ * قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ * قَالَ نَكَرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ * فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوْتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ * وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ كَافِرِينَ * قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

به داوود و سليمان دانشی ویژه دادیم. آن دو گفتند: سپاس خداوندی را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشیده است * سليمان از داوود ارث برد و گفت: ای مردم! به ما زبان پرندگان را آموخته اند، و از هر چیزی به ما داده شده است، همانا این برتری آشکاری است * برای

سلیمان سپاهیانش از جن و انس و پرندگان گرد آمدند، و از پراکنده شدنشان جلوگیری می شد* تا چون بر درّه مورچگان آمدند، مورچه ای گفت: ای مورچگان! به خانه های خود داخل شوید تا سلیمان و سپاهیانش ندانسته شما را لگدمال نکنند* سلیمان از سخن مورچه ت بسم کرده، خندید و گفت: پروردگار! بر من لطف کن تا تو را بر نعمتی که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس گویم و عمل صالحی که مورد رضایت تو باشد انجام دهم، و مرا به رحمت در زمره بندگان شایسته ات وارد کن* سلیمان پرندگان را سان دید، پس گفت: چه شده که هدهد را نمی بینم؟ مگر از غائبان است (بدون عذر غائب شده است)؟* سوگند که او را غذایی سخت خواهم کرد یا او را سر خواهم برید، مگر اینکه عذری آشکار و موجه بیاورد* زمانی نگذشت (که هدهد آمد و) گفت: به مطلبی دست یافته ام که تویی خبری، و از قوم سبأ خبر یقینی برای تو آورده ام* من (بر سبائیان) زنی را

دیدم که بر آنها حکومت می کند، و به او هر چیزی داده شده، و او تختی عظیم دارد* دیدم که او و قومش به جای خدا، به آفتاب سجده می برند، و شیطان کارهایشان را بر ایشان آراسته و از راه حق بازیشان داشته است که هدایت نمی شوند*...* سلیمان گفت: به زودی خواهیم دید که راست گفته ای یا از دروغ گویانی* این نامه مرا ببر و به سوی آنها بپرداز، آنگاه برگرد و بین چه پاسخی می دهند*(بلقیس نامه را به دقت مطالعه کرد و خطاب به رجال دربارش) گفت: ای بزرگان! نامه ای محترم به سوی من افکنده شده است* آن نامه از سلیمان است. و(مضمون آن) چنین است: به نام خداوند بخشاینده مهربان* بر من سرکشی نکنید، و تسلیم شده نزد من آید* ملکه گفت: ای بزرگان! در کار من ریزی کنید که من جز با بودن شما تصمیمی نمی گیرم*(اشراف) گفتند: ما نیرومند و دلاوریم(با این حال) فرمان با تو است، تا چه بنگری و چه فرمان دهی* ملکه گفت: پادشاهان چون به شهری درآیند آنجا را به فساد کشند و عزیزان آنجا را خوار گردانند، و رسم سیاستشان چنین است* من به سویشان هدیه ای می فرستم و منتظر می مانم تا فرستادگان من با چه پاسخی باز می گردند* چون(هدایا) نزد سلیمان رسید گفت: شما با مال و خواسته مرا کمک می کنید؟! آنچه را که خداوند به من داده است بهتر از آن است که به شما داده، بلکه شما به هدیه خود شادمانید* به سویشان برگرد که بر سرشان سپاهی خواهم آورد که توان مقابله با آن را نداشته باشند و با خواری و ذلت از شهر و دیارشان بیرون خواهم کشید*(آنگاه سلیمان روی به یاران خود کرده) گفت: ای مردم! کدامیک از شما پیش از آنکه تسلیم شوند، تخت او(بلقیس) را پیش من می آورد؟*(در این میان) عفریت جن گفت: من آن را پیش از آنکه از جای برخیزی برایت می آورم، (یعنی کمتر از نصف روز) من برای آوردن آن قوی و امینم* آن کس که علمی از کتاب نزد او بود گفت: من آن را پیش از یک چشم برهم زدن برایت می آورم. و چون(سلیمان) آن را

نزد خود دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که سپاس می گویم یا از ناسپاسانم. هر کس شکرگزار باشد به سود خود کرده و هر کس که ناسپاس باشد، پروردگار من بی نیاز و کریم است* سلیمان گفت: تختش را (با تغییر شکل دادن) برایش ناشناخته کنید تا ببینم آیا آن را می شناسد یا برای شناخت آن راه به جایی نمی برد* چون بلقیس آمد (به او) گفته شد: آیا تخت تو همین است؟ ملکه گفت: گویا خودش باشد. پیش از این ما (به قدرت و شوکت سلیمان) آگاهی یافته بوده و تسلیم بودیم* پرستش غیر خدا (آفتاب پرستی) او را (از پذیرش اسلام) بازداشته بود. او از قوم کافران بود* به او گفته شد: به کاخ وارد شو! چون آن را بدید پنداشت که آبی بس بزرگ است لذا دو ساق خود را عریان ساخت. سلیمان گفت: این کاخ از شیشه های صاف ساخته شده است. ملکه گفت: پروردگار! من به خود ستم کردم، (اینک) با سلیمان به خدای جهانیان اسلام آوردم*

و در سوره سبأ آیات 12-14 می فرماید:

وَ لَيْسَ لِيْمَانَ الرِّيْحُ غُدُوها شَهْرٌ وَ رَوْاحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقُطْرِ وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ* يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلَ وَ جِفَانَ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَةً اِنَّ اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ* فَلَمَّا فَصَّ بِنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْعَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ

و باد را مسخر سلیمان کردیم تا (بساط او را) در زمان صبح تا ظهر به مسافت یک ماه، و ظهر تا عصر به مسافت یک ماه جابجا کند، و مایع مذاب مس را برای او جاری کردیم، و از دیوان افرادی بودند که بنا به فرمان پروردگارش در حضور او به خدمت می پرداختند، و هر کس که از فرمان ما سرپیچی می کرد به

آتش سوزانش عذاب می کردیم* آن اجنه و دیوان برای سلیمان هر چه که می خواست از محرابها و عبادتگاهها و مجسمه ها و کاسه های بزرگ چون حوض آب، و دیگهای بسیار بزرگ می ساختند. اینک ای آل داوود! سپاس خدای را به جای آورید، و از بندگان من عده اندکی شکرگزارند* چون ما مرگ را بر سلیمان مقرر داشتیم، به جز موریانه که عصای او را خورد و تهی کرد (تا سلیمان بر زمین افتاد) کسی را بر مرگ او آگاهی نبود، و چون سلیمان به زمین افتاد دیوان از مرگ او آگاه شدند، که اگر از اسرار غیب آگاه بودند، تا دیر زمان در عذاب و خواری باقی نمی ماندند*

شرح کلمات

1- ذَا الْاَیْدِ:

آد یئید ایدا: نیرومند شد و قوی گشت. ذَا الْاَیْدِ: قوی و توانا.

2- اَوَابٍ:

آب اِلَى اللّٰهِ: از گناه خود توبه کرد، و چنین کسی اَنْب و اَوَاب است. معنای مناسب مبحث: نادم از گناه و جویای خشنودی خداوند است.

3- اَوْبِی:

(خطاب به مؤنث): هماهنگ با او در تسبیح خداوند باش.

4- سَابِغَاتٍ:

سَبِغِ الشَّيْءِ سَبِوْعًا: به اتمام رساند و کامل کرد. سَابِغَاتٍ: زره های تکمیل شده و آماده برای استفاده.

5- قَدَّرَ فِی السَّرْدِ:

سرد بمعنای حلقه های زره است، و «قَدَّرَ فِی السَّرْدِ» یعنی حلقه ها را را یك دست و یکنواخت بساز، نه لرزان باشد و نه گسسته.

6- رِخَاءٍ:

نرمی.

ص: 220

7- مقرّنين في الأصفاد: با طناب یا زنجیر به هم بسته شده.

8- محشورة:

گرد آمده، جمع شده.

9- يوزعون:

وزع الجيش: سپاهیان جدا از هم و به صف شده، و آماده پیکار.

10- عفريت:

نیرومندترین اجنه و تنومندترین آنها.

11- صرح ممرد من قوارير:

الصرح: خانه تزئین شده و ساختمان رفیع (عمارت). ممرد: کاخی است زیبا و عالی، که کف آن از آئینه ساخته شده است.

12- لجة:

آب بزرگ، استخر با امواج آرام. جمع آن لجاج است.

13- أسلنا له عين القطر:

سال المائع: مایع جاری شد، القطر: مس مذاب و معنای عبارت این است که: بر آن مایع مس مذاب بریزیم.

14- يذغ عن أمرنا:

ذاع عن الطريق: از راه منحرف شد. معنای مناسب آیه این است که هر کس از اجنه از دستورات سلیمان سرپیچی کند او را عذاب می کنیم.

15- سعير:

آتش، و زبانه آن.

16- جفان كالجواب:

جفان (جمع جفنة) یعنی ظرفهای بسیار بزرگ برای خوراك و جوابی یعنی حوض بزرگ. جفان كالجواب یعنی: ظرفهای خوراکی که گنجایش بسیار دارند.

17- قدور راسيات:

قدر راسیة:دیگ بسیار بزرگی که از بزرگی قابل حمل و نقل نیست.الراسی:کوه استوار عظیم.

18-دابة الأرض:

موریانه.

19-منسأة:

عصا.

تفسیر آیات

می فرماید: ای پیامبر! از بنده خدا داوود نیرومند بسیار توبه کننده و خواستار رضایت و خشنودی خدا یاد کن، آنگاه که خداوند کوهها را مسخر او کرد تا با تسبیح او بامدادان و شامگاهان خدای را تسبیح گویند، و پرندگان پیرامونش گرد آمده با تسبیح او هم آوا شوند.

سلطنتش را به هیبت و سپاهیان نیرومند نمودیم، و مقام نبوت و درست اندیشی در امور و بیان واضح و حکم قطعی در منازعات را به او بخشیدیم. آهن در دستهای او نرم گردید تا از آن زره هایی با حلقه های منظم و مرتب بسازد. داوود نخستین کسی است که برای جنگ زره ساخته است.

خداوند، به داوود، سلیمان را عطا کرد که او بسیار به درگاه خدا توبه می نمود و خواستار خشنودی خدا بود. این سلیمان بود که گفت: بار پروردگارا! مرا بیامرز، و سلطنتی به من عطا کن که هیچ کس را بعد از من همانند آن نباشد. این بود که خداوند باد را مسخر او کرد که تحت حکم او به نرمی هرکجا که او می خواست روان شود. سپاهیی از اجنه و دیوان و آدمیان و پرندگان برایش مقرر داشت و همه زبانه را به وی آموخت. اجنه و دیوان را فرمانبردار او کرد تا هر چه را که مایل باشد برایش بنا کنند، و در دریاها فروروند و برایش گوهرها بیرون آورند، و برخی از آنان را هم به زنجیر و زندان کشید.

او روزی با سپاهیانش از وادی مورچگان می گذشت که شنید مورچه ای یاران خود را اخطار می کند که ای موران! به لانه های خود فرو روید تا سلیمان و سپاهیانش شما را نادانسته لگدمال نکنند. در این حال سلیمان بر آنچه خدای تعالی به او و پدر و مادرش

ص: 222

نعمت داده است شکر و سپاس گفت.

او روزی پرنندگان را سان دید، و هدهد را در میان آنان بر فراز سرش مشاهده نکرد، لذا گفت که او را تنبیه می کنم یا سرش را می برم، مگر اینکه عذر موجهی برای غیبتش داشته باشد. دیری نپایید که هدهد آمد و او را از سبأ و مردم یمن خبر آورد که:

دیدم زنی بر آنها حکومت می کند و تخت بسیار عظیم و بزرگی دارد. او و مردمش خدای را سجده نمی برند، بلکه آفتاب را می پرستند. سلیمان گفت: خواهیم دید که راست می گویی یا دروغی سر هم کرده ای. نامه مرا ببر و بر آنها بیفکن، سپس از آنها فاصله بگیر و ببین چه می گویند. نامه حضرت سلیمان چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم . بر من سرکشی نکنید، و مسلمان شده نزد من آیید.

جالب اینکه این نامه دلیلی است بر این که کلمه اسلام خود اسمی بر آیین های پیشین بوده، و شروع کارها به نام خدا و بسم الله، در شرایع ایشان امری عادی و جاری بوده است.

باری، چون بلقیس ملکه سبأ نامه سلیمان را دریافت کرد، با مشاوران خود به رایزنی پرداخت که نامه سلیمان را چه پاسخ دهد. گفتند: ما مردمی نیرومند، شجاع و صاحب شوکت و سپاهیم، با این همه فرمان از توست. ملکه گفت: پادشاهان چون به قهر و غلبه به شهری درآیند فساد می کنند و عزیزان آنجا را به ذلت می کشند. من به زودی هدیه ای برای سلیمان می فرستم و منتظر پاسخ آن می مانم که چه خواهد بود. چون هدایای بلقیس به درگاه حضرت سلیمان رسید آن حضرت به پیغام گزارانی که آن هدایا را به خدمتش عرضه کردند فرمود: آنچه را که خداوند به من ارزانی داشته، بهتر از آن است که به شما داده؛ و هدایا را نپذیرفت و اضافه کرد: با لشکری بر شما خواهم تاخت که توان مقابله با آن را ندارید، و شما را به ذلت و خواری خواهم کشید. آنگاه روی به سپاهیان حاضر در مجلس کرده گفت: چه کسی تخت بلقیس را برایم می آورد؟ دیوی بلند بالا و نیرومند گفت: من.

پیش از آنکه تو از جایت برخیزی تخت بلقیس را برایت حاضر می کنم - و حضرت سلیمان را عادت بود که نیم روز در درگاه جلوس می کرد - در این هنگام کسی را که از کتاب (نازل شده در زمانهای سابق) دانشی بود جلو آمد و گفت: من آن را پیش از يك چشم بهم زدنت

حاضر می‌کنم. و حاضر کرد. اینجا بود که سلیمان خدای را بر این همه نعمت سپاس گفت.

می‌گویند این عالم به کتاب، آصف برخیا، وزیر حضرت سلیمان بوده است.

آنگاه سلیمان فرمود: در تخت بلقیس تغییراتی به وجود آورید تا میزان درایت و عقل او را دریابیم. چون بلقیس آمد، از او پرسیدند: آیا این تخت تو است؟ گفت: مثل اینکه خودش است. بعد به او گفتند: وارد کاخ سلطنتی شو. کف راهرو کاخ از شیشه شفاف بود و در زیر آن آب جاری بود. بلقیس گمان آب برد بدین جهت دامن لباس را بالا زد و ساقهایش را نمایان ساخت تا از آن آب بگذرد، که به او گفتند این شیشه شفاف است که زیرش آب قرار دارد. بلقیس بعد از مشاهده اموری که تهیه آن از عهده آدمیان بیرون است ایمان آورده مسلمان شد.

خدای تعالی برای سلیمان چشمه مس مذاب را جاری ساخت و دیوان برای او هر ساختمان بلندی را می‌ساختند، و مجسمه‌هایی را از تنه درختان و همانند آن برایش می‌تراشیدند و ظرفهای بزرگ غذاخوری، و دیگهای عظیم حفره مانند را که - به خاطر عظمتشان - امکان جابجایی آنها نبود می‌ساختند.

روزی سلیمان (ع) بر بام کاخ خویش برآمد و به عصایش تکیه داد و به نظاره کار کارگران اجنه اش که سخت مشغول فعالیت بودند پرداخت. در همین حال خداوند جان او را بگرفت و چند روزی جسد بی روح او تکیه زنان بر عصا، مشرف بر کار دیوان ایستاده بود و دیوان بشدت در کاری که بر عهده شان نهاده شده بود تلاش می‌کردند و هیچ نمی‌دانستند که سلیمان مرده است. این وضعیت همین طور دوام داشت تا زمانی که موربانه عصای چوبین او را تهی کرد و جسد سلیمان از ارتفاع بر زمین افتاد. با سقوط او اجنه و دیوان به مرگ او آگاه شدند، چه، اگر اجنه علم غیب داشتند، پس از مرگ سلیمان حتی لحظه ای هم در آن کارهای طاقت فرسا درنگ نمی‌کردند!

مشهد پنجم، زکریا و یحیی علیهما السلام

اشاره

خداوند سبحان در سوره مریم آیات 1-15 می‌فرماید:

ص: 224

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَهَيْعِص * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا * إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا * قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا
وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا * وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ
اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا * يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا * قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ
بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا * قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ
ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا * فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا * يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا * وَ
حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَرِزْقًا وَكَانَ تَقِيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا * وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

کهیعیص* در این آیات، پروردگار تو از رحمتش بر بنده خاص خود زکریا سخن می گوید* آنگاه که در تنهایی خدای خویش را ندا کرد* گفت:

پروردگارا! استخوان های من سست گردیده و فروغ پیری بر سرم شعله کشیده است (یعنی سفید شدن مو). پروردگارا! من هرگاه که تو را خوانده ام محروم نمانده ام* من از این وارثان کنونی (عموزادگانم) بیمناکم، و زخم از همان ابتدا نازا بوده است. پس مرا فرزندی عطا کن* که از من و از آل یعقوب ارث ببرد، و او را شایسته بگردان* (او را خطاب آمد): ای زکریا! ما تو را به پسری بنام یحیی مژده می دهیم و تا به حال کسی را همنام او قرار نداده ایم* گفت:

پروردگارا! مرا چگونه پسری خواهد بود و حال آنکه زخم از قبل نازا بوده و خودم به کمال پیری رسیده ام* (فرشته) گفت: پروردگارت فرموده است: این کار برای من بسیار آسان است. تو را که پیش از این چیزی نبودی آفریده ام*

گفت: پروردگارا! برایم نشانه ای قرار ده. گفت: نشانه تو این است که سه شب تکلم نتوانی کرد* (زکریا) از محراب خارج شد، و به قومش اشاره کرد که صبح و عصر خدا را تسبیح کنید* ای یحیی! کتاب (تورات) را به قوت فراگیر؛ و او را در کودکی مقام نبوت عطا کردیم* و از جانب خود مهربانی و پاکی به او بخشیدیم، و او پارسا بود* و به پدر و مادرش نیکی می کرد، و ستمگر و سرکش نبود* و درود بر او به روزی که زاده شد، و روزی که بمیرد، و روزی که برای زندگی ابدی برانگیخته شود*

و در سوره آل عمران آیات 38-41 می فرماید:

هٰنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ * فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَوَعْدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ * قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَادْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ

در آنجا بود که زکریا پروردگارش را خواند و گفت: پروردگارا! از جانب خودت به من فرزندی پاک عطا کن که تو دعا را شنوایی* فرشتگان در حالی که او در محراب به نماز ایستاده بود وی را ندا دادند که: خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد که تصدیق کننده است به کلمه ای (مخلوقی) از خدا (مراد حضرت عیسی است) که رهبر، پارسا، و پیامبری از پاکان است* گفت:

پروردگارا! مرا چگونه پسری خواهد بود در حالی که پیری من به حد کمال رسیده و زخم ناز است؟! (فرشته) گفت: اینچنین است. خدا هر چه را که بخواهد انجام می دهد* (زکریا) گفت: پروردگارا! برایم نشانه ای قرار ده. گفت: نشانه تو این است که سه روز قادر به تکلم با مردم نخواهی بود مگر به اشاره؛

پروردگارت را بسیار یاد کن و صبح و شام او را تسبیح گوی*

شرح کلمات

1- اشتعل الرأس شيباً: سپیدی موی سرم فراگیر شده است.

خدای سبحان پیری و سپیدی موی را تشبیه فرموده است به آتش و گسترش آن را در موی تشبیه کرده است به شعله آن.

2- عاقر:

زن نازا.

3- عتياً:

بسیار پیر شده، یا خشکیده و پوك شده.

4- سوياً:

یعنی تو بدون اینکه دچار بیماری شوی و در حالی که صحیح و سالم هستی نمی توانی تکلم کنی.

5- فأوحى اليهم:

به آنها اشاره کرد.

6- خذ الكتاب بقوة:

با تمام نیرو و تورات را بگیر.

7- آتيناك الحكم صبياً:

در حالی که کودکی سه ساله بود او را نبوت دادیم.

8- حنانا:

رحمت و لطف ما بر او.

تفسیر آیات

حضرت زکریا به پیری رسیده بود و استخوانهایش به ضعف و موی سرش به سپیدی گراییده بود که پروردگارش را مخاطب ساخته گفت: من به پیری رسیده ام و زخم نازاست، و

از پایان امر عموزادگانم که پس از من وارثم خواهند شد بیمناکم. پس مرا پسری عطا کن که از من و آل یعقوب ارث ببرد، و او را از شایستگی قرار ده. خداوند دعای زکریا را اجابت فرمود و او را به پسری به نام یحیی که تا آن موقع کسی را به چنین اسمی نخوانده بودند، مژده داد. زکریا گفت: چگونه از من پسری به دنیا خواهد آمد در حالی که پیر و لاغر و خشکیده ام، و زخم نیز نازاست؟! اِلهِی متعال فرمود: این کار برای من سهل و ساده است، تو را که پیش از این وجودی نداشتی آفریده ام. زکریا گفت: پروردگار! حال که چنین است مرا علامت و نشانه ای در این عطیه قرار ده. خدای تعالی فرمود: آن علامت این است که تو در حالی که سلامت هستی مدت سه شب قادر به سخن گفتن نخواهی بود. زکریا در حالی که از محراب عبادتش بیرون می شد به قومش اشاره کرد که خدای را در هر صبح و شام تسبیح گویند.

خداوند به یحیی وحی فرستاد که: ای یحیی! تورات را با همه نیرویت بگیر؛ و به او در حالی که کودکی خردسال بود مقام نبوت و درک مطالب تورات را عطا فرمود.

مشهد ششم، عیسی بن مریم علیهما السلام

اشاره

خداوند سبحان در سوره مریم آیات 16-33 می فرماید:

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ اِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَکَانًا شَرِیْقًا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِیًّا * قَالَتْ اِنِّیْ اَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتَ تَقِیًّا * قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلُ رَبِّکَ لِاَهْبَ لَکَ غُلَامًا زَکِیًّا * قَالَتْ اَتٰی یَکُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَّ لَمْ اَکُ بِعِیًّا * قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلِیَّ هَیِّنٌ وَّ لِنَجْعَلُهٗ اٰیةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِّنَّا وَ کَانَ اَمْرًا مَّقْضٰیًّا * فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَکَانًا قَاصِیًّا * فَاجَاءَهَا الْمَخاضُ اِلٰی جِدْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ یٰ لَیْتَنِیْ مَتَّ قَبْلَ هٰذَا وَ کُنْتُ نَسِیًّا مِّنْسِیًّا * فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا اَلَّا تَحْزَنِیْ قَدْ جَعَلَ رَبُّکَ تَحْتِکَ سَرِیًّا * وَ هُزِیْ اِلَیْکَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تَسَاقِطْ عَلَیْکَ رُطْبًا جَنِیًّا * فَکَلِمٰی وَ اَشْرَبِیْ وَ قَرِّیْ عَیْنًا فَاِمَّا تَرِیْنِ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا فَقُوْلِیْ اِنِّیْ نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُکَلِّمَ الْیَوْمَ اِنْسِیًّا * فَاَتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهٗ قَالُوْا یٰ مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ سِیْئًا فَرِیًّا * یٰ اُخْتِ هٰزُوْنَ مَا کَانَ اَبُوْکَ اَمْرًا سَوْءًا وَ مَا کَانَتِ اُمُّکَ بِعِیًّا * فَاشَارَتْ اِلَیْهِ قَالُوْا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا * قَالَ اِنِّیْ عَبَّدُ اللّٰهَ اٰتَانِی الْکِتَابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا * وَ جَعَلَنِی مُبَارَکًا اَیْنًا مَا کُنْتُ وَ اَوْصَانِی بِالصَّلٰةِ وَ الزَّکٰةِ مَا دُمْتُ حَیًّا * وَ بَرًّا بِوَالِدَتِیْ وَ لَمْ یَجْعَلَنِیْ جَبَّارًا شَقِیًّا * وَ السَّلَامُ عَلٰی یَوْمِ وُلِدْتُ وَ یَوْمِ اَمُوْتُ وَ یَوْمِ اُبْعِثُ حَیًّا

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ اِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَکَانًا شَرِیْقًا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِیًّا * قَالَتْ اِنِّیْ اَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتَ تَقِیًّا * قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلُ رَبِّکَ لِاَهْبَ لَکَ غُلَامًا زَکِیًّا * قَالَتْ اَتٰی یَکُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَّ لَمْ اَکُ بِعِیًّا * قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلِیَّ هَیِّنٌ وَّ لِنَجْعَلُهٗ اٰیةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِّنَّا وَ کَانَ اَمْرًا مَّقْضٰیًّا * فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَکَانًا قَاصِیًّا * فَاجَاءَهَا الْمَخاضُ اِلٰی جِدْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ یٰ لَیْتَنِیْ مَتَّ قَبْلَ هٰذَا وَ کُنْتُ نَسِیًّا مِّنْسِیًّا * فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا اَلَّا تَحْزَنِیْ قَدْ جَعَلَ رَبُّکَ تَحْتِکَ سَرِیًّا * وَ هُزِیْ اِلَیْکَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تَسَاقِطْ عَلَیْکَ رُطْبًا جَنِیًّا * فَکَلِمٰی وَ اَشْرَبِیْ وَ قَرِّیْ عَیْنًا فَاِمَّا تَرِیْنِ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا فَقُوْلِیْ اِنِّیْ نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُکَلِّمَ الْیَوْمَ اِنْسِیًّا * فَاَتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهٗ قَالُوْا یٰ مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ سِیْئًا فَرِیًّا * یٰ اُخْتِ هٰزُوْنَ مَا کَانَ اَبُوْکَ اَمْرًا سَوْءًا وَ مَا کَانَتِ اُمُّکَ بِعِیًّا * فَاشَارَتْ اِلَیْهِ قَالُوْا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا * قَالَ اِنِّیْ عَبَّدُ اللّٰهَ اٰتَانِی الْکِتَابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا * وَ جَعَلَنِی مُبَارَکًا اَیْنًا مَا کُنْتُ وَ اَوْصَانِی بِالصَّلٰةِ وَ الزَّکٰةِ مَا دُمْتُ حَیًّا * وَ بَرًّا بِوَالِدَتِیْ وَ لَمْ یَجْعَلَنِیْ جَبَّارًا شَقِیًّا * وَ السَّلَامُ عَلٰی یَوْمِ وُلِدْتُ وَ یَوْمِ اَمُوْتُ وَ یَوْمِ اُبْعِثُ حَیًّا

در قرآن مریم را یاد کن، آنگاه که از خانواده اش به جایی در قسمت شرق (بیت المقدس) کناره گرفت* و بین خود و آنها پرده ای آویخت. ما

روح خود (روح القدس) را به شکل انسانی (زیبا) نزد او فرستادیم *مریم گفت: من از تو به خدا پناه می برم. باشد که تو پارسا باشی * (روح القدس) گفت: همانا من فرستاده پروردگار توام تا تو را پسر پاکی عطا کنم *مریم گفت: چگونه مرا پسری خواهد بود، حال آنکه انسانی به من دست نزنده، و زناکار هم نبوده ام؟! *فرشته گفت: چنین است؛ پروردگارت فرموده است که این کار برای من بسیار آسان است. ما این پسر را آیتی برای مردمان و رحمتی از جانب خود قرار می دهیم، و این امر حتمی است *مریم به آن پسر حامله شد، و با او در مکانی دور گوشه گرفت *درد زایمان او را به سوی تنه نخلی کشید. (از شدت حزن و اندوه با خود می) گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و فراموش گشته بودم * (كودك) او را از پایین ندا داد که: محزون مباش، پروردگارت در پایین پایت نهری قرار داده است *تنه خرما را به سوی خودت تکان بده، خرمای تازه بر تو خواهد افکند *بخور و بیاشام و مسرور باش، و اگر از آدمیان کسی را دیدی بگو: من برای خدای رحمن نذر روزه سکوت کرده ام و امروز با کسی سخن نخواهم گفت * (مریم، عیسی را در حالی که در آغوش داشت پیش قومش آورد. گفتند: ای مریم! عجب کار منکری کرده ای! *ای خواهر هارون! پدرت

مرد بدی نبود و مادرت هم زناکار نبود* مریم به عیسی اشاره کرد. آنها گفتند:

ما چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟!*(آن طفل به امر خدا به زبان آمد و)گفت: من بنده خدا هستم و او به من کتاب آسمانی داده و مرا شرف نبوت عطا کرده است* و مرا هرکجا که باشم برای جهانیان مبارک کرده است و مرا به نماز و زکات سفارش نموده مادام که زنده ام* و مرا مقرر داشته که به مادرم نیکی کنم و مرا ستمگر و شقی قرار نداده است* و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که بمیرم و روزی که برای زندگانی ابدی آخرت باز برانگیخته شوم*

سرگذشت بنی اسرائیل با عیسی بن مریم علیهما السلام

خداوند سبحان در سوره آل عمران آیات 42-45 می فرماید:

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ يَحْيَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسَّ مِنِّي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرَأُ الْأَكْمَامَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِدْقٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَمَنْ تَقِيْمُ * فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

آنگاه که فرشتگان به مریم گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از خودش،

به نام مسیح پسر مریم بشارت می دهد که او در دنیا و آخرت محترم بوده، از مقربان خداست* و در گهواره با مردم سخن می گوید آنگونه که در سنین بزرگی، و از شایستگان است*(مریم) گفت: پروردگار! چگونه مرا پسری خواهد بود حال آنکه بشری مرا دست زده است. فرشته گفت: (امر خدا) اینگونه است، خدا هر چه بخواهد می آفریند. هنگامی که چیزی را اراده کند، به او می گوید موجود باش، پس همان دم موجود می شود* و خداوند به عیسی کتاب و حکمت، و تورات و انجیل تعلیم فرموده است* و او را به سوی بنی اسرائیل به پیامبری می فرستد (تا بگوید: من از سوی پروردگارتان برای شما معجزه ای آورده ام. من برای شما از گل، مجسمه مرغی می سازم و در آن می دمم تا به اذن خدا پرنده ای شود، و کور مادرزاد و پسر را به اذن خدا شفا می دهم، و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم، و از آنچه می خورید و آنچه را که در خانه هاتان ذخیره می کنید خبر می دهم. این معجزات برای شما دلیلی (بر رسالت من است) اگر مؤمن باشید* توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می کنم، و برخی از آنچه را که بر شما حرام بوده حلال می کنم و نشانه ای از سوی پروردگارتان برای شما آورده ام. پس (ای بنی اسرائیل! از خدا) بترسید و مرا فرمان برید* خدا، پروردگار من و شماست، پس او را پرستش کنید که راه راست همین است* هنگامی که عیسی از ایشان احساس کفر کرد، گفت:

یاران من در راه خدا کیانند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم و به خدا ایمان آورده ایم. گواه باش که ما تسلیم فرمان اویم*

و در سوره صف آیه 6 می فرماید:

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ

و یاد آر هنگامی که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من پیامبر خدا

به سوی شما هستیم و توراتی را که پیش من است تصدیق می کنم، و بشارت می دهم به آمدن پیامبری بعد از من که نامش احمد است. پس چون آن پیامبر (رسول خدا حضرت محمد مصطفی (ص) با معجزات و آیات به سوی خلق آمد، گفتند: این (معجزات و قرآن او) سحری آشکار است*

و در سوره نساء آیات 155-158 می فرماید:

فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا* وَكَفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا* وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا* بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

پس به خاطر پیمان شکنی و کفرشان به آیات خدا، و به ناحق کشتن پیامبران (خدا آنان را به کیفر رسانید) و می گفتند: دل‌های ما پوشیده و مستور است، بلکه خداوند به خاطر کفرشان بر آنها مهر نهاده است که به جز اندکی ایمان نیاوردند* و به خاطر کفرشان، و اینکه به مریم بهتانی عظیم زده اند* و اینکه گفتند: ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم، در صورتی که او را نکشتند و به دارش نکشیدند ولی امر بر آنها مشتبه شد، و کسانی که درباره قتل او اختلاف کردند، از آن در شک و تردید هستند و علمی جز پیروی گمان ندارند؛ و به یقین او را نکشتند* بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد، و خدا عزیز و حکیم است*

شرح کلمات

1- کلمه:

در اینجا به معنای مخلوقی است که خداوند تعالی به کلمه کن (باش) و همانند آن و بدون دخالت دادن اسباب و وسایط عادی آفرینش، او را آفریده است.

ص: 231

2- انتبذت:

کناره گرفت، دور شده به گوشه ای رفت.

3- زکّیّا:

طاهر، پاک شده از هر نوع آلودگی.

4- سریّا:

رود کوچک، نهر آب.

5- جنیّ:

میوه تازه چیده شده.

6- فریّا:

امری شگفت انگیز و ناشناخته.

7- اکمه:

کور مادرزاد.

8- مصدّقا:

از آنجا که بشارت آمدنش در تورات آمده، و آمدنش با همان صفاتی بوده که در تورات آمده پس وجود حضرت رسول مصدّق و تصدیق کننده تورات است.

9- بغیّا:

زن بدکاره ای که به وسیله زناکاری کسب درآمد می کند.

تفسیر آیاتی که گذشت

داستان حضرت عیسی، آخرین پیامبر بنی اسرائیل، و مادرش حضرت مریم در قرآن مجید چنین آمده است:

فرشتگان حضرت مریم را ندا داده و مژده خدا را دایر بر ولادت حضرت مسیح به او رسانیدند دادند که حضرت باری او را به کلمه خودش کن (باش) و بدون وسیله و اسباب مألوف آدمیان می آفریند؛ و او کلام خدا را هم در گهواره و هم در بزرگسالی به مردمان ابلاغ می کند.

حضرت مریم با شنیدن چنین خطابی گفت: بار پروردگارا! من چگونه فرزندی به دنیا می آورم در حالی که انسانی مرا دست نزده است؟

جبرائیل سخن خدا را به وی اینگونه ابلاغ می کند:

خدای تعالی هر چه را که بخواهد بدون اسباب و وسیله ای، تنها با کلمه «کن» می آفریند و آن موجود در همان لحظه آفریده می شود عینا همانگونه که آنها را با اسباب و وسایط آفریده است.

سپس جبرائیل از جلو گردن، در چاک پیراهن مریم دمید و آنچه را که حضرت باری اراده فرموده بود صورت تحقق به خود گرفت و مریم باردار شد.

زمانی که مریم در درون خود وجود جنینی را احساس کرد، به جایی دور از خانواده اش رهسپار شد. درد زایمان او را به جانب تنه درخت خشکیده خرما می کشید، او پشت به آن داد و گفت: ای کاش پیش از این مرده، و نیست و نابود شده بودم؛ که در آن حال از پایین وی عیسی یا جبرائیل ندایش داد که: اندوهگین مباش. خداوند در زیر پایت نهر کوچکی جاری ساخته است. تنه خشک خرما را تکان بده تا خرما می تازه بر تو بریزد. آنگاه از آن خرما بخور و از آن آب بیاشام و شادمان و مسرور باش و چون کسی از مردم را دیدی به او بگو: من برای خدا نذر روزه سکوت کرده ام و ابدا امروز با کسی سخن نمی گویم.

مریم نوزاد را برداشت و نزد قومش برد. آنها چهره درهم کشیده، آن را ناخوش داشتند و گفتند: ای خواهر هارون کاری بسیار پلید و زشت مرتکب شده ای. نه پدرت زناکار بود و نه مادرت بدکاره!

حضرت مریم اشاره به عیسی کرد که با او سخن بگویند، او به شما پاسخ می دهد. گفتند:

ما با نوزاد خوابیده در گهواره چگونه سخن بگوییم؟! که خدای سبحان عیسی را به سخن در آورد و گفت: من بنده خدا هستم، او به من کتاب انجیل داده است، و مرا هرکجا که باشم پیامبری مبارک و معلمی به کارهای خیر و نیکو قرار داده است، و مادام که زنده هستم به برپا داشتن نماز و پرداختن زکات و نیکی در حق مادرم سفارش فرموده است.

خداوند، حضرت عیسی را به رسالت به سوی بنی اسرائیل فرستاد و معجزاتی چند به وی

عطا کرد تا گواهی بر صدق رسالتش باشد.

او با گل صورت مرغی می ساخت و در آن می دمید، که آن مجسمه به اذن خدا مرغی می شد و پروبال می گشود؛ و نیز کور مادرزاد و پیس را به اذن خدا شفا می داد و مرده را به اذن خدا زنده می کرد؛ و از آنچه که در خانه های خود می خوردند و ذخیره می کردند خبر می داد.

در ضمن آنچه را که درباره او، و پیش از وی در تورات آمده بود در او کاملاً صدق می کرد و مطابقت داشت. او همچنین به بعثت حضرت خاتم پیامبران، احمد(ص) خبر می داد.

سرانجام بنی اسرائیل به او ایمان نیاوردند و تکفیرش کردند و گفتند: این سحری واضح و آشکار است.

عاقبت چون عیسی کفر و عنادشان را احساس فرمود گفت: چه کسانی با من دین خدا را یاری خواهند داد؟ حواریون به وی پاسخ دادند: ما یاران خدا خواهیم بود به خداوند ایمان آورده ایم، و تو گواه باش که ما مسلمانیم.

و بدین سان بنی اسرائیل عهد و پیمانی را که با خدا به دست حضرت موسی بسته بودند - مبنی بر اینکه به آنچه در تورات آمده مؤمن باشند و به عیسی و بعد از او به حضرت خاتم پیامبران ایمان آورند - شکستند و راه کفر و عناد در پیش گرفتند.

آنان همچنین به حضرت مریم بهتان و تهمتی بس بزرگ زده گفتند: او از مردی نجار، به نام یوسف حامله شده و عیسی را زاده است!

آنگاه در مقام کشتن و به دار کشیدن عیسی برآمدند که خداوند، همان مرد یهودی را که راهنمای دشمنان به سوی حضرت عیسی شده بود، او را به شکل و قیافه عیسی در آورد و بنی اسرائیل نیز هم او را به دار کشیدند، و چنین پنداشتند که عیسی بن مریم را به دار کشیده اند؛ در حالی که خداوند او را به سوی خود بالا برده بود.

*معنای عصر فترت.

*انبیا و اوصیا در عصر فترت، به غیر از آباء و اجداد پیامبر (ص).

*اخبار نوادگان حضرت اسماعیل وصی حضرت ابراهیم (ع).

*آباء و اجداد پیامبر (ص) که در عصر فترت عهده دار امر تبلیغ بوده اند.

ص: 235

خداوند سبحان در سوره مائده آیه 19 می فرماید:

...قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

...رسول ما آمد تا برای شما حقایق دین را در فاصله زمانی که رسولان نبودند بیان کند، تا نگوید که برای ما بشارت دهنده و انذار کننده ای نیامد. به درستی که رسول بشارت دهنده و انذارکننده بر شما آمد و خدای بر هر چیزی تواناست*

و در سوره یس آیات 1-3 و 6 می فرماید:

یس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ *... * لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ

یس (ای آقا و سرور پیامبران)*قسم به قرآن حکیم*که تو از جمله رسولانی*...*تا بترسانی قومی را که پدرانشان انذار نشده اند، که ایشان غافل و ناآگاهند*

و همانند آن در سوره های قصص آیه 28 و سجده آیه 3 و سبأ آیات 34 و 44 نیز آمده است.

و در سوره شوری آیه 17 می فرماید:

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...

و اینگونه قرآنی عربی (فصیح و گویا) بر تو وحی کردیم تا مردم ام القری (مکه) و مردم پیرامون آن را انذار کنی (از عذاب الهی بترسانی)....

و در سوره سبأ آیه 28 می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

و ما تو را نفرستاده ایم مگر برای همه مردمان: بشارت دهنده و انذارکننده؛ اما بیشتر مردم از این حقیقت آگاه نیستند.

شرح کلمات

1- فتره:

فترت در لغت بمعنای فاصله بین دو محدوده زمانی است. و در اصطلاح اسلامی: فاصله زمانی است که بین دو رسول بشیر و نذیر واقع می شود.

2- أم القری:

شهر مکه مکرمه.

3- کافه:

همگی، تمامی.

امام علی (ع) فرموده است: خداوند رسول گرامی اسلام را در فاصله زمانی بین پیامبران، و به هنگامی فرستاده است که امتها را خواب غفلت در تاریکی جهل، و شکستن احکام الهی که بر زبان پیامبران استوار شده فرا گرفته بود. (1)

تفسیر آیاتی که گذشت

خاتم پیامبران، حضرت محمد مصطفی (ص) در فترت بین پیامبران، و نه فترت انبیاء

ص: 238

1- - شرح نهج البلاغه، نوشته محمد عبده، چاپ چاپخانه الاستقامه مصر (2/69)، خطبه 156. قریب به این مطلب در خطبه 131 نیز آمده است.

به رسالت برانگیخته شده است. چه، خدای تعالی بعد از حضرت عیسی بن مریم (ع) پیامبری بشارت دهنده و انذارکننده (بشارت دهنده به ثواب و پاداش الهی و ترساننده از عذاب خدا بر اثر نافرمانی و گناه) که همراه او آیه و معجزه ای از پروردگارش باشد مبعوث نفرموده است. وضع بر همین منوال بود تا اینکه خداوند، خاتم پیامبران (ص) را بشیر و نذیر، و با معجزه قرآنی برانگیخت، تا اهالی مکه و اطراف آن را به صورت خاص، و دیگر مردمان را بطور عام انذار کند.

توجه به این نکته ضروری است که در طول مدت زمانی بیش از پانصد سال، انبیاء و اوصیاء وجودشان از مردم منقطع نبوده و خداوند انسانها را در این مدت طولانی به حال خود رها نکرده است بلکه تبلیغ کنندگانی را برای دینش، و اوصیایی بر شریعت حضرت عیسی (ع) و دین حنیفیه ابراهیم آماده فرموده است که ما به خواست خدا در مقام بررسی اخبار آن می باشیم.

ص: 239

12 انبياء و اوصياء در عصر فترت به غير از آباء و اجداد پيامبر (ص)

اشاره

ص: 241

در سیره حلبیه- بطور خلاصه- چنین آمده است:

بعد از حضرت اسماعیل هیچ پیامبری در قوم عرب با شریعتی مستقل به رسالت برانگیخته نشده است به جز حضرت محمد(ص). اما «خالد بن سنان» و پس از او «حنظله» به شریعتی مستقل برانگیخته نشده بودند، بلکه به شریعت عیسی(ع) اقرار داشته آن را تبلیغ می کردند. بین حضرت عیسی و حنظله سیصد سال فاصله زمانی بوده است. [\(1\)](#)

از جمله کسانی را که مسعودی و دیگران در فترت بین مسیح و حضرت ختمی مرتبت علیهما الصلاة والسلام نام برده اند: «خالد بن سنان عیسی» است که رسول خدا(ص) درباره او فرموده است: «او نبی بوده که قومش قدر او را ندانستند». و نیز در تواریخ از کسان دیگری بعنوان نبی نام برده شده که بین مسیح و حضرت رسول صلوات الله علیهما قرار داشته اند. [\(2\)](#)

همچنین مجلسی در کتاب بزرگ خود به نام بحار الانوار، اخبار آنان را مفصلاً در باب وقایع بعد از به آسمان رفتن حضرت عیسی(ع) و زمان فترت بعد از او آورده است. [\(3\)](#)

آن پیامبران و اوصیایی که اخبارشان در قرآن کریم و تفاسیر، و سایر منابع و مصادر

ص: 243

1- -سیره حلبیه(21/1)، و تاریخ ابن اثیر چاپ اول مصر(131/1)، و تاریخ الخمیس (199/1).

2- -مروج الذهب مسعودی(78/1)، و تاریخ ابن کثیر(271/2).

3- -بحار الأنوار(345/14).

اسلامی آمده است، کسانی هستند که خداوند برای هدایت و ارشاد مردمان در جزیره العرب و اطراف آن تا عصر اوصیاء حضرت ابراهیم خلیل الرحمن(ع) و بر اساس شریعت اسلام پاك برانگیخته است، و اوصیایی از ایشان بر شریعت حضرت موسی و عیسی(ع) بوده اند.

از جمله اوصیاء شریعت حضرت عیسی(ع) که پیروان حضرتش از او کسب دانش کرده اند، صحابی بزرگوار سلمان فارسی محمدی است که از راهبان آن دین بوده و داستان او بطور خلاصه بشرح زیر می باشد. (1)

در مسند احمد و سیره ابن هشام و دلائل النبوة ابو نعیم، ضمن روایتی درباره سلمان فارسی، داستان این صحابی را با آخرین کس از اوصیاء حضرت عیسی بن مریم(ع) که در عموریه (2) ساکن بوده و سلمان در مصاحبت او به سر می برده است چنین آورده اند:

... به خدمت راهب دیر در عموریه رسیدم و داستان خود را با او در میان نهادم. او گفت:

نزد من بمان. پس من نزد مردی که هدایت و سرپرستی یارانش را بر عهده داشت سکنا گزیدم، تا آنگاه که مرگش فرا رسید. چون در آستانه مرگ قرار گرفت او را گفتم: من با فلانی بودم، او به هنگام مرگ مرا وصیت کرد که به نزد فلان کس بروم، این دومی نیز مرا در حال احتضار به فلانی وصیت نمود، و این سومی مرا به تو وصیت کرد. اینک تو مرا به چه کسی وصیت می کنی، و چه دستور می دهی؟

گفت: آری پسر من! خدا سوگند از مردمان زمانمان کسی را عالم تر و داناتر به دینی که داریم نمی شناسم تا دستور بدهم نزد او بروی، اما تو در زمان پیامبری هستی که بر دین ابراهیم(ع) مبعوث می شود. او در سرزمین عرب قیام می کند و به منطقه ای که بین دو زمین سوخته واقع است و بینشان نخلستانهایی است مهاجرت می کند. او را نشانه هایی است آشکار، از هدایا می خورد اما صدقه نمی خورد، و بین دو کتفش مهر نبوت زده شده است. اگر ت.

ص: 244

1- به اخبار آنان در سیره ابن هشام(1/227) مراجعه کنید.

2- حموی(متوفای سال 626 هجری قمری) در معجم البلدان خود درباره عموریه نوشته است: شهری است از شهرهای روم که معتصم عباسی(در گذشته به سال 227 هجری قمری) آن را در سال 223 گشوده است.

بتوانی که خود را به آن منطقه برسانی چنین کن. آنگاه دیده برهم نهاد و از دنیا برفت... (1).

اینها برخی از اخبار اوصیاء حضرت عیسی (ع) در عصر فترت بود. اما اوصیاء دین حنیف ابراهیم را در قسمتهای آتی بررسی خواهیم کرد. پیش از آن شمه ای از سیره اسماعیل، نخستین شاخه از اوصیاء ابراهیم (ع) را مورد مطالعه قرار می دهیم. سپس تا آنجا که ممکن باشد به خواست خدا سیره اوصیاء از فرزندان او را به شرح خواهیم کشید. ن.

ص: 245

1- - مسند احمد (4/442-443)؛ سیره ابن هشام متوفای سال 213 ه. (1/227)؛ دلائل النبوة نوشته ابو نعیم متوفای سال 430 ه، خبر سلمان.

13 برخی از اخبار حضرت اسماعیل وصی آن حضرت بر شریعت حنیفیه

اشاره

* وصیت ابراهیم به اسماعیل علیهما السلام در مورد پیا داشتن مناسک حج.

* نبوت اسماعیل (ع)، و دعوت نمودن عمالیق و جرهم و قبایل یمن به خداپرستی.

ص: 247

خبر نبوت حضرت اسماعیل علیه السلام در قرآن مجید

خداوند سبحان در سوره مریم آیات 54 و 55 می فرماید:

وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا * وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهٖ مَرْضِيًّا

و یاد کن در کتاب خود شرح حال اسماعیل را که در وعده صادق، و رسول و نبی بود* او خانواده اش را به (اداء) نماز و (دادن) زکات فرمان می داد، و نزد پروردگارش پسندیده بود*

و در سوره نساء آیه 163 می فرماید:

اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلَى نُوْحٍ وَ النَّبِيِّنَّ مِنْ بَعْدِهٖ وَ اَوْحَيْنَا اِلَى اِبْرَاهِيْمَ وَ اِسْمَاعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ وَ الْاَسَدَ بٰطِ وَ عِيْسٰى وَ اَيُّوْبَ وَ يُوْسُفَ وَ هٰرُوْنَ وَ سُلَيْمٰنَ وَ اَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوْرًا

ما به تو وحی کردیم همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و داوود وحی کردیم و به داود زبور هم عطا نمودیم.

نبوت حضرت اسماعیل در دیگر مصادر

حضرت اسماعیل (ع) از زمان پدرش، ابراهیم خلیل الرحمن (ع) در مکه می زیست و در راستای اجرای وصیت پدرش به ادای شعائر حج که قائمه شریعت حنیفیه ابراهیم است

ص: 249

می پرداخت. او تبلیغ رسالت را نیز به شرح ذیل به جا آورد:

1- در تاریخ یعقوبی آمده است:

چون حضرت ابراهیم حج به جای آورد و عزم بازگشت نمود، به پسرش اسماعیل وصیت کرد که در کنار بیت الله الحرام بماند، و مردمان را در ادای حج و مناسکشان راهنما باشد. اسماعیل بعد از پدر، بیت الله الحرام را تعمیر کرد و به ادای مناسک حج پرداخت. (1)

2- در اخبار الزمان آمده است:

خداوند به حضرت اسماعیل وحی فرستاد و او را به سوی عمالیق و جرهم و قبایل یمن فرستاد. اسماعیل آنها را از پرستش بتان نهی کرد. اما فقط عده ای (اندک) به او ایمان آوردند و بیشترشان راه کفر و عناد در پیش گرفتند....

همین خبر، با اختلافی چند در لفظ در مرآة الزمان نیز آمده است. (2)

بدین سان اسماعیل (ع) در سراسر ایام زندگانش به انجام اموری که پدرش ابراهیم (ع) به او وصیت فرموده بود پرداخت تا آن هنگام که درگذشت و در مکه به خاک سپرده شد.

پس از او، برای انجام چنین تکالیفی جانشینان و فرزندان شایسته از نسل او برخاستند؛ و ما به خواست خدا به معرفی برخی از ایشان خواهیم پرداخت. 0.

ص: 250

1- تاریخ یعقوبی (1/221).

2- اخبار الزمان ص 103؛ مرآة الزمان ص 309 و 310.

14 (1) اخبار برخی از اجداد پیامبر (ص)... (2) گسترش بت پرستی در مکه...

اشاره

اخبار برخی از اجداد پیامبر (ص) در عصر فترت عدنان، مضر و دیگران * الیاس بن مضر * کنانه بن خزیمه * کعب بن لوی گسترش بت پرستی در مکه و موضع گیری اجداد پیامبر (ص) در برابر آن * قصی * عبد مناف * هاشم * عبد المطلب * فشرده مبحث خاندان حضرت اسماعیل (ع) * پدر پیامبر (ص): عبد الله و ابو طالب

ص: 251

در کتاب «سبل الهدی» از ابن عباس روایت شده است که گفت:

«ادد» پدر عدنان، مضر، قیس عیلان، تیم، اسد، صَبَه و خزیمه، مسلمان و بر ملت ابراهیم (ع) از دنیا رفته است. (1)

در طبقات ابن سعد نیز آمده است:

پیامبر خدا (ص) فرموده است: مضر را ناسزا نگویند که او مسلمان بوده است. (2)

الیاس بن مضر بن ترار بن محمد بن عدنان

در تاریخ یعقوبی آمده است:

«الیاس بن مضر» مردی شریف و بزرگوار بوده و برتری او بر دیگران آشکار می نمود. او نخستین کسی بود که بر فرزندان اسماعیل به خاطر تغییراتی که در سنتهای پدرانشان ایجاد کرده بودند خرده گرفت، از او کارهای نیکویی سر زد و نسبت به او چنان خشنود بودند که چنان خرسندی را به هیچ یک از فرزندان اسماعیل بعد از «ادد» ابراز نداشته بودند.

ص: 253

-
- 1- سبل الهدی و الرشاد، نوشته محمد بن یوسف شامی، در گذشته به سال 942 هجری قمری، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت، سال 1414 ه ق، صفحه 291؛ و نیز مراجعه کنید به فتح الباری (146/7).
 - 2- طبقات ابن سعد، چاپ اروپا (30/1)؛ و تاریخ یعقوبی (226/1)؛ و کنز العمال (59/12) باب الفضائل، بخش چهارم در فضائل قبایل - مضر، شماره حدیث 33978.

او فرزندان اسماعیل را به رعایت سنتهای پدرانشان بازگردانید، به طوری که تمامی سنتها به حالت اولیه خود بازگشتند. او نخستین کسی است که شتران فربه را برای قربانی خانه خدا اختصاص داد، و نخستین کسی است که پس از وفات حضرت ابراهیم رکن را بنا نهاد. و بدین سبب عرب «الیاس» را بزرگ می داشت...» (1).

در کتاب «سبل الهدی» پس از نقل همه این مطالب می نویسد:

...عرب همان گونه که از لقمان تجلیل می کرد، او را نیز بزرگ و گرامی می داشت. (2)

تمامی اوصیای پیامبران صاحب شریعت این چنین خصوصیات و ویژگی هایی داشته اند، بنابراین «الیاس» از جمله اوصیاء حافظ و نگهبان بر شریعت حنیفیه حضرت ابراهیم (ع) بعد از او بوده است.

کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر

«کنانه» مردی والا و نیکو و بزرگ منزلت بوده، و عرب به خاطر دانش و برتریش به او مراجعه می کردند.

او می گفت: هنگام خروج پیامبری از مکه به نام احمد فرارسیده است که مردم را به خدا و نیکی و بخشش و مکارم اخلاق دعوت می کند. از او پیروی کنید تا بر بزرگواری و عزت شما بیفزاید، و با او دشمنی ننمایید و تکذیب آنچه را که می آورد نکنید که آنچه را او می آورد حق است. (3)

از سخن «کنانه» چنین پیداست که او علم را از وصی پیش از خود - از اوصیاء حضرت ابراهیم (ع) - دریافت داشته است.

ص: 254

1- تاریخ یعقوبی (227/1).

2- سبل الهدی (289/1).

3- سیره حلبیه (16/1)؛ و سبل الهدی (286/1) تا آنجا که می گوید: ... تا بر بزرگواری و عزت شما بیفزاید.

در انساب الاشراف و تاریخ یعقوبی آمده است (و ما سخن انساب الاشراف را می آوریم):

«کعب»، در نزد عرب قدر و منزلتی بزرگ داشت و روز مرگش را به خاطر احترام به او مبدأ تاریخ قرار دادند تا آنگاه که «عام الفیل» پیش آمد و آن را مبدأ گرفتند، و بعد از آن مرگ «عبد المطلب» را تاریخ انتخاب نمودند.

کعب در ایام حج برای مردم خطبه می خواند و می گفت: «ای مردم! بفهمید و بشنوید و بدانید که شب آرام و ساکت است و روز روشن، و آسمان افراشته، و زمین هموار، و ستارگان نشانه هایی هستند که بیهوده آفریده نشده اند که از آن روی گردان شوید. گذشتگان چون آیندگانند، و خانه در پیش رویتان است و یقین به غیر از گمان شماست. به خویشاوندان خود برسید و صلۀ رحم کنید، و پیوندهای ازدواجتان را نگاه دارید و عهد و پیمانهای خود را پاس دارید، و اموالتان را (با تجارت و دادوستد) بارور کنید که مایه جوانمردی و بخشندگی شماست و آنجا که انفاقش بر شما واجب می شود، از آن دریغ نورزید، و این حرم (خانه خدا) را بزرگ شمارید و به آن متمسک شوید زیرا که جایگاه پیامبری است و از آنجا خاتم پیامبران به آیینی که موسی و عیسی آورده اند مبعوث می شود.» آنگاه چنین می سرود:

پس از فترت، آن نبی نگهبان با خبرهای عالمانه و آگاهانه خواهد آمد و در عبارت یعقوبی چنین است:

به ناگاه آن نبی محمد (ص) می آید خبرهای صادقانه و آگاهانه می دهد.

آنگاه کعب می گفت: ای کاش که دعوت و بعثت را درک می کردم. (1)

در کتاب سبل الهدی و الرشاد- با تخلص- چنین آمده است:

ص: 255

1- - انساب الاشراف بلاذری، چاپ مصر، سال 1959 (16/1 و 41)؛ و تاریخ یعقوبی (236/1)، چاپ بیروت، سال 1379 ه؛ و سیره حلبیه (9/1 و 15 و 16)؛ و سیره نبویه در حاشیه حلبیه (9/1).

روز جمعه را روز «عروبه» می نامیدند و کعب نخستین کسی بود که آن را جمعه نام گذاشت. (1)

سپس در دنبال آن همان مطالبی را که آوردیم با تغییراتی جزئی در لفظ آورده است.

آنچه را که در ستایش «کعب» آورده اند، گویای این است که او یکی از «اوصیاء» بعد از حضرت ابراهیم (ع) بوده است. کعب و الیاس دو مصداق بارز از مستجاب شدن دعای حضرت ابراهیم (ع) بودند؛ آنگاه که به درگاه پروردگارش در حق ذریه اش دعا کرد و گفت:

از فرزندان من، امتی تسلیم خود قرار ده.

گسترش بت پرستی در مکه و موضع گیری اجداد پیامبر (ص) در

اشاره

برابر آن

در صفحات پیشین گفتیم که قبیله «جرهم» از «هاجر» اجازه خواستند که در کنار او سکنا گزیده، از آب زمزم بهره مند شوند و هاجر نیز به آنها اجازه داد. بعد از اینکه سالها گذشت و پسرش «اسماعیل» جوانی برومند شد، دختر «مضاض جرهمی» را به ازدواج خود در آورد و از او دارای پسرانی شد.

پس از وفات اسماعیل، پسرش «ثابت» نواده مضاض جرهمی امور را به دست گرفت.

پس از وفات او، جرهم بر امور مکه تسلط یافتند و سرکشی کرده، روی از حق برتافتند.

«قبیله خزاعه» با آنها جنگید و بر ایشان پیروز شد (2) و زمام حکومت مکه را به دست گرفته، تولیت بیت الله الحرام را عهده دار شدند و رفته رفته فرزندان اسماعیل نیز کوچ کردند و در شهرهای مختلف پراکنده شدند مگر برخی از آنان که از جوار خانه خدا دور نگشتند. (3)

سران قبیله خزاعه سالها یکی پس از دیگری حکومت مکه و تولیت امور بیت الله الحرام را در دست داشتند تا آنگاه که «عمر و بن لحي» که ثروتی عظیم و شترانی بسیار داشت و

ص: 256

1- سبل الهدی و الرشاد (278/1).

2- مراجعه کنید به: تاریخ ابن کثیر، چاپ اول (184/2-185).

3- تاریخ یعقوبی (238-222/1).

مردمان بر سر خانه او اطعام می شدند به فرمانروایی نشست. او را نفوذی فراوان بود به طوری که گفتار و رفتارش همچون مقررات شرعی بر ایشان لازم الاجرا گردید. (1)

عمرو بن لحيّ در سفری که به شهرهای شام داشت دیده بود که مردم آن سامان بت می پرستند و چون درباره آن از ایشان سؤال کرده بود به وی پاسخ دادند:

اینها بتهایی هستند که ما آنها را می پرستیم، از آنها طلب باران می کنیم و آنها به ما باران می دهند و از ایشان یاری می جوئیم و یاریمان می دهند. عمرو به آنها گفت: می شود که بتی هم به من بدهید که آن را با خود به سرزمین عرب ببرم، تا مردم آنجا آن را عبادت کنند؟ آنها هم بت «هبل» را به او داده بودند. عمرو این بت را به مکه آورد و فرمان داد تا مردم آن را بزرگ شمرده پرستش کنند. او حتی بتها را در تلبیه حج داخل کرده، چنین می گفت:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمَلِكُهُ وَ مَا مَلِكُ».

یعنی: لبیک خدایا لبیک، تو را شریکی نیست مگر شریکی که از آن تو است، او و هر چه را که دارد از آن تو است.

و منظور او از شریک خدا «بتها» بوده است -نعوذ باللّه من ذلك- او همچنین آیین حنیفیه ابراهیم (ع) را تغییر داد، و خود مقررات دیگری وضع کرد.

مقررات «بحیره و سائبه» از کارهای او است. بحیره شتر ماده ای است که تحت شرایطی شیر او را به بتها و خدایان ساختگی خود تقدیم می کردند. سائبه نیز شتری بوده است که او را ویژه بتها قرار داده از او بارکشی نمی کردند و به کار نمی گرفتند. (2)

بدینسان بت پرستی به سرزمین توحید راه یافت. البته در راستای این انحراف ناپسند تنها به هبل بسنده نشد بلکه مقدار این بتها رو به فزونی نهاد و آنها را بر دیواره کعبه نیز آویختند. عبادت و پرستش این بتها از مکه به دیگر سرزمینهای آباد جزیره العرب و قبایل مختلف منتقل شد. معالم توحید از میان مردم آن سامان پنهان گشت و رو به فراموشی نهاد و شریعت حنیفیه ابراهیم تحریف شد.

ص: 257

1- تاریخ ابن کثیر (187/2).

2- تاریخ ابن کثیر (187/2-189)، و فشرده آن در انساب الاشراف بلاذری (34/1).

پس از بررسی سیره اجداد پیامبر اسلام (ص)، به مطالعه موضوع گیری آنها در برابر بت پرستی می پردازیم.

قصی بن کلاب بن مرّة بن کعب

قبیله خزاعه حکومت مکه و امر خانه خدا را همچنان در دست داشت تا آنگاه که قصی رشد کرد و نیرویی یافت. او قوم پراکنده اش را گرد آورد، و از برادر مادریش «درّاج بن ربیعۀ عدزی» نیز یاری خواست. درّاج با گروهی از قضاعه که توانسته بود فراهم کند به یاریش آمد. سپس همه آنها به جنگ با خزاعه برخاستند و عده زیادی از هر دو طرف کشته شد، تا اینکه سرانجام به حکمیت «عمر و بن عوف کنانی» تن دادند.

عمر و بن عوف به قضاوت نشست و چنین حکم داد که قصی به امر مکه و تولیت خانه خدا بر خزاعه شایسته تر است.

قصی، قبیله خزاعه را از مکه بیرون کرد و حکومت مکه و خدمت به خانه خدا را خود به دست گرفت و قبایل پراکنده قریش را از اطراف و اکناف، از سر کوهها و دره ها گرد آورد و دره های مکه و دیگر زمینهای آن را میان آنها قسمت کرد. به همین مناسبت او را «مجمّع» (گردآورنده) خواندند. شاعری در این مورد گفته است:

ابوکم قصی کان یدعی مجمّعا به جمع الله القبائل من فھر

(پدر شما قصی است که به او مجمّع می گفتند،

خداوند به وسیله او قبایل فھر را گرد هم آورد.)

قصی برای قبایل قریش محلی به نام «دار الندوه» بنا کرد تا در آن گرد آمده در امور مربوط به خودشان با یکدیگر به رایزنی بپردازند. او همچنین خانه کعبه را نیز از بنیان بگونه ای بساخت که کسی پیش از او نساخته بود. (1) قصی بشدت از پرستش بتها، نهی می نمود.

ص: 258

1- در طبقات ابن سعد آمده است:

قصی امر سقاییت (آب رسانی) و رفادت (باری رساندن به حاجیان) را بر عهده قریش نهاده گفت: ای گروه قریش! شما همسایگان خدا، و اهل خانه و حرم او هستید و حجاج میهمانان خدا و زوار خانه اویند، و آنان در تکریم و احترام، سزاوارترین میهمانند.

پس در ایام حج بر ایشان خوراک و آشامیدنی فراهم کنید تا آنگاه که از دیار شما به خانه های خود بازگردند.

قریش نیز فرمان بردند و همه ساله مبلغی را برای مخارج حجاج کنار می گذاشتند و آن را به قصی می دادند. قصی با آن مبالغ، در ایام منی و مکه برای مردمان غذا تهیه می کرد و از چرم حوضهایی می ساخت و آن را پر از آب می کرد و در مکه و منی و عرفات، مردم را آب می داد. این یادگارهای قصی در دوره جاهلیت همچنان در قوم او (قریش) جاری بود تا آنگاه که اسلام آمد، و این سنت همچنان تا به امروز در اسلام باقی و جاری است. (1)

2- در تاریخ یعقوبی آمده است:

قصی، افراد قبایل قریش را پیرامون خانه خدا گرد آورد و چون هنگام حج فرا رسید به قریش گفت:

هنگام حج شده، و هیچ اکرام و احترامی را نزد عرب، برتر از اطعام نمی دانم. پس هر يك از شما مبلغی برای این منظور بپردازد.

آنان چنین کردند و مبالغ زیادی فراهم آمد. هنگامی که نخستین گروه حاجیان رسیدند، او بر سر هر راه از راههای مکه شتری بکشت و در مکه نیز شتری کشت، و موضعی ساخت و در آن خوراک نان و گوشت گذاشت و آب و شیر به تشنگان نوشاند و به طرف خانه (کعبه) رفته و برای آن کلید و آستانه قرار داد. (2)

و در انساب الاشراف آمده است:

ص: 259

1- طبقات ابن سعد، چاپ اروپا (1/41-42).

2- تاریخ یعقوبی (1/239-241)، چاپ بیروت، سال 1379 ه.

قصی گفت: اگر ثروتم همه اینها را بسنده می کرد، بدون کمک شما به انجام آن می پرداختم. (1)

3- در سیره حلیه بطور خلاصه چنین آمده است:

چون گاه حج فرا رسید، قصی به قریشیان گفت:

هنگام حج فرا رسیده است و عرب آنچه را که انجام داده اید شنیده است، و آنان برای شما احترامی قائلند، و من هیچ اکرام و احترامی را نزد عرب برتر از اطعام نمی دانم. پس هر کدام از شما برای این کار مبلغی بپردازد.

آنان چنین کردند و مبالغ زیادی فراهم شد. هنگامی که نخستین گروه حاجیان رسیدند، او بر سر هر راه از راههای مکه شتری بکشت و در مکه نیز شتری کشت و آبگوشته آماده کرد و آب شیرین شده به آب میوه، و شیر به حاجیان نوشاند.

قصی نخستین کسی است که در «مزدلفه» آتش افروخت تا شب هنگام مردمان به گاه خروج از عرفه آن را ببینند. او تمام مفاخر مکه را در اختیار خود گرفت و سقایت، کمک به حجاج، کلیدداری کعبه، مجلس شورا یا دار الندوه، پرچمداری و فرماندهی را از آن خود کرد.

«عبد الدار» بزرگترین اولاد قصی بود، و «عبد مناف» شریف ترین آنها. او شرافت را در همان زمان پدرش (قصی) از آن خود کرده بود و آوازه شرافت او همه جا پیچیده بود، رتبه برادرش «مطلب» نیز در علو مقام بعد از او بود و مردم به آن دو برادر «بدران» می گفتند.

قریش عبد مناف را به خاطر کثرت جود و بخشندگیش فیاض لقب داده بودند.

قصی به پسرش عبد الدار گفت:

پسرم! به خدا سوگند که تو را همپایه برادرانت عبد مناف و مطلب قرار خواهم داد، اگر چه از نظر علو رتبت و مقام بر تو برتری دارند.

هیچ مردی داخل کعبه نمی شود مگر اینکه تو آن را برایش باز کنی، تو پرده دار کعبه خواهی بود).

ص: 260

هیچ پرچمی برای جنگ کردن قریشیان بسته نمی شود مگر اینکه تو اجازه دهی، تو پرچمدار قریشی.

هیچ مردی در مکه آبی نمی آشامد مگر اینکه تو اش بنوشانی، منصب سقایت از آن توست.

هیچ کس در ایام حج چیزی نمی خورد مگر از طعام تو، تو میزبان حاجیانی.

هیچ کاری را قریش به قطعیت نمی رساند مگر در خانه تو، تو مسئول دار الندوة هستی.

هیچ کس به فرماندهی این قوم نمی رسد مگر تو، تو رهبر این قوم هستی.

و همه این افتخارات از آن قصی بوده است.

قصی را چون زمان وفات فرا رسید به فرزندانش گفت: از شراب بپرهیزید. (1)

در مباحث پیشین دو ویژگی برجسته و آشکار در سنت حضرت ابراهیم را که به شرح ذیل است بررسی نمودیم:

1- تعمیر بیت الله الحرام و فراخوانش به انجام حج و اقامه شعائر آن.

2- توجهش به اطعام و تکریم میهمان.

ما این دو خصالت را در قصی ذریه آن حضرت- و آنان که بعد از این اخبارشان می آید- آشکارا می بینیم که به انجام هر دوی آنها اقدام کرده اند.

اوصیاء پیامبران و انبیاء در زنده کردن سنن پیامبری که وظیفه دار نگهداشتن شریعت او و تبلیغ آن به مردمان می باشند چنین هستند.

اما اینکه قصی نام دو فرزندش را «عبد مناف و عبد العزی» نهاده، مطلبی است که به خواست خدا آنجا که در سیره و روش «عبد المطلب» سخن می گوئیم، به آن خواهیم پرداخت. ت.

ص: 261

1- -سیره حلبیه (13/1) که برخی از آنها در حاشیه آن، در سیره نبویه نوشته زینی دحلان آمده است.

در تاریخ یعقوبی آمده است:

قصی درگذشت و در «حجون» به خاک سپرده شد. پس از او «عبد مناف» پسر وی، زمام امور را به دست گرفت و ریاست یافت، و قدر و منزلتش بالا گرفت و بر شرف و مکانتش بیفزود. (1)

عبد مناف بن قصی

در سیره حلبیه و نبویه آمده است:

نامش «مغیره» بوده، و نوشته ای در «حجر» بدست آمده که در آن نوشته شده بود: مغیره فرزند قصی، قریش را به رعایت تقوای خدای جل و علا، و صله رحم سفارش کرده است. (2)

و در تاریخ یعقوبی آمده است:

(بعد از قصی) ریاست به «عبد مناف بن قصی» رسید، قدر و منزلتش بالا گرفت و بر شرف و افتخارش بیفزود.

هاشم بن عبد مناف

نام هاشم فرزند عبد مناف «عمر و العلی» بوده است.

1- در طبقات ابن سعد، و تاریخ یعقوبی به طور فشرده آمده است:

هاشم بعد از پدرش شرف و مکانت یافت و نام و آوازه اش بالا گرفت، و قریش موافقت کرد که ریاست و سقایت و رفادت در اختیار «هاشم بن عبد مناف» باشد. هاشم به هنگام برگزاری مراسم حج در میان قریش بر می خاست و می گفت:

ای قریشیان! شما همسایگان خدا و اهل خانه محترم خدایید. در این موسم زوار خدا بر

ص: 262

1- تاریخ یعقوبی (241/1). اینکه درباره جرهم و خزاعه و قصی به تفصیل سخن گفته ایم به خاطر این است که بدانیم دین حنیفیه ابراهیم را کسانی تغییر داده اند که از فرزندان ابراهیم و اسماعیل (ع) نبوده اند.

2- سیره حلبیه (7/1)؛ و سیره نبویه (17/1)؛ و سبل الهدی (274/1).

شما وارد می شوند تا حرمت خانه او را بزرگ شمارند. آنها میهمانان خدایند، و سزاوارترین میهمانان به گرامیداشت، میهمانان خدایند. خداوند شما را برای این کار برگزیده و شما را بدان سبب بزرگ داشته است و خدا همسایگی شما را بهتر از هر همسایه ای برای همسایه اش نگه داشته است. اینک شما میهمانان و زائرین او را گرامی بدارید، که آنها ژولیده موی و غبارآلود از هر شهر و دیاری سوار بر شترانی که از لاغری همچون چوبه های تیر هستند از راه می رسند، در حالی که خسته و بدبو و کثیف و ناشسته و دارایی از دست داده هستند. پس به پذیرایی آنها برخیزید، و از بی نوایی و درماندگیشان برهانید.

قریش همگی به انجام آن امور بر می خاستند.

هاشم مال بسیار بر می گرفت و دستور می داد حوضهایی از پوست ساخته در محل زمزم قرار می دادند، سپس از چاههای آبی که در مکه وجود داشت آن را پر می کردند و حاجیان از آنها می نوشیدند. او در مکه و منی و عرفه و مشعر به مردمان غذا می داد، و نان و گوشت و روغن و آرد برایشان تهیه می کرد و برای آنها آب را تا منی حمل می کرد که بیاشامند؛ تا آنگاه که حاجیان از منی پراکنده شده به شهرهای خود بازمی گشتند. (1)

2- در کتابهای سیره حلبیه و نبویه آمده است:

هاشم چون هلال ماه ذی الحجه پدیدار می شد، صبحگاهان بر می خاست و از طرف در، پشت به دیوار کعبه می داد و در خطبه اش می گفت:

ای گروه قریش! شما سروران عریید، و از همه خوشنامتر، و داناتر، و از همه تیره ها شریفتر، و از لحاظ رحم نزدیکترین عرب ها به عرب هستید.

ای گروه قریش! شما همسایگان خانه خدای تعالی هستید. خداوند شما را به ولایت خود گرامی داشته و همسایگی خود را بعد از فرزندان اسماعیل ویژه شما گردانیده است.

اینک زائران خدا که خانه او را بزرگ می دارند به نزد شما می آیند. آنها میهمانان اویند و سزاوارترین کس برای گرامیداشت میهمانان خدا شماست. پس میهمانان و زائران او رام.

ص: 263

گرامی بدارید که آنها ژولیده موی و غبارآلود از هر شهر و دیاری سوار بر شترانی که از لاغری همچون چوبه های تیر هستند از راه می رسند؛ پس گرامی بدارید میهمان و زائران خانه او را. به خدای این کعبه سوگند اگر مرا مالی بود که همه آنها را کفایت می کرد، از شما کمک نمی خواستم. من اینک از مال پاك حلالم که در آن رحمی قطع نشده و مالی به ستم گرفته نشده و حرامی در آن وارد نگردیده است (مقداری برای صرف در این امور) کنار می گذارم، و هر که از شما بخواهد چنین کند انجام دهد. از شما به حرمت این خانه می خواهم که مردی از شما برای گرامیداشت زوار بیت الله و تقویت ایشان، از مالش به جز پاك و حلال آن را جدا نکند؛ از آن دیناری به ستم گرفته نشده باشد و رحمی با آن قطع نشده و به زور مالی از کسی نگرفته باشد.

آنها هم فرمان برده دقت می کردند، و از مال خود حلال آن را جدا نموده، در «دار الندوه» قرار می دادند. (1)

3- در انساب الاشراف، و سیره ابن هشام، و المحبر آمده است (و ما سخن انساب الاشراف را می آوریم):

در یکی از سالها قریش را قحطی فرا گرفت و اموالشان از بین رفت، و بی نوایی و تنگدستی همه را فراگیر شد. این خبر به هاشم - که در شام در ناحیه غزه (2) به تجارت رفته بود - رسید. هاشم فرمان داد تا کعک (نان روغنی) و نان ساده تهیه کنند. با اجرای دستور او مقدار زیادی از این چیزها فراهم شد. سپس آنها را در جواله هایی قرار داده، بر شتران بار کرد و به جانب مکه رهسپار گردید. چون به مکه رسید، دستور داد تا آنها را ترید کردند، و شترهایی را که با خود آورده بود کشتند و اهالی مکه را سیر کرد و از گرسنگی برهانید.

عبد الله بن زبیری، از این قحطی که مکیان را به سختی و مشقت انداخته بود چنین یاد کرده است: (3).

ص: 264

1- سیره حلبیه (6/1)، و سیره نبویه (19/1).

2- غزه شهری است در انتهای شام به سوی مصر؛ معجم البلدان.

3- انساب الاشراف (58/1)؛ و سیره ابن هشام (147/1)؛ و المحبر تألیف ابن حبیب (ص 146).

عمرو العلی هشم الثرید لقومه و رجال مکه مسنتون عجاف

و هو الذي سنّ الرحيل لقومه رحل الشتاء و رحلة الأضياف

«عمرو العلی» برای قومش آبگوشت ساخت در حالی که مردان مکه به قحطی دچار شده بودند او سنت تجارت کاروانی برای قومش نهاد کاروان زمستانی و کاروان تابستانی را» در همان سال، قحطی همه مردم مکه را بگرفت و هاشم با آنچه که کرد در مدتی محدود به فریادشان رسید. اما بعد از آن تاریخ در میان مکیان مردمانی بودند که در برابر گرسنگی هیچ چاره ای نداشتند جز اینکه «اعتقاد» کنند؛ و «اعتقاد» این بوده که همه افراد خانواده به صحرا می رفتند و در سایه ای در انتظار مرگ می نشستند، تا یکی بعد از دیگری از گرسنگی بمیرند و کسی از آن خانواده باقی نماند.

هاشم بن عبد مناف به چاره سازی این کار خلاف چندش آور برآمد طوری که بعد از آن کسی در مکه یافت نمی شد که ناگزیر به «اعتقاد» باشد. داستان از این قرار بود:

چاره اندیشی هاشم در امر «اعتقاد»

قرطبی از ابن عباس روایتی آورده که خلاصه آن از این قرار است:

قریش را عادت چنان بود که هرگاه یکی از آنها چنان به گرسنگی مبتلا می شد که راه چاره برایش باقی نمی ماند، خود و خانواده اش به محلی معروف می رفتند و خیمه ای در آنجا برپا کرده، در آن می ماندند تا همگی می مردند.

این وضع تا زمان «عمرو بن عبد مناف» که در زمان خودش آقا و سرور قوم بود ادامه داشت. عمرو پسری داشت بنام «اسد» و او با پسری از قبیله بنی مخزوم دوست بود که با وی همبازی بود و خیلی هم دوستش داشت. روزی دوست اسد به او گفت: ما فردا «اعتقاد» می کنیم. معنای دردناک این سخن این بود که: ما دسته جمعی به صحرا می رویم و در زیر یک چادر جمع می شویم تا یکی پس از دیگری بمیریم.

اسد با شنیدن این سخن گریان به نزد مادرش رفت و آنچه را که دوستش گفته بود به

مادر گفت. مادر اسد هم برای آنها مقداری پیه و آرد فرستاد، و آنها چند روزی را با آن سر کردند. بعد از مدتی دوباره دوست اسد نزد او آمد و گفت: ما فردا اعتقاد می کنیم. اسد این بار هم گریان به نزد پدرش رفت و داستان دوستش را به او گفت. این خبر بر عمرو بن عبد مناف گران آمد بنابراین قریش را - که از او فرمان می بردند - فرا خواند و میانشان به خطبه برخاست و گفت:

شما دست به کاری زدید که تعداد خود را کم کرده در حالی که جمعیت قبایل عرب افزون می گردد، و به خواری شما و عزت عرب منجر می شود. شما اهل حرم خدای عزّ و جلّ و گرامی ترین فرزندان آدم هستید، و مردم پیرو شما بوده گوش به فرمانتان دارند. و نزدیک است که این اعتقاد شما را هلاک کرده و از بین ببرد.

قریشیان گفتند: ما منتظر فرمان تو هستیم.

هاشم گفت: نخست به این مرد (یعنی پدر دوست اسد) پردازید و نگذارید که اعتقاد کند.

آنها فرمان بردند و چنان کردند. (1)

آنگاه تیره های مختلف قریش را به دو سفر تجارتي واداشت: زمستان را به سوی یمن و تابستان را به سوی شام، و مقرر داشت که ثروتمند، سودی را که بدست می آورد با فقیر تقسیم کند؛ تا آنجا که فقیرشان همپایه توانگرشان گردید. این وضع همچنان ادامه داشت تا اسلام آمد. به این ترتیب در عرب تیره ای از لحاظ ثروت و عزت به پای قریش نمی رسید که شاعرشان گفته است:

و الخالطون فقیرهم بغنیهم حتی یصیر فقیرهم کالکافی

«فقیر و ثروتمندشان با یکدیگر آنچنان در آمیخته اند که فقیرشان همچون اشخاص دارا و بی نیاز گشته است.»

این وضع تا آنگاه که خداوند پیامبرش حضرت محمد (ص) را به رسالت برانگیخت ادامه داشت. د.

ص: 266

1- به لغت «عقد» در لسان العرب، و نیز تفسیر قرطبی (204/20) مراجعه شود.

بلاذری در کتاب انساب الاشراف خود، چگونگی به حرکت درآوردن این دو کاروان تجارتی قریش را به وسیله هاشم چنین آورده است:

هاشم بن عبد مناف مبتکر سفر تجارتی قریش، و نخستین بنیانگذار آن است و داستان آن از این قرار است:

هاشم ابتدا برای عزیمت کاروان تجارتی قریش از پادشاهان شام تضمین امنیت گرفت که بازرگانان قریش با امنیت خاطر باشند. آنگاه برادرش «عبد شمس» از فرمانروای حبشه چنین امنیتی را برای بازرگانان خود که به آنجا کالا می بردند دریافت کرد، و «مطلب بن عبد مناف» از پادشاهان یمن، و «نوفل بن عبد مناف» از فرمانروایان عراق چنین پیمان امنیتی را اخذ کردند. به این ترتیب در طی دو سفر تجارتی، در زمستان به سوی یمن و حبشه و عراق و در تابستان به سوی شام عزیمت می کردند. (1)

خداوند در این باره، در سوره قریش چنین می فرماید:

لَا يَلَافُ قُرَيْشٌ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ * فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

برای انس و الفت قریش * الفت آنها در سفر زمستان و تابستانی * پس (به شکرانه این دوستی) پروردگار این خانه را بپرستند * آنکه از گرسنگی شدید رهانید و خوراکشان داد، و از ترس بزرگ ایمنشان ساخت.

عرب به خاطر کسب افتخار و خوشنامی در مجتمع عربی، در امر رسیدگی به میهمان و اکرام و اطعام او بر یکدیگر پیشی می گرفتند، و چه بسا مالی را که در این راه به مصرف می رسانیدند از راه چپاول و غارت و غصب و ربا و قمار و از این قبیل بدست آمده بود. اما هاشم به چنین مالی رضا نمی داد.

نیز می دانیم که او می خواست تا اتفاق، برای جلب رضای خدای متعال باشد و به خاطر آن بود که گرسنگان سال قحط و گرانی را سیر می کرد و کاروان تجارتی را به کاروان حمل خوراک بر شتران تبدیل کرده، در مکه همان شترانی که کالاهای تجاری او را حمل).

ص: 267

می کردند سر برید و از همانها برای اهالی مکه غذا تهیه کرد. مهمتر از آن اینکه او مسأله اعتقاد را برای همیشه در میان قومش ریشه کن نمود، و از آن مهمتر کاروانهای تجاری برای قریش ترتیب داد و به اماکن آباد و معمور گسیل داشت. از آنجا که حرکت قوافل تجاری در جزیره العرب در غیر ماههای حرام، به خاطر غارت و چپاول قبایل مختلف عرب غیر ممکن بود (زیرا که آنها عادت کرده بودند به هر جنبنده و مالی حمله برند و دست به غارت و چپاول بزنند) بنابراین هاشم و برادرانش پیمانهای از پادشاهان شام و ایران و حبشه و سران قبایل عربی که کاروانهای تجاری از سرزمینهای آنان رد می شد گرفتند. بدین ترتیب آنان در تابستان به سرزمینهای شام و ایران، و در زمستان به یمن و آفریقا سفرهای تجاری انجام می دادند. چنین ابتکاری در عرب و غیر عرب سابقه نداشت. حتی حاتم، آن جوانمرد سخاوتمند و بخشنده، و غیر او کسی که جود و سخاوتمندیش بیشتر یا کمتر باشد به چنین کاری دست نزده بود.

هاشم بن عبد مناف با این کارهایش سرآمد قومش در امر معاش و معاد ایشان بود، همانگونه که خداوند پیامبرانی را برای هدایت مردم در امر معاش و معادشان برمی گزیند.

او توانست اهالی مکه را در زمان خودش و بعد از خودش ثروتمندترین مردم عرب کند.

عبد المطلب بن هاشم

1- در کتابهای سیره ابن هشام و تاریخ طبری- به اختصار- چنین آمده است:

مادر «عبد المطلب» او را به خاطر موی سپیدی که در سر داشت، «شبیبه» نامیده بود.

ولی زمانی که عمویش «مطلب» به مدینه رفته بود و او را از مادرش گرفته به مکه آورد، چون وی را پشت خودش بر شتر نشانده بود. قریش که او را دیدند، پنداشتند که آن کودک برده مطلب است، این بود که او را «عبد المطلب» نام نهادند (1)، و همین نام، جای نام اصلی او

ص: 268

1- به شرح حال عبد المطلب در سیره ابن هشام (1/145)؛ و تاریخ طبری (2/335-336)، چاپ بیروت، دار الفکر، مراجعه شود. ضمناً طی شعری عبد المطلب را شبیه الحمد گفته اند، همانطور که در صفحه 296 خواهیم دید.

را گرفت.

از همین جا می توان چنین استنباط کرد که نامگذاری برخی از آباء و اجداد پیامبر خدا (ص) اینچنین صورت گرفته باشد مانند «هاشم» به معنای تریدکننده که این نام به خاطر ترید درست کردن او و ساختن آبگوشت برای بینوایان قومش در مکه در سال قحطی به او داده شده است؛ و نام اصلی او که «عمرو العلاء» بوده به دست فراموشی سپرده شده (1)؛ و یا نام «عبد مناف»، مغیره بوده که قریش او را عبد مناف نامیده است (2) و یا قصی را مجمّع می خواندند زیرا که او قریش را در مکه گرد آورده بود (3).

2- در طبقات ابن سعد آمده است:

عبد المطلب از لحاظ چهره زیباترین، و از نظر جسمی خوش هیكل ترین، و از نظر حلم و بردباری صبورترین، و از لحاظ جود و بخشش کریمترین قریشیان بود.

او دورترین مردم بود نسبت به هر امری که موجب بدنامی و فساد مردان می شود او مردی سخت خداپرست بود و ستمگری و کارهای پلید را بسیار ناپسند می شمرد. هیچ پادشاهی نبود که او را ببیند و گرامیش ندارد و خواسته اش را برآورده نسازد. او تا زنده بود آقا و سید قریش بود. (4)

3- در مروج الذهب آمده است:

عبد المطلب بن هاشم مردی خداشناس و مقّر به یکتاپرستی، و به وعده روز جزا معترف بود و آداب و رسوم غلط اجتماعی را رها کرده بود. او نخستین کسی بود که در مکه آب گوارا به مردم نوشانید. (5)

ص: 269

1- -مراجعه شود به شرح حالشان که پیش از این آمده است.

2- -مراجعه شود به شرح حالشان که پیش از این آمده است.

3- -مراجعه شود به شرح حالشان که پیش از این آمده است.

4- -طبقات ابن سعد، چاپ اروپا (50/1-51).

5- -مروج الذهب (103/2-104).

در تاریخ طبری و سیره ابن هشام (که ما این سخن را از همین مأخذ می آوریم) از ابن اسحاق از امام علی (ع) روایت کرده که فرمود:

عبد المطلب گفت:

من در حجر خوابیده بودم که در آن عوالم یکی بر سر من آمد و گفت: طیبه (1) را حفر کن.

پرسیدم: طیبه چیست؟ و موضوع از خاطر من رفت. روز دیگر باز در همان جا خوابیده بودم که همان کس آمد و گفت: چاه را بکن.

گفتم: کدام چاه؟

و مطلب از خاطر من رفت. چون روز دیگر باز در همان محل به خواب رفتم، باز همان کس آمد و گفت: مضمونه (2) را حفر کن!

پرسیدم: مضمونه چیست؟

و او رفت. چون روز دیگر باز در همان جا خوابیده بودم همان کس آمد و گفت: زمزم را حفر کن.

پرسیدم: زمزم چیست؟

گفت: چاهی که آبش هرگز تمام نشود و به آخر نرسد و کم آب نگردد و تو آن را به حاجیان بنوشانی. محل آن بین خون و سرگین است

(3)، آنجا که کلاغ منقار قرمز منقار بر

ص: 270

1- - طاب طیبه: پاکیزه گشت و نکو شد و لذیذ گردید.

2- - الضنّ و الضنّة: چیزی که درباره آن بخل می ورزند و آن را نمی دهند. به زمزم مضمونه گفته می شود زیرا از اینکه کسی غیر از افراد

مؤمن از آن بنوشد بخل می ورزند، و انسان منافق از آن سیراب نگردد. مضمونه: چیز گرانبها و با ارزش.

3- - بین خون و سرگین محلی بوده است که در آنجا برای خدای خود قربانی، ذبح می کرده اند و در نزدیکی آنجا نیز لانه مورچگان قرار

داشته است. به هنگام صبح، عبد المطلب، به سوی خانه خدا رفت. در آن حال کلاغی با منقار قرمز بر زمین نشست و همانجای نشستن

خود را نوک زد. بدین وسیله عبد المطلب مکان چاه زمزم را شناخت.

زمین زند، نزدیک لانه مورچگان.

ابن اسحاق در ادامه می گوید:

چون مأموریت کلاغ بر عبد المطلب معلوم گردید و به محل چاه راهنمایی شد و دریافت که مطلب درست است، صبح دیگر کلنگی برگرفت و پسرش حارث را که در آن موقع جز او پسر دیگری نداشت با خود برد و شروع به کندن زمین کرد. هنگامی که حلقه چاه نمایان گردید، عبد المطلب تکبیر گفت، و قریشیان دریافتند که او به خواسته اش رسیده، لذا به نزد او رفته گفتند: ای عبد المطلب! این چاه از آن پدر ما اسماعیل است و ما هم در آن حقی داریم، ما را در آن شریک خود بگردان.

عبد المطلب گفت: من چنین کاری نمی کنم، این چاه تنها ویژه من است و در میان شما تنها به من داده شده است.

گفتند: آن را با ما تقسیم کن وگرنه ما دست از تو بر نمی داریم تا بر سر آن با تو درگیر شویم.

عبد المطلب گفت: حال که چنین است بین من و خودتان حکمی به میل خود انتخاب کنید تا میان ما داوری کند.

گفتند: کاهنه بنی سعد هذیم (1).

گفت: خوب است.

این کاهنه در بلندیهای شام سکونت داشت. پس از انتخاب او، عبد المطلب با تنی چند از بستگانش از فرزندان عبد مناف، و نیز چند نفری از قبایل دیگر قریش سوار شده روی به راه نهادند.

راوی می گوید: عبور آنها از سرزمین بی آب و علف و کویر بود. چون مقداری در آن کویر بین حجاز و شام پیش رفتند، آبی که عبد المطلب و همراهانش به همراه داشتند تمامد.

ص: 271

1- نام آن کاهنه در تاریخ طبری چنین است، اما در باقی منابع «سعد بن هذیم» را نام او عنوان کرده اند. این نام غلط است و تحریف شده زیرا هذیم پدر کاهنه نبوده بلکه بعد از پدرش سرپرستی او را بر عهده گرفته است لذا کاهنه همراه با نام هذیم معرفی می شود.

شد و تشنگی سخت بر آنها روی آورد تا جایی که یقین به مرگ کردند. آنان از قبایل قریش آب خواستند تا تشنگی فروشانند اما از دادن آب به ایشان خودداری کرده گفتند:

ما در کویر گرفتاریم و از آن چه که بر سر شما آمده است، بر جان خود می ترسیم.

عبدالمطلب چون ناجوانمردی همراهان قریشی را دید، بر جان خود و یارانش بیمناک گردید و به یاران گفت: شما چه صلاح می دانید؟

گفتند: رأی ما تابع رأی تو است، دستور بده تا فرمان بریم.

عبدالمطلب گفت: رأی من این است که هر کدام از ما اکنون که نیرویی داریم گودالی برای خود حفر کنیم و هرگاه یکی از ما جان داد، دیگران او را در گودالش سرازیر کنند رویش خاک بریزند تا آنگاه که فقط يك تن باقی بماند که در آن صورت ضایع شدن يك تن ساده تر از ضایع شدن جمعی است.

یاران عبدالمطلب گفتند: دستور بجا و خوب است.

سپس آنها هر کدام گودالی برای خود حفر نمود و بر لب آن قرار گرفته، همگی مرگ از تشنگی را به انتظار نشستند. پس از زمانی عبدالمطلب یاران را مخاطب ساخته گفت: به خدا سوگند که ما بر خود روانی داریم که به خاطر عجز و ناتوانی به دست خود اینچنین خویشتن را به هلاکت اندازیم. از خدا دور نیست که در جایی از این سرزمین به ما آب ارزانی فرماید. برخیزید و حرکت کنید.

یاران فرمان بردند و حرکت کردند، تا آنگاه که همگی، از افراد قبیله قریش که با آنها بودند پیش افتادند و قریشیان آنها را نظاره می کردند که چه خواهند کرد. عبدالمطلب به شترش رسید و بر آن سوار شد، همین که آن حیوان را حرکت داد از زیر پای شتر چشمه آب گوارایی جوشیدن گرفت. عبدالمطلب تکبیر گفت و یارانش نیز تکبیر گفتند. سپس پیاده شده خود و یارانش از آب نوشیدند و مشکهای خود را نیز پر از آب کردند.

عبدالمطلب سپس افراد قبایل قریش را فرا خواند و گفت: به کنار آب بیایید که خداوند ما را سقایت کرده است.

آنها پیش آمده آب نوشیدند و ظرفهایشان را هم پر کردند و آنگاه گفتند: ای

عبد المطلب! خداوند به سود تو بر ما حکم کرد، به خدا قسم که ما در امر زمزم هرگز با تو مخاصمه نخواهیم کرد. آن کس که در این بیابان کویر تو را چنین آبی داد، هم او زمزم را به تو داده است. سرافراز و پیروز به سوی آن بازگرد.

عبد المطلب با همراهانش بازگشت و به نزد آن زن کاهن رفتند و او را به حال خود واگذار کردند.

ابن اسحاق می گوید:

این چیزی است که از سخن علی بن ابی طالب رضی الله عنه در امر زمزم به من رسیده است. (1)

یعقوبی نوشته است:

هنگامی که ابرهه پادشاه حبشه به قصد انهدام کعبه با فیل سواران خود به مکه آمد، قریش بر سر کوهها بگریخت. عبد المطلب به آنان گفت: کاش جمع و همدست می شدیم و این سپاه را از خانه خدا دور می کردیم.

آنها گفتند: ما را گریزی در برابر آن نیست.

بنابراین عبد المطلب در حرم باقی ماند و گفت: من از خانه خدا بیرون نمی روم و به غیر خدا پناه نمی برم.

سپاهیان ابرهه شترهای عبد المطلب را گرفتند. عبد المطلب به نزد ابرهه رفت. هنگامی که اجازه ورود خواست، به ابرهه گفتند سید و سرور عرب، و بزرگ قریش و شریف مردم نزد تو آمده است. بر او وارد شد، ابرهه او را تجلیل نمود و به خاطر جمال و کمال و شرفی که در او مشاهده کرد وی در دلش جای گرفت، و به مترجمش گفت: به او بگو هر چه می خواهی، درخواست کن. عبد المطلب گفت: شترانم را که یارانت گرفته اند می خواهم.

ابرهه گفت: تو را که دیدم، مردی جلیل القدر و بزرگوارت پنداشتم، و تو در حالی که می بینی من برای درهم شکستن بزرگواری و شرافت تو آمده ام از من نمی خواهی که بازگردم و کعبه را به حال خود گذارم، و درباره شترانت با من سخن می گویی؟!.

ص: 273

1- - سیره ابن هشام (154/1-156)، چاپ چاپخانه حجازی، قاهره، سال 1356 ه.

عبد المطلب گفت: من صاحب و مالک این شترانم، و برای این خانه که پنداشته ای می توانی خرابش کنی نیز پروردگاری است که تو را از این کار باز می دارد. ابرهه شتران عبد المطلب را پس داد، از سخنان او ترسی به دلش راه یافت.

عبد المطلب چون از نزد ابرهه بازگشت، پسران و همراهانش را گرد آورده به در کعبه رفت و به آن آویخت و گفت:

لهم ان تعف فانهم عيالك... (1)

يا رب ان العبد يمنع رحله فامنع رحالك

لا يغلبن صليهم و محالهم ابداء محالك

«ابرهه قصد نابودی ما را کرده است. خداوند! اگر آنها را ببخشی آنها عیال تو اند... * خداوند! هر بنده ای از خانه خود دفاع می کند، پس تو هم از اهل خانه خود دفاع کن * مبادا صلیب و نیروی ایشان از روی بیداد بر نیروی تو پیروز گردد. *»

که خداوند ابابیل (پرستو) را به جنگ ایشان فرستاد. (2)

در بحار الانوار - با تلخیص - چنین آمده است:

عبد المطلب پسرش عبد الله را فرستاد تا از سپاهیان ابرهه خبر آورد، آنگاه خود به سوی خانه خدا رفت و هفت بار آن را طواف کرد، سپس به جانب صفا و مروه روی آورد و آنجا را نیز هفت بار سعی نمود.

عبد الله بر کوه ابو قیس بالا رفت، و دید که پرنده ها (ابابیل) چه بر سر سپاه ابرهه آورده اند، لذا بازگشت و مژده آن را به پدرش داد. عبد المطلب با شنیدن خبر فرزند بیرون آمد در حالی که می گفت: ای اهل مکه! پیش به سوی اردوگاه دشمن برای گرفتن غنائم.

مردم به اردوگاه دشمن رفتند و دیدند که سپاهیان ابرهه مانند تخته های درهم شکسته، خرد شده اند. پرندهگان همگی سه سنگ ریزه به منقار و پاهایشان بود که با هر کدام یکی از).

ص: 274

1- ما فشرده سخنان یعقوبی را از کتاب تاریخ او (250/1-254) آوردیم، این خبر با الفاظ دیگری در سیره ابن هشام (54/1-168) و طبقات ابن سعد، چاپ اروپا (28/1-56) آمده است.

2- مروج الذهب (2/105) و سیره ابن هشام (51/1).

افراد آن سپاه را از پای در می آوردند؛ و بعد از اینکه همگی را از پای در آوردند بازگشتند.

چنین چیزی را نه پیش از آن و نه بعد از آن کسی ندیده است.

چون همه سپاهیان هلاک شدند، عبدالمطلب به سوی کعبه بازگشت و بر پرده های کعبه بیاویخت و گفت:

يا حابس الفيل بذى المغمس حبسته كأنه مكوس

فی مجلس تزهبق فيه الأفس «ای آنکه سپاه فیل را در «ذی مغمس» (1) بازداشتی. آنها را آنگونه متوقف نمودی که گویی واژگون شده بودند، در آن محمصه ای که در آن جانها از تن برون می رود.»

آنگاه بازگشت و در مورد فرار قریش و بی تابی آنها از سپاهیان حبشه گفت:

طارت قریش اذ رأت خميسا فظلت فردا لا أرى أنيسا

ولا أحس منهم حسيسا إلاّ أخالی ماجدا نفيسا

مسودا فی اهله رئیساً (2)

«چون چشم قریش به سپاه ابرهه افتاد از چپ و راست گریختند و من تنها و بی همدم باقی ماندم و حتی صدای آهسته ای نیز از آنها نمی شنیدم، مگر برادری که از برای من بود و او بزرگوار و نکو بود. او در اهل (و قوم) خویش سرور و دارای شرف و بزرگواری است.»

و در مروج الذهب مسعودی آمده است:

زمانی که خدای عز و جل ابرهه و سپاهیان را از ورود به مکه بازداشت (و آنان را نابود ساخت) عبدالمطلب چنین سرود:

انّ للبيت لربا مانعا من یرده بأثام یصطلم

رامه تبّع فیمن جندت حمیر و الحی من آل قدم (3)

فانثنی عنه و فی اوداجه جارج امسك منه بالكظمت.

ص: 275

1- ذی مغمس محلی است نزدیک مکه بر سر راه طائف، معجم البلدان.

2- بحار الانوار (132/15) به نقل از مجالس شیخ مفید و امالی فرزند شیخ طوسی (49 و 50).

3- در نسخه دیگری «من آل قرم» آمده است.

قلت و الأشرم تردى خيله انّ ذا الأشرم غرّ بالحرم

نحن آل الله فيما قد مضى لم يزل ذلك على عهد ابرهم

نحن دمرنا ثمودا عنوة ثم عادا قبلها ذات الإرم

نعبد الله و فينا سنّة صلة القربى و ايفاء الذمم

لم تزل الله فينا حجة يدفع الله بها عنا التّقم

(1)

«خانه را پروردگاری است بازدارنده که هر کس به گناه قصد آن کند نابودش نماید*»

تبع، از آن جمله بود که لشکر کشید، همچنين حمير و طایفه اش*

که پس از بازگشت در گردنش زخمی بود که راه نفسش را مسدود می کرد*

و آن گوش بریده (ابرهه) سوارانش را به هلاکت می افکند گفتم: براستی که این گوش بریده نسبت به حرم سخت مغرور است*

ما آل الله گذشتگانیم، و از زمان ابراهیم همیشه اینچنین بوده است*

ما ثمود را بسختی گوشمالی داده از میان برداشتیم، و پیش از آن قوم عاد، صاحب شهر ارم را*

خدای را پرستش می کنیم و در میان ما صلّه رحم و وفای به عهد سنت بوده است* همیشه خدای را در میان ما حجتی بوده است که به وسیله آن بلاها را از ما دور می کند*»

شرح آیات

1- آثام: گناهان و همچنين کیفر گناه.

2- یصطلم: اصطلمه و صلمه الذّهر أو الموت أو العدوّ: بیچاره شان کند، نابودشان سازد.

3- تبع: به پادشاهان یمن گفته می شده است. همچنانکه به پادشاهان روم، قیصر و به شاهان ایران، کسری گفته می شده، و تبع حمیری که قصد بیت الله الحرام را کرده بود یکی از آنان است.

ص: 276

4- جارح: زخم.

5- كظم: راه نفس، نای.

6- أشرم: گوش یا بینی بریده (آن کس که گوش یا بینی اش شکافته شده باشد) و از سخن عبد المطلب چنین پیداست که ابرهه چنین بوده است.

7- تردی: به هلاکت افکند.

8- غرّ: غرّه غرّا و غرورا: او را فریب داد و او را مجبور کرد که به يك چیز باطل طمع ورزد، چنین کسی مغرور و فریب خورده است.

9- ابرهم: ابراهیم است که بنا به ضرورت شعری مخفف شده است.

10- عنوة: أخذ الشيء عنوة یعنی: چیزی را به اجبار و با زور گرفت.

11- إيفاء الذّم: وفای به عهد. یعنی: در میان ما ذریّه حضرت ابراهیم صله رحم و وفای به عهد رایج است. و یا در میان ما آل الله یعنی انبیایی مانند هود و صالح و ابراهیم (ع)، بوده اند. و بجاست که بگوییم او از لفظ «فینا» هر دو گروه را در نظر داشته، چه، در ذریّه ابراهیم آل الله و حجج او بوده اند، همانگونه که انبیایی پیش از ابراهیم (ع) بوده اند، مثل هود و صالح.

عبد المطلب در این ابیات مطلبی را به این مضمون تکرار می کند که این خانه را پروردگاری است که مانع می شود هر کس را که به گناه بخواهد آن را در هم بکوبد. همچنین در این ابیات داستان تبع حمیری را خاطر نشان می سازد که در مورد خانه خدا دست به تجاوز زد، سپس سخن را به موضوع ابرهه برمی گرداند و می گوید:

آنگاه که آن مرد گوش یا بینی بریده قصد حمله به خانه خدا را داشت گفتم: این گوش بریده در این تجاوز به حرم بسیار مغرور و فریب خورده است.

عبد المطلب پس از ذکر این مطلب خبر می دهد که خودش و سلسله پدرانش از ذریّه اسماعیل اند و از همان زمان ابراهیم (ع) آل الله بوده اند، همان گونه که امثال هود و صالح آل الله بوده اند. این هود و صالح آل الله همان کسانی هستند که قوم عاد-صاحبان شهر ارم- و پس از آنها قوم ثمود را از میان برداشته اند.

ص: 277

خدای تعالی داستان ابرهه را در کتاب خود قرآن کریم چنین بیان داشته است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ * وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ * تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِيْدِ جَبَلٍ * فَجَعَلَهُمْ
كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ

بنام خداوند بخشنده مهربان*

(ای رسول ما!) آیا ندیدی که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟! آیا کید و مکرشان را تباه نساخت؟! و بر هلاکشان پرندگان ابابیل را فرستاد* که ایشان را با سنگهایی از سجیل سنگباران کردند* و آنها را چون علف خرد شده به زیر دندان گردانید*

همچنین خداوند از قوم ثمود و ایستادگیشان در برابر صالح آل الله، -به تعبیر عبدالمطلب- چنین خبر داده است:

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ... * قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ
آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ * قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً... * فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ
الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ... * وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ *... أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ (1)

و صالح پیامبر را به سوی قوم ثمود فرستادیم. صالح گفت: ای قوم من! خدای را پرستید که شما را جز او خدایی نیست...*(قوم) گفتند: ای صالح! تو پیش از این در میان ما مایه امید بودی. آیا می خواهی ما را از پرستش آنچه که پدران ما می پرستیدند بازداری؟ ما به آنچه که ما را بدان می خوانی سخت بدگمانیم* صالح گفت: ای قوم من! رأی شما چیست اگر دیدید که من بر دعوی خود 8.

ص: 278

معجزه و دلیلی از پروردگaram در دست دارم و از او مرا رحمتی رسیده است...؟! *چون فرمان قهر ما رسید، صالح و کسانی که با او ایمان آورده بودند را نجات دادیم... * و ستمکاران را صیحه آسمانی فرا گرفت و صبحگاهان در دیارشان (برای همیشه) بی حس و خاموش افتادند... آگاه باشید که ثمود از رحمت الهی دور است *

همچنین اخبار و حکایات ایشان در 27 جای دیگر از قرآن کریم آمده است. (1)

سپس عبدالمطلب در سخنانش خبر می دهد: ثم عادا قبلها ذات الارم.

قوم عاد که خداوند ایشان را هلاک کرد، پیش از قوم ثمود بوده اند، و سخن او با آنچه که در سوره اعراف آیات 65-74، و سوره هود آیات 50-68 یا سوره های دیگر آمده مطابقت دارد. (2)

همچنین اینکه او شهر ارم را از آن قوم عاد معرفی کرده با سخنان خدای تعالی در سوره فجر آیات 6-9 مطابقت دارد:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ * وَثُمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ

(ای رسول ما!) آیا ندیدی که پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟! * در شهر ارم که دارای کاخهای مرتفعی بود؟! * شهری که همانندش در سرزمینهای مسکونی پدید نیامده بود * و نیز با قوم ثمود که در درّه سنگها را می بریدند [و برای خود از سنگها کاخ می ساختند؟!]

بدین ترتیب ملاحظه می شود که شعر عبدالمطلب با آنچه که در قرآن کریم در مورد اخبار پیامبران و امتهای از بین رفته آمده است مطابقت دارد.

و آنجا که اجدادش را توصیف می کند، و ایشان را با انبیاء الهی در متصف بودن به اخلاق پسندیده ای چون صلّه رحم و وفای به عهد در يك ردیف قرار می دهد، درستید.

ص: 279

1- به واژه ثمود در «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» مراجعه شود.

2- به واژه عاد در «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» مراجعه شود.

سخنش در بررسی سیره اجدادش در فصول پیشین اثبات می گردد.

و آنجا که می گوید: آنها از زمان ابراهیم به این طرف آل الله و خداپرست هستند، و خداوند همواره به وسیله ایشان (یعنی کسانی که او آنها را آل الله و حجت خدا معرفی می کند) بدی و ناملایمات را دور می سازد مطلبی است درست زیرا:

مفهوم اینکه آنها خداپرست می باشند، این است که آنها به غیر از خدا را پرستش نمی کرده اند، و ما درستی سخن او را آنجا در می یابیم که هرگز در پدران پیامبر اسلام (ص) تا حضرت اسماعیل کسی را نمی بینیم که به بت سجده برده، یا برای بت قربانی کرده، یا به نام بت تلبیه حج گفته، یا به بت سوگند خورده، یا از بت در يك بيت شعر یا سخنی تعریف و ستایش کرده باشد؛ بلکه بر عکس در تمام این موارد دیده ایم که آنها خدای را سجده نموده و برای نزدیکی به خدا قربانی کرده اند و به خدای یکتا سوگند می خورده اند و او را ثنا و ستایش می نموده اند. بنابراین صدق سخن عبد المطلب در این مورد واضح است.

اما اینکه می گوید: همواره خدای را در میان آنها حجتی بوده است، یا باید بگوییم:

پروردگار جهان ساکنان خانه اش را در مکه که آن را «ام القری» نامیده به حال خود رها کرده است یعنی ساکنان این ام القری و اطراف آن، و کسانی که برای ادای حج به خانه محترم او می آمدند را برای مدتی بیش از پانصد سال به حال خودشان واگذاشته، و کسی را که بتوانند شریعت اسلام را نزد او بیابند در میانشان قرار نداده است که غلط بودن چنین سخنی مشخص است و همانگونه که ما در بحثهای ربوبیت همین کتاب شرح داده ایم، پروردگار جهان از چنین امری منزّه و مبراست.

و یا اینکه بگوییم:

پروردگار جهان نسلهای پشت سر هم را به مدت بیش از پانصد سال در ام القری و اطراف آن به حال خود رها نکرده و در میان آنها کسانی را قرار داده که چون یکی از همان مردم بخواهد احکام دینش را از او بیاموزد توانایی آن را داشته باشد؛ به مصداق این آیه شریفه که می فرماید:

وَ الَّذِینَ جَاهِدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا

ص: 280

«و آنها که در راه ما کوشا باشند، ما خود آنها را به راههایمان راهنمایی می کنیم».

بنابراین خداوند در میان همان مردم کسانی را قرار داده که حجت را بر افراد همان نسلها تمام کند. در این صورت آن هدایت گر به سوی دین خدا چه کسی غیر از عبدالمطلب و سلسله پدرانیش تا حضرت ابراهیم(ع) می تواند باشد؟

آری، به پروردگار جهان سوگند که خدای تعالی در میان ایشان از ذریه ابراهیم(ع) حجت‌هایی قرار داده و حجت را بر آنها تمام کرده است و به وسیله ایشان بدی و نعمت را از آنها دور می کرده. و عبدالمطلب راست گفته است که:

نحن آل الله فی ما قد مضی لم یزل ذاک علی عهد ابرهم

لم تزل لله فینا حجة یدفع الله بها عنا النقم

در اسلوب سروده های عبدالمطلب به ویژه ابیات فوق که آنها را در مقام مباحثات بر دشمن شکست خورده اش (برهه و سپاهیان) سروده، و فضایل و مکارمی که بر شمرده، تفاوت آشکاری با روش سروده های عرب در گذشته و حال وجود دارد. چه، او به وجود پدرش هاشم افتخار نکرده است. آن پدر سخاوتمندی که اقدام به اطعام مردم مکه در سال قحطی کرد و بر شترانش به جای حمل کالاهای تجارتي، برای مکیان از شام غذا آورد، و سپس همان شتران را که بر پشتشان غذا برای مردم آورده کشت و به خورد مردم گرسنه داد. کاری که پیش از او، نه هیچ عربی انجام داده، و نه حاتم طایی و نه قبل و بعد از او، و نه آن را در سرگذشت امته خوانده ایم.

و نیز اقدام پدرش را برای از بین بردن رسم «اعتقاد» تا هیچ خانواده ای از راه ناچاری و بر اثر گرسنگی تن به مرگ ندهد سند فخر خویش بر نمی شمارد و آموختن تجارت به قریش در آن روزگار و بردن کالا به سرزمینهای آباد را ملاک برتری قرار نمی دهد.

عبدالمطلب به هیچ کدام از این موارد افتخار نمی کند، در حالی که در میان همه مردمان، موارد فوق تنها در انحصار پدرش هاشم بوده است.

این به خود نبالیدن و افتخار نکردن در این قبیل امور که نشانگر خدمت به خلق خداست، از صفات بارز انبیاء الهی و حجت‌های خدا در میان خلقش می باشد؛ یعنی آنها

به خاطر سخاوتمندان نسبت به مردم و خدمتی که در امر معاش به ایشان می کنند، بر مردم منت نمی گذارند بلکه فقط مردمان را به آنچه که خداوند ویژه ایشان کرده و آنان را وسیله هدایت مردمان قرار داده است آگاه می سازند. کاری که عبدالمطلب، در اشعارش آنجا که می گوید «ما از گذشته دور آل الله بوده ایم...» انجام داده است.

عبدالمطلب، و میلاد پیامبر (ص)

در انساب الاشراف درباره میلاد نبی اکرم (ص) - با تلخیص - چنین آمده است:

چون آمنه به پیامبر باردار شد، در خواب کسی به دیدارش آمد و گفت:

ای آمنه! تو به سید و سرور این امت باردار شده ای، آنگاه که کودکت به دنیا آمد بگو:

«أعینک بالواحد من شر کل حاسد» یعنی: «تورا از شر هر حسودی در پناه خدای یکتا قرار می دهم»، و نامش را احمد بگذار؛ و بنا به روایتی محمد بگذار.

بعد از اینکه آمنه وضع حمل نمود به عبدالمطلب پیغام داد که پسری برای تو به دنیا آمده است. عبدالمطلب در حالی که پسرانش همراه او بودند شادمان برخاست و به خانه آمد و دیده بر فرزند دوخت. آمنه داستان خواب خود را با وی در میان نهاد، و اینکه مدت حملش سهل و ساده و زایمانش آسان انجام گرفته است. عبدالمطلب کودک را در پارچه ای پیچید و آن را برگرفت و او را به کعبه وارد کرد و چنین سرود:

الحمد لله الذي اعطاني هذا الغلام الطيب الأردان

أعیده بالبيت ذی الارکان من کل ذی بغی و ذی شأن

و حاسد مضطرب العنان

سپاس پروردگاری را که این پسر پاکیزه و فرخنده را به من بخشید. او را در پناه خانه خداوند قرار می دهم تا از گزند ستمگران و بدخواهان و حاسدان لگام گسیخته در امان باشد.

در تاریخ ابن عساکر و ابن کثیر ابیاتی بر آن افزوده اند که در پایان آن آمده است:

اشعار زیر را که در آخر آن آمده است اضافه دارند:

انت الذي سمّيت في الفرقان في كتب ثابتة المبان

احمد مكتوب على اللسان (1)

«توهمانی که در فرقان، و در کتاب های استوار تحریف نشده، بر زبان و نوشته، «احمد» نام گرفته ای.»

در این ابیات عبد المطلب خبر می دهد که در کتابهای آسمانی نوه اش احمد نام دارد.

در طبقات ابن سعد-با تلخیص-چنین آمده است:

حلیمه، دایه شیرده پیامبر(ص) بر جان پیامبر خدا(ص) خائف گردید این بود که او را در سن پنج سالگی با خود به مکه آورد تا به مادرش تحویل دهد، اما در میان ازدحام جمعیت کودک را گم کرد و هر چه جستجو کرد به جایی نرسید و او را نیافت. بنابراین به خدمت عبد المطلب شتافت و جریان امر را به وی اطلاع داد. جستجوی عبد المطلب نیز برای یافتن فرزند به جایی نرسید و او ناگزیر به کعبه روی آورد و گفت:

لا همّ أدّ راکی محمّدا آده الیّ و اصطنع عندي یدا

انت الذي جعلته لی عضدا لا یبعد الذّهر به فیبعدا

انت الّذی سمّيته محمّدا (2)

«پروردگار! چابکسوار من، محمد را برگردان، او را برگردان و یار و یاور من قرار ده.

این تویی که او را بازوی من قرار داده ای، روزگار هرگز او را از من دور نگرداند، و تو خود او را محمد نامیدی.»

در اینجا نیز عبد المطلب تصریح می کند این خداست که نوه اش را محمد(ص) نامیده است.

در کتاب مروج الذهب آمده است:).

ص: 283

1- -انساب الاشراف(80/1-81)؛ و با اختلاف در کلمات: طبقات ابن سعد(103/1)؛ و تاریخ ابن عساکر(69/1)؛ و ابن کثیر(264/2)-

265)؛ همچنین مراجعه کنید به: دلائل بیهقی(51/1).

2- -طبقات ابن سعد، چاپ اروپا(70/1-71) و با اختلاف لفظ در خبر در انساب الاشراف(82/1)؛ همچنین مراجعه کنید به: سبیل

الهدی(390/1).

عبد المطلب پسرانش را به صلۀ رحم و اطعام طعام سفارش می کرد آنها را تشویق می کرد و می ترسانید تا مانند کسانی که معتقد به معاد و بعثت و نشورند عمل نمایند. او سقایت و رفادت را بر عهده پسرش «عبد مناف» یعنی «ابو طالب» نهاد و سفارش پیامبر خدا (ص) را نیز به او کرد. (1)

در کتابهای سیره حلبیه و نبویه آمده است:

عبد المطلب از جمله کسانی بود که در ایام جاهلیت شراب را بر خود حرام کرده بود. او مردی مستجاب الدعوه بوده است. وی را به خاطر جود و بخششی که داشت «فیاض» می گفتند، و از آنجا که برای پرندگان و وحوش، غذا بر سر کوهها می گذاشت «مطعم طیر السماء» (غذا دهنده به پرندگان آسمان) لقب داده بودند. راوی می گوید: عبد المطلب از مردان شکیبای قریش و حکمای آن به شمار می رفت.

آنگاه به نقل از سبط بن جوزی - با تلخیص - آورده است:

عبد المطلب فرزنداناش را به ترك ستم و سرکشی فرمان می داد، و ایشان را به رعایت مکارم اخلاق تشویق و تحریک می نمود، و از کارهای زشت و ناپسند بازشان می داشت. او می گفت: هیچ ظالم و ستمگری چشم از دنیا نمی بندد، مگر اینکه انتقام ستمهایش را از او می گیرند و عقوبت آنها را درمی یابد.

قضا را مردی ستمگر از اهالی شام بدون اینکه عقوبت کارهای ناروایش را ببیند از دنیا رفت. داستان را به عبد المطلب بازگفتند. او مدتی به فکر فرو رفت و در آخر گفت: به خدا سوگند در پس این دنیا، سرایی است که در آن نیکوکار به کارهای نیک و پسندیده اش، و بدکار به کارهای ناروا و زشتش پاداش داده می شود.

این سخن بدین معناست که مآل انسان ستمگر در دنیا چنین است، و اگر مرد و عقوبتی ندید، سزای وی برای آخرتش آماده و مهیاست.

از او سنت هایی بر جای مانده که بیشتر آنها را قرآن و سنت تأیید کرده است مانند وفای به نذر، جلوگیری از نکاح با محارم، بریدن دست دزد، جلوگیری از زنده به گور کردن).

ص: 284

دختران، تحریم شراب و زنا، و اینکه نباید کسی لخت و عریان به گرد خانه خدا طواف کند. (1)

در کتاب سیره نبویه آمده است:

عبدالمطلب پسر هاشم، از جمله مردان بسیار حلیم و حکیم قریش، و مردی مستجاب الدعوه بود. او شراب را بر خود حرام کرده، نخستین کسی بود که بسیاری از شبها را در کوه حراء به عبادت (تحنث) می پرداخت. وی چون ماه رمضان فرا می رسید، فقرا را اطعام می کرد، و از کوه بالا- می رفت و در گوشه ای از آن با خود خلوت می نمود با این هدف که از مردم کناره گیرد و در عظمت و بزرگی ذات باری تعالی تفکر کند. (2)

در تاریخ یعقوبی و انساب الاشراف بلاذری- با تلخیص- چنین آمده است (و ما مطلب را از تاریخ یعقوبی اخذ کرده ایم):

سالهای مصیبت باری از قحط و غلا بر قریش گذشت تا آنجا که کشتزارها از میان رفت و شیر در پستانها خشکید. قریشیان در مانده و بیچاره به عبدالمطلب پناه بردند و گفتند:

خداوند بارها به برکت وجود تو باران رحمتش را بر ما باریده است، اینک باز از خدا بخواه تا ما را سیراب کند.

عبدالمطلب به همراه رسول خدا (ص) که در آن روز در دامان جدش بود (به اتکای جدش راه می رفت) بیرون شد و خدا را چنین دعا کرد:

«اللهم ساد الخلة، و كاشف الكربة، أنت عالم غير معلم، مسئول غير مبخل، وهؤلاء عبداؤك وإماؤك بعذرات حرمك يشكون إليك سنيهم التي أقحلت الضرع وأذهبت الزرع، فاسمعن اللهم وأمطرن غيثا مريعا مغدقا».

بار خدایا! ای برآورنده نیاز، و ای برطرف کننده محنت، تو دانای ناآموخته، و سؤال شونده غیر بخیلی و اینان بندگان و کنیزان تو اند که پیرامون حرمت سکنات.

ص: 285

1- سیره حلبیه (4/1)؛ و سیره نبویه (21/1).

2- سیره نبویه (20/1)؛ قریب به همین مضمون در انساب الاشراف (84/1) آمده است.

گزیده اند، شکایت این قحطی را که شیر در پستانها خشکانیده و محصول را از بین برده است به تو می برند. پس خدایا! بشنو و بارانی پر بار و فراوان عنایت کن.

قریشیان هنوز از آنجا حرکت نکرده بودند که از آسمان چنان باران سیل آسایی بارید که دره را پر ساخت. یکی از قریش در این مورد چنین سرود:

بشيبة الحمد اسقى الله بلدتنا وقد فقدنا الكرى و اجلّوذ المطر

منا من الله بالميمون طائره و خير من بشرت يوما به مضر

مبارك الأمر يستسقى الغمام به ما فى الأنام له عدل و لا خطر (1)

«از برکت شبیه الحمد (عبد المطلب) خدا سرزمین ما را سیراب ساخت در حالی که آسایش را از دست داده بودیم و بارانی هم نداشتیم*»

خدا به وجود مردی مبارک فال، بر ما منت نهاد و او بهترین کسی است که روزی قبیلۀ مضر به او شادمان شده اند*

مبارک مردی که ابر به خاطر او باریدن گرفت؛ و در میان مردم او را مثل و مانندی نیست*»

در بحار الانوار آمده است:

برای عبد المطلب پدر بزرگ رسول خدا (ص) در کنار کعبه فرش می گسترده تا روی آن بنشیند، و به خاطر احترامی که به شخص او می گذاشتند جز وی کسی از پسرانش بر روی آن نمی نشست، اما پیامبر خدا (ص) که می آمد بر روی آن می نشست. عموهای آن حضرت می رفتند که او را از این کار بازدارند اما عبد المطلب خطاب به آنها می گفت: پسرم را واگذارید و مانعش نشوید.

آنگاه دست بر پشت آن حضرت می کشید و می گفت: این پسرم را شأن و منزلتی ویژه هم.

ص: 286

1- - تا اینجا خبر در انساب الاشراف بلاذری (82/1-85) به طور پراکنده آمده است. و ما خبر را به نقل از تاریخ یعقوبی (12/2-13) آورده ایم.

است. (1)

و باز در کتاب تاریخ یعقوبی آمده است:

عبد المطلب حکومت و امر کعبه را در اختیار پسرش زبیر قرار داد، و سرپرستی رسول خدا(ص) و سقایت زمزم را به ابو طالب واگذار کرد و گفت: من در دست شما شرف و افتخار بزرگی را که سرهای بزرگان عرب در برابرش خم خواهد شد وانهاده ام.

آنگاه به ابو طالب گفت:

أوصيك يا عبد مناف بعدى بمفرد بعد أیبه فرد

فارقه و هو ضجیع المهد فکنت کالأمّ له فی الوجد

تدنیه من أحشائها و الکبد فأت من أرجی بنی عندي

لدفع ضمیم أو لشدّ عقد (2)

«ای عبد مناف! تو را بعد از خودم به یتیمی سفارش می کنم که بعد از پدرش تنها مانده است»*

پدرش از او جدا شد در حالی که او در گهواره بود، و تو او را چون مادری دلسوز بودی*

که از دل و جان او را در آغوش می کشد. من به تو به خاطر رفع سختیها و ناراحتیها یا محکم کردن پیوند، بیش از همه فرزندانم امیدوارم.*»

در کتاب بحار الانوار، پس از این ماجرا از قول واقدی-با تلخیص- چنین روایت شده است:

أوصیک أرجی اهلنا بالرفدی یا بن الذی غیبتہ فی اللحد

بالکره منی ثم لا بالعمدی و خیرة الله یشا فی العبد

عبد المطلب گفت: ای ابو طالب! من بعد از وصیتم امری را بر عهده تو می گذارم.

ابو طالب پرسید: در چه موردی؟

ص: 287

1- بحار الانوار (15/144 و 146 و 150).

2- تاریخ یعقوبی (2/13).

گفت: سفارش من به تو در مورد نور چشمم محمد(ص) است که تو شأن و منزلت او را نزد من می دانی، پس او را به تمام معنا گرامی بدار، و شب و روز تا زنده ای از او جدا مشو؛ خدا را، خدا را درباره حبيب خدا.

آنگاه به فرزندان دیگرش گفت: محمد(ص) را گرامی بدارید که به زودی در او امری بزرگ و عظیم را ناظر خواهید بود و به زودی پایان کارش را در آنچه درباره او تعریف کرده ام به موقع خودش خواهید دید.

فرزندان عبد المطلب يك صدا گفتند: ای پدر! مطیع و فرمانبرداریم، و جان و مالمان را فدای او می کنیم.

آنگاه ابو طالب- که از گذشته های دور، مهربانترین و دلسوزترین عموهای پیامبر(ص) نسبت به آن حضرت بود- گفت: مال و جانم فدای محمد، من با دشمنانش می جنگم و دوستانش را یاری می دهم.

واقعی گفته است:

سپس عبد المطلب دیدگان بر هم نهاد، و دوباره چشم بگشود و به قریشیان نظر کرد و گفت: ای قوم من! آیا رعایت حق من بر شما واجب نیست؟

همگی گفتند: آری، رعایت حق تو بر خرد و کلان، واجب است. تو ما را رهبری نیکو، و راهنمای خوبی بوده ای.

عبد المطلب گفت: سفارش فرزندم محمد بن عبد الله(ص) را به شما می کنم، موقعیتش را چون شخص محترمی در میاتتان گرامی بدارید. او را نیکی کنید و به وی ستم روا ندارید و ناخوشایندش را در برابر وی مرتکب نشوید.

فرزندان عبد المطلب همگی گفتند: سخت را شنیدیم و آن را فرمانبرداریم. (1)

و در طبقات ابن سعد آمده است:

چون مرگ عبد المطلب فرا رسید، ابو طالب را به نگهداری و مواظبت پیامبر خدا(ص))..

ص: 288

عبدالمطلب از دنیا رفت در حالی که پیامبر خدا(ص) هشت ساله بود، و او خودش صد و بیست سال از سنش می گذشت.

خدای عزّ و جلّ عبدالمطلب را در جسم توانایی بخشیده بود، و در شکیبایی و بخشندگی حوصله ای وسیع و دستی گشاده ارزانی داشته بود. او را یکتاپرست و معتقد به پاداش قیامت، و خداپرست در زمان جاهلیت ساخته و از پرستش بتها، و از هر مهلکه ای که مایه تباهی مردان است به دور داشته بود. او ستم و ارتکاب به گناهان را سخت بزرگ و ناپسند می شمرد.

او نخستین کسی بود که در غار حرا خلوت می گزید تا در جلال و عظمت خدای تعالی به عبادت و تفکر پردازد(-تحنث)وی در ماه رمضان به چنین عبادتی مشغول می گشت و فقرا و مساکین را در آن ماه اطعام می کرد.

هم او نخستین کسی است که در مکه آب گوارا به مردمان رسانید، و در خواب مأمور شد که چاه زمزم را حفر کند و آن را فرمان برد و چاه مزبور را به همراه تنها فرزندش حارث حفر نمود.

و چون ابرهه با سپاهیان فیل سوارش به قصد خراب کردن خانه خدا به حوالی مکه رسیدند، عبدالمطلب قریش را به مقابله با سپاه ابرهه فرا خواند، اما آنها زیر بار نرفتند و بر سر کوهها گریختند؛ ولی عبدالمطلب خانه خدا را ترك نکرد و خدای را مخاطب ساخته چنین سرود:

یا ربّ إنّ العبد یمنع رحله فامنع رحالك... تا آخر ابیاتی که گذشت.

بعد از اینکه خداوند ابرهه و سپاهیان را هلاک کرد، عبدالمطلب ضمن اشعاری چنین گفت:

إنّ للبت ربّا مانعا من یرده بأثام یصطلم

تا آخر ابیاتی که گذشت).

در همین سال بود که نوه اش خاتم پیامبران(ص) به دنیا آمد که او را برگرفت و با خود به درون کعبه برد و ضمن سروده ای- که پیشتر با ترجمه آوردیم-گفت:

انت الّذی سمّیت فی الفرقان فی کتب ثابتة المثنائی

احمد مکتوب علی اللسان

عبد المطلب مستجاب الدعوه بود، و زمانی که بر قریش باران نمی بارید از او می خواستند تا دعا کند، او نیز خدا را می خواند، و خدا نیز باران فراوانی بر آنها می بارید. در آخرین بار به همراه پیامبر خدا(ص) که کودکی کم سن و سال بود برای طلب باران بیرون شد. هنوز مردمان از مکان خود حرکت نکرده بودند که بارانی سیل آسا بر آنها باریدن گرفت.

عبد المطلب اموری را سنت نهاد که اسلام آنها را تأیید و تثبیت نمود مانند:

1- وفای به نذر؛ انسان 7/ و حج 29/.

2- منع ازدواج با محارم؛ نساء 23/.

3- بریدن دست دزد؛ مائده 38/.

4- نهی از زنده به گور کردن دختران؛ تکویر 8/، انعام 151/ و اسراء 3/.

5- تحریم شراب؛ مائده 90/ و 91/.

6- تحریم زنا؛ فرقان 68/، ممتحنه 12/ و اسراء 32/.

7- جلوگیری از طواف عریان به گرد کعبه؛ پیامبر خدا(ص) در سال نهم هجری، آن هنگام که پسر عمویش علی(ع) را به قرائت آیات آغازین سوره براءت برای حاجیان مأمور فرمود، مقرر داشت تا این موضوع را نیز با صدای بلند به ایشان ابلاغ کند.

8- رعایت صلّه رحم و پیوند با خویشاوندان؛ نساء 1/.

9- اطعام طعام؛ مائده 89/، و بلد 14/ و الحاقه 34/.

10- ستمگری نمودن و ترك ظلم؛ ابراهیم 22/؛ و بسیاری آیات دیگر.

او در غار حراء کنج خلوتی می یافت و چندین شب را به عبادت خدا می پرداخت (تحنث)، که همین روش را نوه اش خاتم پیامبران(ص) نیز در پیش گرفته بود. او به روز جزا

اعتقاد داشت، و همین امر را به دیگران نیز تبلیغ می کرد.

در بحار الانوار، به سندش از امام جعفر صادق از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب (ع) از رسول خدا (ص) روایت شده است که در وصیتش به علی (ع) فرمود:

ای علی اعد المطلب در دوران جاهلیت پنج سنت بر جای نهاد که خدای تعالی اجرا و انجام آنها را در اسلام مقرر داشت:

ازدواج با زنهای پدر را حرام کرد؛ و خدای تعالی این آیه را نازل فرمود:

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ

با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود در آورده اند، ازدواج نکنید.

عبد المطلب گنجی یافت، خمس آن را جدا کرد و در راه خدا صدقه داد؛ خداوند نیز فرمود:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...

بدانید، هر چه را که به دست می آورید، خمسش از آن خداست....

و وقتی چاه زمزم را حفر کرد، آن را آبشخور حاجیان قرار داد؛ و خداوند نیز فرمود:

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...

آب رساندن به حجاج...؟

او دیه قتل را صد شتر تعیین کرد، و خدای عز و جل همان را نیز در اسلام مقرر فرمود.

سابقاً برای طواف به گرد خانه خدا، قریش حد و معیاری نداشتند. عبد المطلب طواف را هفت شوط تعیین کرد و خداوند همان را در اسلام مقرر داشت.

ای علی اعد المطلب بر مبنای تیرهای از لام قسمت نمی کرد، بتی را نمی پرستید و گوشت قربانی شده برای بت را نمی خورد و می گفت: من به دین پدرم ابراهیم پایبندم. (1)

نکته جالب توجه این است که جوشش آب از زیر سم شتر عبد المطلب - که حکایت آن پیشتر گفته شد - کرامتی بود که خداوند بدان وسیله او را گرامی داشته بود، همچنانکه جدش اسماعیل را پیش از آن، با روان شدن آب زمزم در زیر پای او گرامی داشته بود. خداوند با).

ص: 291

همانند این کرامت، نواده او محمد مصطفی (ص) را گرامی داشت آنگاه که در جنگ تبوک آب از گرد پیکان حضرتش جوشیدن گرفت. (1)

آنچه در این حدیث آمده است که عبدالمطلب پنج سنت در جاهلیت نهاد که اسلام آنها را تأیید و تثبیت کرده، با آنچه که پیش از این آورده ایم منافاتی ندارد زیرا اثبات چیزی دلیل بر نبودن چیزهای دیگر نیست.

فشرده بحث

اشاره

حضرت ابراهیم (ع) به اسماعیل وصیت نمود که ستون های شریعت حنیفیّه اش را با تعمیر بیت الله الحرام و اقامه مناسک حج بر پای دارد. اسماعیل در سراسر زندگانش وصیت پدر را پاس داشت تا اینکه در مکه درگذشت و در کنار مادرش (هاجر) و برخی از فرزندان، در حجر اسماعیل به خاک سپرده شد. (2)

خداوند برای فرزندان یعقوب پسر اسحاق، که به اسرائیل معروف بود نیز، احکامی ویژه مقرر فرمود که در شریعت حضرت موسی و عیسی (ع) آمده بود.

پس از حضرت عیسی بن مریم دوره فترت رسولان آغاز گردید، یعنی خدای تعالی در این مدت پیامبری مبشر و منذر به سوی مردم نفرستاد، مگر انبیایی که به هدایت برخی از مردم برخاسته آنها را به عمل به شریعت عیسی فرا خوانده اند، مانند خالد بن سنان و حنظله که از جمله اوصیاء بر شریعت حضرت عیسی بوده اند.

اما در ام القری (مکه) و اطرافش بزرگانی از نوادگان حضرت اسماعیل - یکی پس از دیگری - به برپا داشتن شریعت حنیفیّه ابراهیم و سنتهای آن حضرت برخاسته اند که اینک به معرفی فشرده برخی از ایشان می پردازیم:

ص: 292

1- بحار الانوار (235/21) به نقل از خرائج ص 189 در باب غزوة تبوک.

2- مراجعه کنید: دو مکتب در اسلام (82/1-85) و معالم المدرستین، چاپ چهارم (60/1-64).

1- الیاس پسر مضر

الیاس پسر مضر، بر دودمان اسماعیل (ع) که سنن و روش پدرانشان را تغییر داده بودند برآشفت و خرده گرفت. او به اقامهٔ مجدد آنها پرداخت تا آنگاه که همهٔ آنها مانند حالت اولیه و قبل از تحریفشان، مورد عمل قرار گرفتند. الیاس نخستین کسی است که با خود شتر قربانی به مکه برد، و نیز هم او نخستین کس بعد از حضرت ابراهیم است که رکن را بنا نهاد.

2- خزیمه بن مدرکه ذوه الیاس

خزیمه می گفت: زمان خروج پیامبری به نام «احمد» از مکه نزدیک گشته است. او مردمان را به خدا و نیکی و احسان و مکارم اخلاق دعوت می کند. او را پیروی کنید و تکذیبش ننمایید که آنچه را بیاورد حق است.

3- کعب بن لؤی

کعب از نوادگان خزیمه بود. او در موسم حج خطبه می خواند و می گفت: آسمان و زمین و ستارگان بیهوده آفریده نشده اند، و روز رستاخیز پیش روی شماست. او بدین وسیله مردم را به اخلاق پسندیده و تکریم بیت الله الحرام فرا می خواند، و آنان را آگاه می کرد به اینکه آخرین پیامبران از خانه خدا مبعوث خواهد شد، و این مطلب را موسی و عیسی (ع) اطلاع داده اند، و می سرود:

علی غفلة یأتی التبی محمد فیخبر أخبارا صدوقا خبیرها

«به ناگاه محمد پیامبر (ص) می آید و آن راستگو خبرهایی می دهد.

و می گفت: ای کاش دعوت و بعثت را درک می کردم.»

4- قصی

بعد از اینکه رئیس قبیلهٔ خزاعه بت پرستی را در مکه رواج داد، قصی -از نسل حضرت اسماعیل- به جنگ ایشان برخاست و آنها را از مکه بیرون کرد. او بت پرستی را نهی نمود و سنت ابراهیم را در اطعام میهمانان مجدداً برقرار ساخت. وی پیش از فرا رسیدن موسم

حج، در میان قبیلهٔ قریش برخاست و ضمن خطبه ای گفت:

ای گروه قریش! شما همسایگان خدا و اهل خانه و حرم او هستید، و حجّاج میهمانان خدا و زوار خانهٔ اویند، و در احترام و تکریم سزاوارترین میهمانان می‌باشند. پس در ایام حج تا آنگاه که از دیار شما به خانه‌های خود بازگردند بر ایشان خوراک و نوشیدنی فراهم کنید، که اگر دارایی من کفاف همهٔ آنها را می‌داد، تنها و بدون شما به انجام آن اقدام می‌کردم. بنابراین هر کدام از شما قسمتی از مالش را برای این کار اختصاص دهد.

قریش فرمان برد و مال فراوانی گرد آمد. چون زمان آمدن حاجیان فرا رسید، بر سر هر يك از راههای مکه شتری کشت و در مکه نیز چنان کرد، و محلی را برگزید و در آنجا از گوشت و نان خوراکی بگذاشت، و آب شیرین و گوارا و دوغ برای حجاج مهیا نمود. او نخستین کسی بود که در مزدلفه آتش برافروخت تا شب هنگام که حجاج از عرفات بیرون می‌شدند بلد راهشان باشند. وی برای خانهٔ خدا کلید و پرده دار تعیین کرد، و خانهٔ پسرش عبد الدار را بعنوان دار الندوه (مجلس شورا) قرار داد، طوری که قریش هیچ تصمیمی را جز در آنجا نمی‌گرفت. او به هنگام مرگ به فرزندان وصیت کرد که از شراب پرهیزند.

5- عبد مناف

پس از قصی، پسرش عبد مناف که نامش مغیره بود به جای او برخاست و قریش را به پرهیزکاری و تقوای خدای تعالی و صلّهٔ رحم سفارش فرمود.

6- هاشم

پس از عبد مناف، پسرش هاشم جای او را گرفت، و به پیروی از سنت و روش قصی در دعوت قریش برای پذیرایی از حجاج برخاست. او در خطبه اش می‌گفت:

میهمانان خدا و زائران خانهٔ او را گرامی بدارید که به پروردگار این خانه، اگر خودم مالی داشتم که کفایت مخارج ایشان را می‌کرد، از کمک شما بی‌نیاز بودم. من از مال حلال و پاک خود، که در آن قطع رحمی به عمل نیامده، و به ستم چیزی گرفته نشده، و حرامی در آن وارد نگردیده است (برای مخارج حجاج) مبلغی را کنار می‌گذارم، و هر کس هم که

بخواهد، چنان کند و مبلغی را کنار بگذارد. شما را به حق این خانه سوگند می‌دهم که هیچ يك از شما به خاطر گرامیداشت زائران بیت الله و تقویت ایشان مالی را عرضه نکند مگر پاك و حلال آن را که نه به ستم گرفته شده باشد، و نه به قطع رحمی، و نه به زور و غصبی. قریش هم در این مورد دقت به خرج داده، اموال را در دار الندوه قرار دادند.

همانطور که می‌بینیم، کار هاشم شبیه کار انبیاء در به دست آوردن خشنودی خدای تعالی است. او نه در راه کسب شهرت و نه جهت ثناگویی دیگران برای خود و قومش دست به این کارها می‌زد؛ آنگونه که روش اعراب جاهلی در آن زمان بود.

اقدام او در برنامه ریزی برای کاروانهای تجارتي قریش نیز که در میان کوهها و سرزمینهای بی آب و گیاه زندگی می‌گذراندند و به جز شیر راه دیگری برای امرار معاش خود نداشتند از همین دست بوده است.

هاشم در کارهایش همانند دیگر انبیاء و پیامبران چشم بینا و مغز متفکر قومش در معاش دنیایی و معاد اخروی ایشان بوده است.

7- عبد المطلب بن هاشم

او مقرب به توحید بود و به رسیدن به پاداش هر کاری در دنیا و آخرت ایمان داشت. وی خداپرست و خداشناس دوره جاهلیت بود. او چاه زمزم را حفر کرد.

عبد المطلب مردی مستجاب الدعوه بود، دعا می‌کرد که باران بیارد و خداوند دعایش را اجابت می‌فرمود. او خبر داد که خداوند پیامبر (ص) را در کتابهای آسمانی احمد نامیده، و خدای را- در سلسله پدرانش از زمان حضرت ابراهیم- حجتی بوده که بدی ها را به خاطر او برطرف می‌ساخته است.

عبد المطلب سنت هایی چند بنا نهاد که اسلام آنها را تأیید و تثبیت کرده است. در تاریخ یعقوبی از رسول خدا (ص)- با تلخیص- آمده است:

خداوند در روز قیامت جدّ من عبد المطلب را امت واحده ای به سیمای پیامبران مبعوث

پیشتر در سیره او دیدیم که از فرزندان و قومش پیمان گرفت که چون پیامبر خدا(ص) به رسالت برانگیخته شود او را یاری دهند. همچنانکه دیگر انبیا با قوم خویش همین رفتار را داشته اند.ت.

ص: 296

1- -تاریخ یعقوبی (14-12/2)؛ و بحار الانوار (157/15) به نقل از کافی (1/446 و 447). از امام صادق(ع) آمده است که فرمود: عبد
المطلب به صورت امت واحده ای محشور می شود در حالی که سیمای پیامبران و هیأت پادشاهان بر اوست.

1- عبد الله پدر خاتم الانبياء (ص)

مادر عبد الله و ابو طالب، فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران مخزومی بوده است. (1)

و عبد الله کوچکترین فرزند پدرش عبد المطلب بوده است.

آنگونه که از اخبار سیره بر می آید، رقیه دختر نوفل که از برادرش «ورقة بن نوفل» خبر بعثت پیامبر خدا (ص) را شنیده بود خود را به عبد الله - پیش از ازدواجش با آمنه مادر پیامبر (ص) - عرضه کرده بود، اما عبد الله به او اعتنایی نکرده، با او ازدواج ننمود و خواسته اش را برآورده نساخت. رقیه نیز بعد از ازدواج عبد الله با آمنه متعرض او نشد.

عبد الله به او گفته بود: چرا امروز آنچه را که دیروز از من می خواستی (یعنی ازدواج با من را) امروز نمی خواهی؟ رقیه در پاسخ عبد الله گفته بود: نوری که دیروز به همراه داشتی، از تو جدا شده است.

و در روایتی همانند جریان فوق با زنی دیگر آمده است و او گفته بود:

عبد الله در حالی که بین دو چشمانش نوری سپید، چون سفیدی پیشانی اسب می درخشیده از برابر آن زن عبور کرده بود. (2)

از اخبار عبد الله پدر پیامبر گرامی اسلام (ص) به همین مقدار بسنده کرده، به خواست

ص: 297

1- سیره ابن هشام (120/1).

2- سیره ابن هشام (169/1-170).

خدا به ذکر شخصیت ابو طالب، عمو و سرپرست آن حضرت می پردازیم.

2- ابو طالب، سرپرست پیامبر (ص) و یاور اسلام

1- نام ابو طالب:

در مروج الذهب آمده است:

در نام «ابو طالب» اختلاف است، برخی ادعا می کنند که نامش «عبد مناف» است - همانطور که ما قبلاً بیان داشته ایم - و گروهی نیز معتقدند که همان کنیه وی اسم اوست. به دلیل اینکه علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) هنگامی که به املاء پیامبر (ص) برای یهودیان خیبر نامه می نوشت، در پایان نامه با اسقاط «الف» ابن بین نام خودش و ابی طالب نوشته است: «و کتب علی بن ابی طالب». پس معلوم می شود که ابو طالب اسم است نه کنیه. (1)

عبد المطلب سفارش پیامبر (ص) را به ابو طالب، در ضمن شعری چنین بیان کرده است:

اوصیت من کنیته بطالب بابن الذی قد غاب لیس آب

من به آن کسی که «طالب» اش کنیه داده ام، درباره پسر آن کسی که رفت و باز نخواهد گشت، به او سفارش کرده ام.

2- سیره و روش ابو طالب:

در تاریخ یعقوبی - با تلخیص - آمده است:

عبد المطلب در وصیت خود، حکومت و امور کعبه را به عهده پسرش «زبیر» قرار داد و سقایت زمزم و سرپرستی رسول خدا (ص) را بر عهده «ابو طالب» نهاد. هنگامی که عبد المطلب چشم از جهان فرو بست، پیامبر خدا (ص) هشت ساله بود. (2)

و در سیره حلبیه آمده است:

«سقایت» بدین گونه بود که حوضهایی از چرم را کنار دیوار کعبه قرار داده بودند و قبل

ص: 298

1 - یکی از قواعد املاء عربی این است که همزه «ابن» وقتی که بین اسم، و اسم پدر قرار بگیرد حذف می شود مانند «الحسن بن علی (ع)» و در اینجا هم همزه «ابن» بین علی و ابی طالب حذف شده و آمده است «علی بن ابی طالب» و این نشان می دهد که ابو طالب اسم است نه کنیه.

2 - تاریخ یعقوبی (13/2).

از حفر زمزم آب گوارا از چاههای دیگر، در ظرفها و مشکها پر کرده و بر پشت شتران می آوردند و در آن حوضها می ریختند، و چه بسا در آن خرما و شیره انگور برای آشامیدن حاجیان در ایام حج قرار می دادند. این وضع غالباً تا بازگشت حجاج ادامه داشت.

این آب رساندن و پذیرایی از حاجیان پس از «عبد مناف» به پسرش «هاشم»، و پس از او به پسرش «عبد المطلب»، و بعد از درگذشت وی به پسرش «ابو طالب» رسید و او به انجام آن کارها همت گماشت، تا آنگاه که فقر و نداری گریبان ابو طالب را گرفت. لذا از برادرش عباس ده هزار درهم تا ایام حج سال دیگر وام گرفت، و همه را در راه آب رساندن به حاجیان، در همان سال به مصرف رسانید.

چون سال دیگر فرا رسید، ابو طالب را چیزی نبود تا بدهی خود را به «عباس» بپردازد، پس به برادرش گفت: چهارده هزار درهم دیگر به من بده تا سال دیگر همه طلبت را یک جا بپردازم. عباس به او گفت: می دهم، اما به این شرط که اگر آن را نپرداختی، از سقایت حجاج چشم پوشی و آن را به من واگذاری. ابو طالب پذیرفت. سال بعد هم سر رسید و این بار هم ابو طالب را چیزی نبود تا به برادرش عباس بپردازد. این بود که سقایت را به «عباس» وا گذاشت. سقایت بعد از عباس به پسرش «عبد الله» رسید و همینطور در دودمان «عباس بن عبد المطلب» دست به دست می گردید تا زمان «سفاح» عباسی، که از آن تاریخ به بعد بنی عباس آن را رها کردند. (1)

و در تاریخ یعقوبی آمده است:

علی بن ابی طالب فرمود: ابی ساد فقیرا، و ما ساد فقیر قبله.

پدرم در عین فقر و نداری سروری و آقایی کرد، و پیش از او هیچ فقیری به سروری و سیادت نرسیده بود. (2)

3- عقیده و ایمان ابو طالب:

در مروج الذهب آمده است:

ص: 299

1- سیره حلبیه (14/1)؛ و سیره نبویه (16/1)؛ و انساب الأشراف (57/1).

2- تاریخ یعقوبی، چاپ بیروت (14/2).

ابو طالب بیشتر از همه گذشتگان و همعصران خود به آفریننده جهان اقرار داشت، و بر این عقیده پابرجا بود، و برای وجود خالق هستی دلیل و برهان می آورد. (1)

در بحثهایی که در پیش داریم، به خواست خدا در این زمینه بیشتر سخن خواهیم گفت.

آنچه را که تا به اینجا آوردیم اخباری از سیره خاص ابو طالب بود، و ما به خواست خدا ضمن بررسی اخبار سیره پیامبر خدا (ص) در عهد ابو طالب، سیره و روش او در راه نگاهداری و حفاظت از رسول خدا (ص) و دفاع از وی و از عقاید اسلام را مورد بحث و بررسی خود قرار خواهیم داد.

نتیجه گیری

حضرت اسماعیل، نبی و رسول و وصی بر شریعت حنیفه ابراهیم در جزیره العرب بود.

پس از او و در زمان فترت ارسال مبشرین و منذرین بعد از حضرت عیسی (ع)، برخی از انبیاء و اوصیاء، مبلغ شریعت حضرت عیسی (ع) در میان قوم خود بودند، مانند حنظله و خالد و راهبانی که سلمان فارسی نزد آنها شاگردی کرده بود.

در ام القری یعنی مکه نیز، اجداد پیامبر (ص) را - بزرگی پس از بزرگی دیگر - می یابیم که در تعمیر خانه خدا، اهتمام به برپا داشتن مراسم حج، پذیرایی و غذا دادن و رسیدگی به امر زائران بیت الله و رساندن آب به میهمانان خدا تا پایان مراسم حج، اقتدا به سنت ابراهیم (ع) کرده اند. اقدام آنان در پذیرایی از زوار بیت الله الحرام در مراسم حج نه به خاطر کسب افتخار و شخصیت برای خود و یا قوم و قبیله شان بوده، بلکه در سایه آن خشنودی خدا را می خواسته اند و به همین جهت بوده که در انفاق برای تأمین هزینه های آن ضیافت، شرط می کرده اند که از مال حرام نباشد. این در حالی است که خدای تعالی از مشرکان چنین خبر داده است:

وَالَّذِينَ يُتَفَقُونَ اَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ... (2)

ص: 300

1- -مروج الذهب (2/109).

2- -نساء/38.

کسانی که اموال خود را برای تظاهر به مردم، انفاق می کنند و به خداوند و روز جزا ایمان نمی آورند...*

آن بزرگواران مردم را از قیامت و نتیجه اعمالشان بیم می دادند؛ در حالی که می بینیم خدای تعالی از مشرکان عصر جاهلیت و سخن ایشان چنین خبر می دهد:

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ... (1)

(مشرکان) گفتند: حیاتی نیست مگر همین زندگانی دنیوی ما، می میریم و زنده می شویم، و ما را هلاک نمی کند مگر گذشت ایام....

وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (2)

و (مشرکان) گفتند: هیچ چیزی وجود ندارد مگر همین زندگی دنیوی ما، و ما از مبعوث شدگان نخواهیم بود.

...وَلَيْنَ قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (3)

... و اگر بگویی شما بعد از مرگ زنده خواهید شد، کافران گویند: این جز جادویی آشکار نمی باشد*

و همانند این آیات در سوره اسراء آیات 49 و 98، سوره مؤمنون آیات 37 و 82، سوره صفات آیه 16 و سوره واقعه آیه 47 نیز آمده است.

و در سوره یاسین آیات 78 و 79 می فرماید:

وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ

برای ما مثلی زد و خلقت خویش را از یاد برد و گفت: چه کسی زنده می کند استخوانهایی را که پوسیده اند؟! *بگو: زنده می کند آنها را، همان کس که بار/.

ص: 301

1-- جاثیه 24./

2-- انعام 29./

3-- هود 7./

این جاهلان همانگونه که خدای تعالی در سوره واقعه آیات 46-48 وصفشان کرده است اینگونه اند:

وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ * وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ * أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ

و بر گناه بزرگ اصرار می ورزیدند* و می گفتند: هنگامی که مردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا ما از مبعوث شدگان خواهیم بود؟!* آیا پدران گذشته ما هم (زنده خواهند شد)؟!*

از جمله اموری که اجداد پیامبر خدا(ص)- بزرگی بعد از بزرگ دیگر- به آن می پرداختند مخالفتشان با سلوک و سنن اجتماعشان بوده است، مانند: تحریم شراب و زنا در طول قرون، آن هم در جامعه ای که نوشیدن شراب و ارتکاب به زنا به صور و اشکال مختلف در میانشان رواج داشته است، به طوری که در مکه و طائف خانه های ویژه ای برای روسپیان وجود داشته که بر فراز آنها پرچمی به همین معنی در اهتزاز بوده است. همچنین از زنده به گور کردن دختران بشدت نهی می کردند، آن هم در روزگاری که خداوند در سوره نحل آیات 58-59 از آن چنین خبر داده است:

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ...

و چون به یکی از آنها مژده ولادت دختری داده شود، چهره اش سیاه شده و پر از خشم می گردد* و از بدی آنچه به او مژده داده شده از مردم پنهان می شود(و فکر می کند) که آیا با خواری نگاهش دارد یا در خاک پنهانش نماید...*

آری، آنان علاوه بر آنکه کارهای ناپسند را ترك می نمودند، دیگران را هم از انجام آن نهی می کرده اند، و با سنن و آداب رایج قومشان که در سوره های مکی قرآن از آنها به زشتی یاد شده است مخالفت می ورزیدند.

همچنین به مکارم اخلاق که ویژه آنها بوده است قیام نموده و مردم را دعوت می کردند که جهت اطعام میهمانان خدا و حجاج، از جوهری که از راه حلال به دست آورده باشند انفاق کنند، آن هم در جامعه ای که بر ربا و کسب در آمد از راه قمار استوار بود، و نیز دزدی و یغما و سلب اموال با هر وسیله که ممکن بود، از هر کس که می توانستند به یغما ببرند.

از جنبه اعتقادی نیز، تاریخ نشان نداده که حتی یکی از اجداد پیامبر (ص) به بتی سجده کند، برای بتی قربانی کند، از بتی یاری جوید، از بتی باران بخواهد، به نام بتی لبیک حج گوید و یا به نام بتی سوگند یاد کند؛ و این در شرایطی بود که در جامعه مکی و مناطق اطراف آن بنیان عقاید و باورهاشان بر وجود بتها استوار بوده و کلام و سخنانشان پیرامون آنها دور می زده است.

و نیز دعوت آنها از مردمان به ترس از عقاب اعمال در روز قیامت، در جامعه ای که عقل و خرد معتقدان به زندگانی آخرت را به باد مسخره می گرفتند و تحقیر می کردند، مسأله ای قابل تأمل است. و عقل سلیم نمی پذیرد که بگوئیم همه موارد فوق از روی تصادف در طول آن قرون و اعصار آن هم در میان فرزندان حضرت اسماعیل (ع) تا زمان عبد المطلب یعنی در محدوده زمانی بیش از پانصد سال صورت گرفته باشد. یعنی اینکه سلسله اجداد پیامبر (ص) در طول آن قرون همگی به طور تصادفی متصف به چنان صفاتی بوده اند. این مطلب را هم باید افزود که نسب آنان از آلودگی به انحرافات اخلاقی پاک مانده است؛ و این طهارت در زمانی بوده است که در مکه و طائف انتشار زنا و انحرافات اخلاقی غوغا می کرد، تا آنجا که این جانب با مراجعه به کتابهای انساب و سیره هیچ خانواده مشهور و سرشناسی را که نسب آنها از آلودگی به انحراف اخلاقی پاک مانده باشد نیافتم. و اینکه همه اینها امری تصادفی و اتفاقی باشد، معقول نیست.

علاوه بر همه اینها، باید اقدام اجداد پیامبر (ص) در مژده دادن به قومشان به بعثت خاتم پیامبران در مکه، و اینکه آن حضرت در کتابهای آسمانی محمد و احمد (ص) نامیده شده است را اضافه کرد، و اینکه آنها از قوم خود خواسته بودند که وقتی آن حضرت مبعوث شد او را تصدیق کرده به یاریش برخیزند. این کار اجداد پیامبر (ص) مصداق این سخن خدای

متعال است که می فرماید:

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَضُكُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (1)

و چون خداوند پیمان پیامبران را (از مردم) گرفت که هرگاه کتاب و حکمتی به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که دین شما را تصدیق می کند، حتما به او ایمان آورید و یاریش کنید. (آنگاه خداوند به پیامبران) گفت: آیا اقرار کردید و بر آن پیمان گرفتید؟ گفتند: اقرار نمودیم. فرمود: پس گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.

و این رسول، همان «محمد بن عبد الله (ص)» است.

تمامی آنچه را که درباره عقاید اجداد پیامبر (ص) بیان داشتیم، بیش از همه از جانب عبد المطلب صادر شده همانند این سخنش که به هنگام تولد پیامبر (ص) سروده است:

انت الذي سميت في الفرقان في كتب ثابتة المباني

احمد مکتوب علی اللسان

«تو همانی که در فرقان، و در کتابهای استوار تحریف نشده، بر زبان و نوشته، «احمد» نام گرفته ای.»

یا این سروده اش به هنگامی که حلیمه او را گم کرده بود:

انت الذي سميت محمدًا

«(پروردگارا!) این تو هستی که او را محمد نام نهادی.»

و در اشعاری که بعد از هلاک ابرهه و سپاهیان سروده تصریح می کند که خود و پدرانش حجت‌های خداوند:

نحن آل الله في ما قد مضى لم يزل ذاك على عهد ابرهم.

ص: 304

لم تزل لله فينا حجة يدفع الله بها عنا النقم

این تصادفی نیست که اسلام، برخی از سنتهای عبد المطلب را تأیید کرده است. زیرا او بر ملت ابراهیم حنیف بوده و آنچه را که سنت نهاده به پیروی از شریعت او بوده است. به همین دلیل سنتهای عبد المطلب در اسلام آمده و خدای تعالی فرموده است:

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... (1)

آنگاه بر تو وحی کردیم که (در دعوت به خداپرستی و توحید و بسط معارف الهی) از آیین پاک ابراهیم پیروی کن....

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... (2)

(ای پیامبر!) بگو سخن خدا راست است (نه دعوی شما)، باید از آیین ابراهیم پیروی کنید که دینی پاک و بی الایش است....

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... (3)

(در عالم) کدام دین بهتر از آن است که مردم خود را تسلیم حکم خدا نموده و سر زیر بار فرمان حق آورند و هم نیکوکار باشند و پیروی از آیین ابراهیم حنیف کنند...؟

بنابراین اجداد پیامبر (ص) همگی بر شریعت حنیفه ابراهیم بوده اند و بی گمان سخن خدای تعالی در نهایت صدق و راستی است آنجا که در سوره شعراء آیه 219 فرموده است:

وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ

خداوند به انتقال تو در اهل سجود (و به تحوّل از اصلاّب شامخه به ارحام مطهره) آگاه است.

در تفسیر همین آیه از ابن عباس روایت شده است که گفت: نور پیامبر خدا (ص) در!.

ص: 305

1- -نحل 123/.

2- -آل عمران 95/.

3- -نساء 125/ و انعام 161/.

اصلا ب پیامبران پیوسته از پستی به پستی منتقل می شد تا آنکه مادرش او را بزاد.

و امام باقر(ع) در تفسیر آن فرموده است:

انتقال(نور) حضرتش از پشت انبیاء، از نبی به نبی دیگر کاملاً معلوم و هویدا بود تا اینکه خداوند او را از صلب پدرش به دنیا آورد، و این امر از زمان آدم(ع) از طریق ازدواج - و نه راه غیر مشروع - بوده است.

و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(ع) در خطبه 92 نهج البلاغه، در وصف انبیاء فرموده است:

«خداوند ایشان را در نیکوترین مأمنها به امانت نهاد و در بهترین قرارگاهها قرارشان داد، و آنان را از صلبهای نیکو به رحمهای پاک منتقل فرمود. هرگاه یکی از آنها در می گذشت، یکی دیگر از آنان برای تبلیغ دین خدا قیام می کرد. تا آنکه تبلیغ دین ارجمند خداوند سبحان به محمد(ص) تفویض گردید. پس خداوند آن حضرت را از گرامی ترین معدنها و نیکوترین صلبها و عزیزترین شجره ها برکشید، همان شجره ای که دیگر پیامبران را از آن برگرفته، و امناء و اوصیانش را از آنجا برگزیده بود. خاندانش بهترین خاندان، و خویشانش نیکوترین خویشاوندان، و شجره او بهترین شجره هاست که در حرم خدا روییده، و در کرامت و بزرگواری قد کشیده است.»

اینکه امیر مؤمنان(ع) می فرماید: «هرگاه یکی از آنها در می گذشت، یکی دیگر از آنان برای تبلیغ دین خدا قیام می کرد، تا آنکه تبلیغ دین ارجمند خدای سبحان...» خود دلیلی است بر پشت سر هم آمدن قیام کنندگان برای دعوت مردم به دین خدا، و سلسله وار بودن آنها از زمان آدم(ع) تا پیامبر خاتم(ص) طوری که هرگز جهان از وجود آنها خالی نماند.

حضرت علی(ع) در جایی دیگر فرموده است:

«زمین از حجتی که برپا دارنده دین خدا باشد خالی نیست؛ چه هویدا و آشکار باشد یا ترسان و پنهان. تا مبادا دلایل و حجتهای خدا ضایع گردد، آنان چند نفرند؟ و کجا هستند؟»

به خدا سوگند که آنها از نظر شماره اندکند، و از لحاظ قدر و منزلت نزد خدای بسی بزرگ و ارجمندند. خداوند آیات و بینات خویش را به وسیله ایشان نگهداری می کند، تا آنگاه که

آنها را به همانند خودشان بسپارند و تخم آنها را در دل‌های چون خودشان بکارند» (1).

آری، ربوبیت خدای تعالی چنین اقتضا دارد که در هر عصر و زمانی، برای انسان‌ها امام و پیشوایی قرار دهد تا با مراجعه به او معالم دین خدا را از وی بگیرند. این امر باید بگونه‌ای باشد که اگر آنان در پی جویی و دستیابی به او بکوشند به مسائل دین آگاهی یابند - همانگونه که در طلب رزق و روزی خود سعی هستند و به آن می‌رسند - به مصداق سخن خدای تعالی که:

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

کسانی که در راه ما تلاش کنند حتما به راههای خودمان هدایتشان می‌کنیم* همانگونه که سلمان فارسی محمدی برای بدست آوردن راه حق از جی اصفهان قدم بیرون گذاشت و هجرت اختیار کرد و به دیر راهبان نصاری در عراق و موصل و شام رسید.

ما در این مبحث در پی آنیم تا نمونه‌هایی از سیره اجداد پیامبر اسلام (ص) را که شریعت حنیفه ابراهیم (ع) را به مردم می‌رسانیدند، نشان دهیم. در حالی که مردم بر این باور غلط هستند که خدای تبارک و تعالی مردم آن روزگار را که روزگار فترت نامیده شده است، همینطور مهمل و بیهوده رها کرده و امام و پیشوایی را برای آنان تعیین نفرموده است تا معالم و دستورهای دینشان را از وی فراگیرند - معاذ الله -.

چه مانعی دارد که عبدالمطلب از جمله انبیائی باشد که نامشان در قرآن نیامده است؟

در صورتی که در حدیث پیامبر خدا (ص) به ابوذر آمده است که تعداد انبیاء مجموعاً صد و بیست و چهار هزار نفر است، و تعداد پیامبران مرسل سیصد و پانزده نفر، که از این تعداد فقط اسم بیست و پنج نبی و پیامبر در قرآن آمده است. (2)

اما اینکه اجداد پیامبر اسلام (ص) از موحدین میباشند، مطلبی است که علاوه بر آنچه گفته شد، از احادیث زیر هم معلوم می‌شود:

ابن عباس گفته است: از پیامبر خدا (ص) پرسیدم و گفتم: پدر و مادرم به فدایت. در آن).

ص: 307

1- نهج البلاغه: باب احادیث، حدیث 147.

2- بحار الانوار (32/11)؛ و مسند احمد (265/5-266).

هنگام که آدم(ع) در بهشت بود شما کجا بودی؟ با شنیدن این سؤال آن حضرت لب به ت بسم گشود تا آنجا که دندانهای آسیای وی نمایان شد. آنگاه فرمود: من در صلب او بودم و وقتی به زمین فرود آمد باز در صلبش بودم، در صلب پدرم نوح به کشتی سوار شدم، و در صلب ابراهیم به آتش افکنده شدم، پدران و مادرانم هرگز بر خلاف شرع به یکدیگر نرسیده اند، و خداوند پیوسته مرا از اصلاّب پاک به رحم های پاکیزه و مهذب منقل می فرمود.

در هیچ نسلی جدایی و دو تقسیمی پیش نیامد مگر اینکه من در بهترین آن بودم، خداوند پیمان مرا به نبوت گرفت و به اسلام هدایت فرمود، و یاد مرا آشکارا در تورات و انجیل آورد، و صفات مرا در شرق و غرب عالم آشکار فرمود. کتابش را به من آموخت، و مرا به آسمانش بالا برد، و از نامهایش مرا بهره مند فرمود: خدای عرش محمود، است و من محمدم. مرا نوید داد که حوضم ببخشد، و کوشم عطا کرد. من نخستین شافع و اولین کسی هستم که شفاعتم پذیرفته می شود. آنگاه مرا در بهترین مناصب و مقامهای اتم برانگیخت.

و امت من، حامدانی هستند که امر به معروف و نهی از منکر می کنند. (1)

و در تفسیر آیات 26-28 سوره زخرف که می فرماید:

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

(ای رسول ما! یادآور آن هنگامی را که ابراهیم با پدر(یعنی عمومی خود) و قومش گفت: ای بت پرستان! من از معبودان شما سخت بیزارم* و جز آن خدایی که مرا آفریده و البته مرا هدایت خواهد کرد نمی پرستم* و این خداپرستی(و توحید) را در همه ذریه خود، تا قیامت کلمه باقی گردانید تا همه فرزندان(به خدای یکتا) رجوع کنند*

ابن عباس چنین گفته است: یعنی همواره در ذریه او [ابراهیم] کسی بوده که کلمه «لا-اله الا الله» را سر می داده است. (2) او گفته است: لفظ «فی عقبه» به معنای «در جانشینان او».

ص: 308

1- -تفسیر سیوطی (99/5).

2- -تفسیر ابن کثیر (126/4).

می باشد. (1) و بنابر روایت دیگر به معنای «فرزندان وی» است. (2)

در تفسیر قرطبی - با تلخیص - چنین آمده است: یعنی خداوند این کلام و گفتار را در نسل او که فرزندان و فرزندزادگان او باشد باقی نهاده. یا اینکه آنها دوری از عبادت غیر خدا را از ایشان به ارث می برند، و هر کدام دیگری را به چنین امری وصیت و سفارش کرده اند. و لفظ «عقب» به معنای کسی است که بعد از او می آید.

در صحیح ترمذی و مسند احمد به سندش تا واثله صحابی آمده است که:

خداوند از میان فرزندان اسماعیل «کنانه» را، و از کنانه قریش را، و از قریش بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا انتخاب کرد و برگزید. (3)

و در سنن ترمذی به سندش از پیامبر خدا (ص) آورده است که فرمود:

خدای عزّ و جلّ از فرزندان ابراهیم، اسماعیل را و از فرزندان اسماعیل، کنانه را و از فرزندان کنانه، قریش را و از قریش بنی هاشم (فرزندان هاشم) را و از بنی هاشم مرا برگزیده است. سپس ترمذی اضافه کرده می نویسد:

و این، حدیثی است صحیح و نیکو. (4)

بدیهی است که مقصود از لفظ قریش، انحصار آباء و اجداد پیامبر اکرم (ص) می باشد.

آنچه گذشت برخی از اخبار آباء و اجداد رسول خدا (ص) در عصر فترت بود.

مسعودی در مروج الذهب خود می نویسد:

مردم درباره «عبد المطلب» اختلاف نظر دارند. برخی از آنها او را مؤمن و یکتاپرست می دانند و معتقدند که نه او، و نه هیچ یک از اجداد پیامبر (ص) برای خداوند شریکی قائل نبوده اند و عبد المطلب پشت به پشت از اصلاّب پاك و پاکیزه به دنیا آمده، و خود اطلاع داده است که مولدش بر اثر ازدواج صحیح و درست بوده نه از راه خلاف شرع.

عده ای هم هستند که عبد المطلب و دیگر اجداد پیامبر (ص) را مشرک می دانند، مگرل.

ص: 309

1- - تفسیر قرطبی (77/16).

2- - تفسیر سیوطی (16/6).

3- - صحیح مسلم، کتاب الفضائل، حدیث شماره 1؛ و مسند احمد (107/4).

4- - مسند احمد (107/4)؛ صحیح ترمذی (94/13) ابواب المناقب، باب اول، حدیث اول.

آنها که درستی ایمانشان تأیید شده است. این امری است که مورد اختلاف امامیه، معتزله، خوارج، مرجئه و دیگر فرقه هاست. و این کتاب جای رد و اثبات این قبیل مطالب نیست تا دلایل هر فرقه را در آن منعکس کنیم.

ما سخنان و دلایل هر يك از این فرق را در کتاب دیگر خود به نام «المقالات فی اصول الدیانات» و کتاب «استبصار» نقل کرده، نظرات و سخنان مردم را درباره امامت نیز در کتاب «الصفوة» آورده ایم. [\(1\)](#) پایان سخن مسعودی.

و ما به زودی - پس از بررسی سیره و رفتار ابو طالب (ع) با پیامبر (ص) - به خواست خدا به ذکر دلایل ایشان خواهیم پرداخت. م.

ص: 310

1- - مروج الذهب (108/22 و 109). سخنش در اینجا دلیلی است که کتاب «اثبات الوصیه» از آن او نمی باشد. وگرنه ضمن دیگر مؤلفاتش اسمی از آن هم می برد. علاوه بر این مسعودی هنگام بردن نام پیامبر در درود بر آن حضرت نام «آل» او را نمی برد و چون دیگر پیروان مکتب خلفا می نویسند: صلی الله علیه و سلم، در صورتی که در کتاب «اثبات الوصیه» این درود شامل آل پیامبر هم شده است، مگر اینکه بپذیریم تألیف کتاب «اثبات الوصیه» بعد از کتابهای مزبور صورت گرفته است. ممکن است که کتاب اثبات الوصیه تألیف علی بن حسین مسعودی، از مشایخ حدیث نعمانی باشد که نعمانی در کتاب «الغیبه» خود در ص 188 و 241 و 312 از او روایت کرده است. و ما در بحث وصیت در جلد اول کتاب معالم المدرستین برخی از اخباری را که نویسنده کتاب اثبات الوصیه در نقل آنها با دیگر مصادر متعدد و مشهور شرکت داشته است از آن نقل کرده ایم.

نخست. تسلسل تعیین وصی از زمان حضرت آدم تا پیامبر خاتم (صلوات الله عليهم اجمعين)

وصیت آدم به پسرش شیث هبة الله

چون شیث به دنیا آمد، نور (پیامبر خاتم (ص) به او منتقل شد. بعد از اینکه او جوانی برومند و کامل شد، آدم وصیت خود را به وی سپرد و او را آگاه ساخت که پس از خودش حجت خدا و جانشین او در زمین است، و اوست که حق خدا را به اوصیانش می رساند، و او دومین کسی است که نور پیامبر خاتم (ص) به وی منتقل می شود.

و در بیانی دیگر:

هنگامی که خداوند اراده فرمود که آدم را از جهان بر گیرد، او را فرمان داد تا پسرش شیث را وصی خود گرداند و همه آنچه را که فرا گرفته بود به او یاد دهد. آدم فرمان برد و چنان کرد.

و در بیانی دیگر:

چون زمان مرگ آدم فرا رسید، شیث و فرزندزادگان او به خدمتش فراهم آمدند. آدم آنها را درود گفت و بر ایشان دعا کرد و برکت خواست و شیث را وصی خود قرار داد و او را به نگهداری جسدش سفارش کرد و فرمود که چون درگذشت جسدش را در غار گنج قرار دهد، و سپس او به نوبه خود به فرزند، و فرزندزادگانش وصیت نماید، و چون از کوه و

سرزمین خود فرود آمدند، جسد او را برگیرند و در وسط زمین قرار دهند.

هنگامی که انوش پسر شیث به دنیا آمد نور معهود در سیمای او درخشیدن گرفت؛ و چون بالا گرفت و کمال یافت، به گاه وصیت، درباره آن ودیعه و منزلت آن و اینکه شرف و مکانت آنها به آن وابسته است سفارشها نمود، و او را بفرمود تا فرزندش را بر حقیقت این شرف و بزرگی منزلت آن آگاه سازد، و دیگر فرزندانشان را نیز با خبر گرداند و مادام که نسلشان برجاست آن وصیت را به دیگری منتقل نمایند.

وصیت شیث به پسرش انوش

چون مرگ شیث فرا رسید پسران و پسرزادگانش که در آن هنگام عبارت بودند از انوش، قینان، مهلائیل، یرد، اخنوخ، و زنان و فرزندانشان به گرد او جمع شدند. شیث بر آنان درود گفت و بر ایشان دعا کرد و برکت خواست، و از آنان خواست که از آمیزش با قابیلیان ملعون خودداری کنند. آنگاه به پسرش انوش وصیت کرد و او را به نگهداری جسد آدم وصیت کرد، و سفارش نمود که تقوای الهی پیشه کند و قومش را به تقوای الهی و عبادت نیکو دستور دهد سپس از دنیا برفت.

انوش در زمان حضرت آدم(ع) به دنیا آمده بود. شیث هنگام مرگ به او وصیت کرد و او را از نوری که به او منتقل شده(نور حضرت خاتم(ص)، پیامبری که از نسل او به وجود خواهد آمد) آگاه گردانید، و او را فرمان داد تا فرزندانش را، بزرگی بعد از بزرگی دیگر و نسلی به نسل دیگر، از شرف و منزلت این نور آگاه گرداند.

انوش بعد از پدرش به نحو احسن به انجام فرمانهای پدر قیام کرد و به اداره امور رعیت و عمل به احکام و مقرراتی که پدر نیز پیرو آن بود پرداخت.

وصیت انوش به پسرش قینان

بعد از وفات شیث، انوش به انجام وصیت پدر و جدش پرداخت. خدا را نیکو پرستش کرد، و قومش را نیز به حسن عبادت فرمان داد.

چون مرگ انوش فرا رسید، پسران و پسرزادگانش چون قینان و مهلائیل به گردش جمع

شدند. او قینان را به حفظ و نگهداری جسد آدم سفارش نمود، و همه را فرمان داد نزد او نماز گزارند، و خدای را بسیار تقدیس کنند، سپس بدرود حیات گفت.

و در بیانی دیگر:

به پسرش قینان وصیت کرد و او را از آن نور معهود که به او منتقل شده بود و سرّی که به امانت به وی سپرده شده بود آگاه گردانید، سپس درگذشت. قینان سیره و روش پدرش انوش را در پیش گرفت.

قینان در میان قومش به فرمانبرداری خدا برخاست، و او را نیکو پرستش کرد و پیروی از وصیت آدم و شیث را در پیش گرفت.

وصیت قینان به پسرش مهلائیل

چون مرگ قینان فرارسید، پسران و پسرزادگانش مهلائیل، یرد، متوشلح، لمک و زنان و فرزندانسان به دور او جمع شدند. قینان بر آنان درود فرستاد و بر ایشان دعا کرد و برکت خواست. آنگاه مهلائیل را وصی خود معرفی کرد و او را به حفظ و نگهداری جسد آدم سفارش کرد و از نوری که به او منتقل شده آگاه گردانید. مهلائیل در میان مردم سیره و روش پدرش را در پیش گرفت.

وصیت مهلائیل به پسرش یوارد

یارد فرزند مهلائیل است که وصی پدر گردید، و مهلائیل او را از سرّ مکنون و انتقال نور پیامبر خاتم (ص) به او مطلع کرد، و صحف را به وی آموخت، و بهره زمین و آنچه را که در جهان به وقوع می پیوندد به وی یاد داد، و کتاب سرّ ملکوت را که مهلائیل فرشته به آدم آموخته بود تحویل او داد. آنان این کتاب را بصورت مختوم و سر به مهر یکی پس از دیگری به ارث می بردند.

وصیت یوارد به پسرش اخنوخ (ادریس)

در کتاب مرآة الزمان آمده است:

چون مرگ یرد نزدیک شد، پسران و نوادگانش چون اخنوخ، متوشلح، لمک و نوح به

گردش فراهم شدند. یرد بر آنان درود فرستاد و بر ایشان برکت خواست و دعا نمود و به اخنوخ وصیت کرد و او را از علومی که نزدش بود مطلع ساخت و کتاب سرّ ملکوت را به وی تسلیم کرد، و به او فرمان داد همیشه در غار گنج که جسد آدم در آنجا نهاده شده بود نماز گزارد، آنگاه درگذشت.

بر اخنوخ سی صحیفه نازل شده است و پیش از او بر حضرت آدم بیست و یک صحیفه، و بر شیث بیست و نه صحیفه که در آن تسبیح و تهلیل آمده بود نازل گشته بود.

اولین پیامبری که بعد از آدم به پیامبری مبعوث شد ادریس یا اخنوخ بن یرد بود...

متوشلح و چند نفر دیگر، اولاد اخنوخ بودند. اخنوخ به متوشلح وصیت کرد.

لمک و تنی چند، فرزندان متوشلح بودند که متوشلح، به لمک وصیت کرد. نوح پیامبر پسر لمک است.

وصیت ادریس به پسرش متوشلح

ادریس به پسرش متوشلح وصیت کرد، زیرا خداوند به او وحی فرستاد که به پسرش متوشلح وصیت کن که من به همین زودی از صلب او پیامبری مبعوث می کنم که کارهایش مورد تأیید و رضایت ماست.

و در بیانی دیگر:

ادریس به پسرش متوشلح وصیت کرد، و چون پیمانش سپرد، او را از نوری که به وی منتقل شده (نور حضرت ختمی مرتبت (ص) آگاه ساخت.

وصیت متوشلح به پسرش لمک

در کتاب اخبار الزمان آمده است:

چون مرگ متوشلح فرا رسید، به پسرش لمک وصیت کرد. لمک به معنای جامع است و او پدر نوح پیامبر می باشد. متوشلح به او وصیت کرد و صحف و کتابهای سر به مهری را که از آن ادریس پیامبر بود به او سپرد، و وصیت به او منتقل شد.

وصیت لمك به پسرش نوح

چون لمك را مرگ فرا رسید، نوح و سام و حام و یافث و زنانشان را بخواند، و از اولاد شیث به جز همین ها که هشت تن بودند کسی باقی نمانده بود زیرا بقیه از کوه به زیر آمده به نزد قابیلیان رفته و با آنها آمیزش کرده بودند.

لمك بر آنها درود فرستاد و دعا کرد و بر ایشان برکت خواست و گفت:

از خدایی که آدم را آفرید مسئلت دارم که برکت پدرمان آدم را به شما ارزانی دارد و حکومت و سلطنت را در فرزندانان قرار دهد. من می میرم، و به جز تو ای نوح! کس دیگری از آنان که مستحق عذاب خدایند نجات نیابد. چون من مردم، مرا بردار و در غار گنج (که در آن جسد آدم قرار داشت) بگذار. و چون خدا خواست که در کشتی سوار شوی مرا و جسد آدم را برگیر و از کوه به زیر شو و ما را با خود بدار تا آنگاه که از کشتی بیرون آیی. چون طوفان بنشست و از کشتی بیرون شدید و پای به زمین گذاشتید، تو نزد جسد آدم نماز بگذار و به پسر بزرگت سام سفارش کن که جسد آدم را بردارد و با یکی از فرزندان او را به وسط زمین برده به خاک سپارد و... خداوند فرشته ای از فرشتگان را با او می فرستد تا همدمش باشد و او را به وسط زمین راهنمایی کند.

خداوند به نوح، -در ایام جدش ادریس پیامبر و پیش از آنکه ادریس را به آسمان بالا- برد- وحی فرستاد و او را فرمان داد تا قومش را از سرانجام طغیان و عصیانشان بیم دهد و آنها را از ارتکاب به گناهی که مرتکب می شدند نهی کند، و از عذاب بر حذرشان دارد. نوح فرمان برد و به عبادت خدای تعالی و دعوت قومش پرداخت.

وصیت نوح به پسرش سام

پس از اینکه نوح از کشتی خارج شد، مدت سیصد و شصت سال بزیست و چون مرگش فرا رسید پسرانش سام و حام و یافث، و فرزندانشان پیرامون او جمع شدند. نوح ایشان را وصیت کرد و به عبادت خدای تعالی فرمانشان داد، و به سام دستور داد که چون وفات یافت او به درون کشتی رود و بدون اطلاع کسی جسد آدم را به وسط زمین و در جایگاه مقدس به خاک سپارد. آنگاه گفت: ای سام! چون تو به همراه ملکیزدق برای انجام

این کار عازم شدید، خداوند فرشته ای از فرشتگان را با شما همراه می کند تا راهنمای شما بوده، وسط زمین را به شما نشان دهد. در این مأموریت هیچ کس را از کار خود آگاه مگردان. این، جزء وصیت آدم است که به پسرانش سفارش نموده، و هر يك دیگری را به انجام آن وصیت نموده تا اینکه به تو رسیده است. پس چون به جایگاهی که آن فرشته به شما نشان داد رسیدید، جسد آدم را در همانجا به خاک بسپار، و آنگاه دستور بده که ملکیزدق از آنجا جدا نشود و کاری جز عبادت خدای تعالی انجام ندهد.

خداوند ریاست، و کتابهایی که بر پیامبران نازل فرموده بود را بر عهدهٔ سام نهاد و او را جدای از دیگر فرزندان و برادرانش به وصایت نوح مخصوص فرمود.

وصیت سام به پسرش ارفخشذ

سام پس از وفات پدر به عبادت خدا و فرمانبرداری از او پرداخت. او در کشتی را بگشود و جسد آدم را به همراه پسرش ملکیزدق برگرفت، و در اختفا و بدون اطلاع برادران و خانواده اش آن را به زیر آورد. فرشته راهنمایی ایشان را بر عهده گرفت و تا آن جایگاهی که فرمان داده شده بود که جسد آدم را در آن به خاک سپارند همراهیشان کرد؛ و جسد آدم را در همانجا به خاک سپردند.

و چون سام را هنگام وفات فرا رسید، به پسرش ارفخشذ که بعد از پدر جانشین او در زمین بود وصیت فرمود.

وصیت ارفخشذ به پسرش شالح

چون مرگ ارفخشذ فرا رسید، پسران و خانواده اش پیرامون او جمع شدند. او آنان را به عبادت خدای تعالی و دوری از معاصی سفارش فرمود. آنگاه به پسرش شالح گفت: وصیتم را بپذیر، و بعد از من جانشین من در میان خانواده ات باش و به فرمانبرداری از خدای تعالی برخیز. این بگفت و چشم از جهان فرو بست.

شالح را چون زمان مرگ فرا رسید، به پسرش عابر وصیت کرد و او را فرمان داد که از قایلیان ملعون دوری گزیند. این بگفت و چشم از جهان فرو بست.

در فصول پیشین نیز دیدیم که چگونه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن (ع) به دو پسرش اسماعیل و اسحاق (ع) به حفظ شریعت حنیفه وصیت فرموده است.

آنچه تا به اینجا آوردیم، پاره ای از اخبار تسلسل امر وصایت در این جلد از کتاب بود.

در جلد پیش خواندیم که چگونه خداوند موسی کلیم الله را فرمان داد تا یسع بن نون را بعد از خود وصی بر شریعت و امتش قرار دهد.

و نیز حضرت داوود، پسرش سلیمان (ع) را به همان امر وصیت فرمود و حضرت عیسی، خواری خود شمعون یا سمعان را به همین امر وصیت کرده است. این امر وصایت همچنان از زمان حضرت آدم تا عیسی بن مریم (ع) تسلسل و ادامه داشته است.

بدیهی است که حضرت محمد (ص) نسبت به دیگر پیامبران روش جداگانه ای نداشته و خط سیر او نیز متفاوت از آنها نبوده است. لذا آن حضرت به امر خداوند دوازده وصی از اهل بیت و عترتش برای بعد از خود تعیین فرموده که نخستین آنها پسر عمویش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، و آخرین آنها حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری (ع) است.

اخبار مفصل و مشروح این وصایت، در پنج کتاب از بزرگان وارسته ما به نام «اثبات الوصیه» آمده که شیخ و استاد ما، نویسنده کتاب عظیم «الذریعة» آنها را معرفی نموده است.

و ما برخی از روایات و اخبار آن را در بیش از 25 صفحه در جلد اول کتاب معالم المدرستین خود تحت عنوان «نصوص وارده از پیامبر اسلام (ص) در تعیین ولی امر بعد از خودش» آورده ایم که در اینجا بطور اختصار به آن اشاره می کنیم:

1- در همان آغاز دعوت به اسلام، و بعد از نزول آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ پیامبر خدا (ص) فرزندان عبدالمطلب را فرا خواند و آنان را به پذیرش اسلام دعوت فرمود. در پایان آن میهمانی رسول خدا (ص) دست بر گردن پسر عمویش علی بن

ابی طالب نهاد و فرمود: این، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست. او را مطیع و فرمانبردار باشید. (1)

2- سلمان فارسی و ابو سعید خدری دو صحابی پیامبر روایت کرده اند که رسول خدا (ص) فرموده است:

وصی من، و راز نگهدار من، و بهترین کسی که بعد از خود به جای می گذارم، و آن کس که کارهای مرا به سامان می رساند و دینم را ادا می کند علی بن ابی طالب است. (2)

از انس بن مالک - با تلخیص - روایت شده است که پیامبر خدا (ص) به او فرمود:

نخستین کسی که از این در وارد میشود، امام المتقین، و سید المسلمین، و یعسوب الدین و خاتم الوصیین است... و علی (ع) از آن در وارد شد... (3)

4- بریده صحابی گفته است که رسول خدا (ص) فرمود: هر پیامبری را وصی و وارثی بوده است. علی وصی و وارث من است. (4)

5- در صحیح بخاری و مسلم و دیگر مصادر (5) آمده است (و ما سخن بخاری را انقلاب

ص: 318

1- تاریخ طبری، چاپ اروپا (1171/3)؛ و تاریخ ابن اثیر (222/2)؛ و شرح حال امیر المؤمنین (ع) در تاریخ ابن عساکر؛ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (263/3) که به طور اختصار نقل شده است.

2- روایت سلمان فارسی در معجم الکبیر (221/6) و مجمع الزوائد (113/9). روایت ابو سعید در فضایل علی بن ابی طالب از کتاب فضائل کنز العمال (119/2) و طبرانی (271/6) آمده است. ابو سعید بن مالک خزرچی در گذشته به سال 54 هجری است. شرح حال او در استیعاب و اسد الغابه و اصابه آمده است. در صفحات بعدی، از این سه کتاب تحت عنوان «کتابهای سه گانه» نام خواهیم برد.

3- شرح حال حضرت امیر (ع) در تاریخ ابن عساکر و حلیة الاولیاء (63/1) و موسوعه اطرف الحدیث عن أمجاد السادة المتقین نوشته زبیدی آمده است. در سال وفات انس بن مالک، ابو ثمامه خزرچی اختلاف است از سال 90 الی 93 هجری.

4- شرح حال امام در ریاض النضره (234/2) و تاریخ ابن عساکر. بریده، ابو عبد الله بن حدید بن عبد الله الأسلمی بعد از جنگ احد به مدینه آمد و در دیگر جنگها در کنار پیامبر شرکت جست. برای مطالعه شرح حالش به کتابهای سه گانه مراجعه کنید.

5- صحیح بخاری (200/2) باب مناقب علی بن ابی طالب؛ صحیح مسلم (120/7) باب

می کنیم):

پیامبر خدا(ص) به علی فرمود:

أنت متي بمنزلة هارون من موسى، إلا أنه لا نبي بعدي.

تو برای من چون هارون هستی برای موسی، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد بود.

6- در سنن ترمذی و مسند احمد بن حنبل آمده است (و ما سخن ترمذی را نقل می کنیم):

إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدي، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي، ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. (1)

من چیزی را در میان شما بر جای می گذارم که اگر به آن تمسک جویند، پس از من هرگز گمراه نشوید. یکی، از دیگری بزرگتر و با عظمت تر است: کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین، و عترت من اهل بیت من. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنگاه که بر حوض کوثر بر من وارد شوند.

بنگرید که چگونه سفارشم را درباره آن دو پاس می دارید. ت.

ص: 319

1- سنن ترمذی (201/13)؛ و اسد الغابه (12/2) در شرح حال امام حسن (ع)؛ الدر المنثور در تفسیر آیه مودت از سوره شوری؛ و مستدرک الصحیحین و تلخیص آن (109/3)؛ و خصائص نسائی ص 30؛ و در مسند احمد (17/3) در صدر روایت «أنتي أوشك أن أدعى فأجيب» آمده که در صفحات 14 و 26 و 59 مفصل شرح داده است؛ و طبقات ابن سعد (2 ق 2/2)؛ و كنز العمال (47/1 و 48) و در ص 97 آن به اختصار آمده است.

و نیز فرموده است:

لا يزال هذا الدين قائما حتى تقوم الساعة أو يكون عليكم اثنا عشر.

این دین تا روز قیامت، و تا آنگاه که دوازده نفر بر شما امامت کنند همواره بر قرار خواهد بود.

و در روایتی دیگر آمده است:

لا يزال امر الناس ماضيا الى اثني عشر. کار این مردم پیوسته به دوازده نفر ثابت و استوار است. و در روایتی دیگر بعد از آن فرموده است:

ثم يكون المرج و الهرج، یعنی - پس از گذشت ایام ائمه معصومین و حضرت صاحب الزمان (عج) - دنیا رو به تباهی و هرج و مرج گذاشته
فتنة آخر الزمان بروز خواهد نمود.

و در روایتی دیگر:

فإذا هلکوا ماجت الأرض بأهلها.

و چون همه امامان بیایند و بگذرند زمین و ساکنانش دچار اضطراب و ناآرامی خواهند شد.

و در روایتی دیگر پیامبر خدا (ص) فرموده است که تعداد آنها دوازده نفر، به تعداد نقبای بنی اسرائیل می باشد.

این روایات بر غیر از ائمه دوازده گانه اهل بیت پیامبر (ص) صدق نمی کند؛ امامانی که خداوند عمر آخرین کس از آنها را طولانی فرموده
است و بعد از ایشان دنیا رو به نابودی خواهد نهاد.

از آنجا که دانشمندان مکتب خلفا دل به ائمه اهل بیت خوش ندارند لذا در تفسیر این روایات صحیححه دچار سردرگمی شده، و نتوانسته اند
آنها را چنان تأویل و معنی کنند که رضایت خاطرشان را فراهم نمایند!

در اینجا ما اسامی این دوازده تن را همانگونه که پیامبر خدا (ص) در روایات دیگر به نامشان تصریح فرموده است می آوریم:

ص: 320

اوصیاء دوازده گانه بعد از پیامبر (ص)

اول. علی بن ابی طالب علیه السلام، امیر المؤمنین، وصی رسول رب العالمین.

دوم. حسن بن علی علیه السلام سبط اکبر.

سوم. حسین بن علی علیه السلام سبط اصغر، شهید.

چهارم. علی بن الحسین علیه السلام سجاد.

پنجم. محمد بن علی علیه السلام باقر.

ششم. جعفر بن محمد علیه السلام صادق.

هفتم. موسی بن جعفر علیه السلام کاظم.

هشتم. علی بن موسی علیه السلام رضا.

نهم. محمد بن علی علیه السلام جواد.

دهم. علی بن محمد علیه السلام هادی.

یازدهم. حسن بن علی علیه السلام عسکری.

دوازدهم. محمد بن الحسن علیه السلام مهدی، حجة، منتظر.

و بدین سان تعیین وصی از زمان حضرت آدم تا پیامبر خاتم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین تسلسل یافته است.

دوم. در این کتاب دیدیم که در میان حجج الهی، «انوش» نخل بر زمین نشاند و دست به کشاورزی و دانه افشانی زد و به آبادانی زمین پرداخت و پسرش قینان را به برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و حج خانه خدا و جهاد با قایلین فرمان داد، و او نیز فرمان پدر را به انجام رساند.

و «یرد» را می بینیم که به استخراج معادن و ساختن شهرها پرداخته، فرمان به بنای مسجدها و کشتن درندگان زیانبخش، و سر بردن گاو و گوسفند داده است.

و ادیس نیز نخستین کسی بوده که با سوزن خیاطی کرده، و هم اولین کسی بوده که قایلین را به اسارت برده و از ایشان برده گرفته است. او در علم نجوم بینا بوده است و بر هر يك از بروج دوازده گانه نامی، و برای سیارات سماوی اسمی ویژه نهاده است.

و متوشلح نیز به آبادانی شهرها پرداخته و او نخستین کسی بوده که از شتر، سواری گرفته است.

و از همین جا در می یابیم: کسانی که از سوی خداوند مأمور تبلیغ اسلام بوده اند به نوبه خود پیشگامانی در امر تمدن بشر بوده، بر خلاف ادعای مسیحیان در امر هدایت مردمان، تنها به چگونگی انجام عبادت ایشان بسنده نکرده اند.

سوم. در عصر فترت پیامبران الهی، اجداد پیامبر خدا(ص) را می بینیم که مصداق استجاب دعا حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل(ع) بوده اند که به نقل آیه 128 سوره بقره به درگاه خداوند دست به دعا برداشته اند که:

رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ...

پروردگارا ما را تسلیم خودت قرار ده، و از فرزندان ما-نیز-امتی که تسلیم تو باشند قرار ده...

از جمله ایشان «خزیمه بن مدرکه» بوده است که می گفت:

زمان خروج پیامبری از مکه به نام «احمد» که مردمان را به پرستش خدای تعالی می خواند نزدیک است. او را پیروی کنید و تکذیبش نکنید که آنچه می آورد حق است.

«کعب بن لؤی» نیز می گفت:

آسمان و زمین بیهوده آفریده نشده اند و سرای آخرت در پیش روی شماست. او مردم را به مکارم اخلاق سفارش می کرد و می گفت: از حرم امن الهی خاتم پیامبران، به امری که موسی و عیسی از آن خبر داده اند مبعوث خواهد شد.

و چنین می سرود: «ناگهان پیامبر خدا محمد(ص) خواهد رسید در حالی که شما غافلید...» آنگاه می گفت: ای کاش زنده می ماندم و دعوت و بعثتش را درک می کردم.

و چون «عمرو بن لحي» بت «هبل» را به مکه آورد و بت پرستی رواج یافت، این «قصی» بود که بت پرستی را مردود می دانست و مردم را به عبادت خدای تعالی می خواند.

او شعائر حج را که پایه دین حنیف ابراهیم بود برپا می داشت و با یاری مکیان به اطعام حجاج و پذیرایی از ایشان بر می خاست.

پس از وی همین کار را فرزندش «عبد مناف» بر عهده گرفت. او قریش را به رعایت صلّه رحم و تقوای الهی فرمان داد.

پسرش «هاشم» نیز به اطعام و پذیرایی حجاج برخاست، و او بود که به یاری کنندگانش از اهالی مکه می گفت: از شما به حرمت این خانه می خواهم هیچ کدام از شما از مالش، به جز حلال آن را-مالی که به ستم و قطع رحم و غصب گرفته نشده باشد- برای این کار اختصاص ندهد.

و هم او بود که دو سفر بازرگانی زمستانی و تابستانی را به شام و ایران و یمن و حبشه سنت نهاد.

پسرش «عبد المطلب» نیز شیوه پدران را در پیش گرفت. درباره او چنین گفته اند:

او را اعتقادی قلبی به توحید و پاداش روز جزا بود. خداوند حفر چاه زمزم را به دست او به انجام رسانید. و چون ابرهه با سپاهیان به مکه روی آورد تا کعبه مکرمه را ویران کند، عبد المطلب به او گفت: این خانه را پروردگاری است که تو را مانع خواهد شد. آنگاه با خدا به راز و نیاز پرداخت و چنین سرود:

یا رب ان المرء یمنع رحله فامنع رحالک

«بار خدایا! هر کس از خانه خود دفاع می کند، پس تو هم از (اهل) خانه خود دفاع کن.»

قریشیان بعد از هجوم ابرهه و سپاهیان از مکه گریختند و عبد المطلب و خانواده اش تنها در آنجا باقی ماندند. چون خداوند سپاه ابرهه را نابود فرمود، او چنین سرود:

طارت قریش اذ رأت خمیسا فظلت فردا لا اری انیسا

«چون چشم قریش به سپاه ابرهه افتاد از چپ و راست بگریخت، و من تنها و بی همدمی باقی ماندم.»

و نیز چنین سروده است:

«ما از دیرباز، آل الله بوده ایم و از زمان ابراهیم پیوسته چنین بوده.

ما قوم ثمود را از میان برداشتیم، و پیش از آن، قوم عاد را که ارم داشتند.

خدای را پرستنده هستیم، و صله با نزدیکان و پاسداری از پیمان سنت ماست.

همواره خدای را در میان ما حجتی بوده است که خداوند به سبب آن بلاها را از ما دور می کند.»

شبیة الحمد(عبد المطلب) در این ابیات می گوید:

قریش آنگاه که سپاه ابرهه را دید چون مرغان از هر سو بگریخت و من یکه و تنها و بی مونس در حرم باقی ماندم. این سخن عبد المطلب گویای ایمان و اطمینانی است که به خداوند داشته و می داشته که خدا نمی گذارد ابرهه وارد حرم شود و آن را ویران نماید. او و خاندانش از زمان ابراهیم آل الله هستند و این سخن جز بر حجتهای خدا بر خلقش مصداق ندارد. چه، همین حجتهای خداوند هستند که قبیله ثمود و عاد را با ارم و ستونهایش ویران کردند. و چون هود و صالح در سلسله اجداد عبد المطلب قرار نداشته، و قوم آن دو پیامبر از قریش نبودند، در می یابیم که مقصود عبد المطلب از این سخن که «ما قوم ثمود و عاد را از میان برداشتیم» این است که حجتهای خداوند که عبد المطلب نیز یکی از آنان بوده است، ثمود و عاد را از میان برداشته، و آنگاه پروردگارش به دعای او ابرهه را نابود ساخته، و این سخن او که «همواره خدای را در میان ما حجتی بوده است که خداوند به سبب آن بلاها را از ما دور می کند» تأکیدی است بر این که او خود حجت خدا در زمانش بوده، همانگونه که ابراهیم و هود و صالح در زمان خودشان حجتهای خدا بوده اند.

و چون پیامبر خدا(ص) به دنیا آمد، عبد المطلب در شعرش گفت که نوه اش در کتابهای آسمانی «احمد» نامیده شده است، همچنانکه خداوند از زبان عیسی بن مریم(ع) فرموده است:

و مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ

و من شما را بشارت می دهم به آمدن پیامبری بعد از من به نام احمد*

و آن هنگام که حلیمه سعديه، دایه پیامبر، عبد المطلب را از گم شدن او در کوههای مکه خبر داد، عبد المطلب پروردگارش را مخاطب ساخته عرضه داشت:

«خداوندا! محمد را که تو خود او را محمد نامیده ای به من بازگردان.»

همه اینها گویای این مطلبند که شخص عبد المطلب از جمله کسانی بوده که به کتابهای

آسمانی پیش از خود آگاهی داشته است؛ و این در شهری به جهالت سرشته چون مکه، و مردمانی جاهل چون قریش امکان پذیر نخواهد بود مگر اینکه بپذیریم که آن کتابها در اختیار او بوده و شخص عبدالمطلب در سلسله اوصیاء پدران ابراهیم و اسماعیل (ع) قرار داشته است.

عبدالمطلب به رعایت صلۀ رحم، و اطعام محتاجان، و ترك ستم و سرکشی فرمان می داد و می گفت: هیچ ستمگری از دنیا نمی رود مگر اینکه انتقام ستمهایش را بچشد، و می گفت: بخدا سوگند اندر پس این دنیا، سرای پاداش کارهاست.

عبدالمطلب وفای به نذر، بریدن دست دزد، خودداری از ازدواج با محارم و منع از زنده به گور کردن دختران را سنت نهاد، و شراب، زنا و برهنه طواف کردن گرد خانۀ خدا را ممنوع کرد. (1) همگی اینها در شریعت خاتم پیامبران (ص) آمده است.

خداوند دعای عبدالمطلب را به هنگام طلب باران برای اهالی مکه اجابت فرمود. او هر ماه رمضان را در غار حراء به عبادت می پرداخت؛ او همه قریش - و خاصه ابو طالب - را به رعایت جانب پیامبر خدا (ص) وصیت کرد.

موارد عبرت در تفسیر آیات

خداوند بنی اسرائیل را در روزگارشان بر جهانیان برتری بخشید آنان را در آن هنگام که فرعون و فرعونیان با سر بریدن پسرانشان و زنده نگهداشتن دخترانشان بدترین عذاب را به آنها می دادند نجات داد، بر جهانیان رفعت بخشید و بر تریشان مرحمت فرمود. همچنین دریا را برایشان از هم بشکافت و در کف آن راه خشک برای عبور آنها مهیا گردانید، و از آن عبورشان داد، و فرعون و سپاهیان آنها را تعقیب کرده قدم در همان راههای خشکی نهادند که بنی اسرائیل در آنها پیش می رفتند و با بیرون آمدن آخرین شخص بنی اسرائیلی، دریا به هم آمد و خداوند فرعون و سپاهیان را در برابر چشمهای نگران بنی اسرائیل غرقه

ص: 325

1- - بعضی از افراد، در جاهلیت، با لباسهایشان به این بهانه که در آنها گناه کرده اند گرد کعبه طواف نمی نمودند و به هنگام طواف یا از اهالی مکه لباسی عاریه می گرفتند و یا عریان به گرد کعبه می گشتند.

ساخت. سپس جسد فرعون را بر روی آب آورد که تا به امروز در موزه مصر سالم باقی مانده و مایه عبرتی برای جهانیان باشد.

بنی اسرائیل همچنان پیش می رفتند تا به قومی رسیدند که بت می پرستیدند، پس به موسی گفتند: «برای ما هم خدایی چون خدایانی که ایشان دارند قرار بده» که موسی (ع) به آنها فرمود: روش ایشان نابود و باطل است. آیا به غیر از خدایی که جلیل است نام او، و او شما را بر جهانیان رفعت بخشیده است، خدایی دیگر برایتان بجویم؟!

پس از آن خدای تعالی به بنی اسرائیل فرمود *اَسْكُنُوا الْأَرْضَ* این سرزمین را به تصرف خود درآورید و این خطاب در حالی بود که آنها عمری را برده فرعون بوده حتی مالک و صاحب اختیار خودشان نبودند تا چه رسد به اینکه سرزمینی را با همه مزایایش مالک گردند.

نیز خداوند ابر را بر سرشان سایه گستر فرمود، و غذای آسمانی (منّ و سلوی) به ایشان خورانید، که سلوی شامل بهترین گوشتها، و منّ شکر خالص طبیعی بود. در چنین حالتی بود که به موسی گفتند: ای موسی! ما به یک نوع غذا بسنده نمی کنیم. از پروردگارت بخواه که از محصولات زمین و حبوبات و سیر و عدس و... آن ما را برخوردار کند، که موسی (ع) به ایشان فرمود: به یکی از شهرها درآید تا به خواسته خود برسید.

همچنین خداوند آنها را بر جهانیان برتری داد آنگاه که موسی (ع) آنها را به دوازده عشیره قسمت کرد و بنا به فرمان خدای تعالی عصایش را بر سنگ زد و دوازده چشمه جوشان آب از آن جستن کرد که به هر عشیره آبشخوری ویژه نصیب گردید تا تشنگی فروشانند.

خداوند جل جلاله با موسی (ع) سی شب را وعده نهاد که به طور سینا برود تا کتاب تورات را که شامل شریعت و مقررات قوم بنی اسرائیل بوده به او مرحمت کند. خداوند این میعاد را ده روز دیگر تمدید و آن را به چهل روز کامل فرمود. اما در این مدت سامری (1)، ری

ص: 326

1- «سامری» تعریب شمرونی است، همانطور که «عیسی» تعریب یشوع که کلمه ای عبری

قوم بنی اسرائیل را بعد از رفتن موسی به میقات و مناجات در طور سینا گمراه کرد. او از زینت آلات طلای آنها گوساله ای بر ایشان بساخت و از خاکی که به همراه داشت و دیده بود جبرئیل بر آن پای نهاده است در دهان آن گوساله بریخت که بر اثر دمیده شدن باد در دهان آن مجسمه صدای گوساله ای از آن بر می خاست. سامری به آنها گفت: این خدای شما و موسی است! او هارون (ع) به ایشان گفت: شما مردم بدین وسیله مورد آزمایش قرار گرفته اید. پروردگار شما خدای رحمان است. آنها در پاسخ او گفتند: تا زمانی که موسی به نزد ما بازنگردد، پرستش این گوساله را ترك نمی کنیم.

خداوند، این کار بنی اسرائیل را به موسی (ع) خبر داد. پس موسی با کمال تأسف و خشم به نزد آنها بازگشت و برادرش هارون (ع) را مورد عتاب قرار داد. هارون گفت: ای برادر! چنگ از ریش و سرم بردار. این قوم مرا و نهاده نزدیک بود مرا بکشند.

پس از آنکه بنی اسرائیل به خطای خود پی بردند، خداوند تو به ایشان را بر این قرار پذیرفت که کسانی که به گوساله پرستی روی آورده بودند، خود را در اختیار خداپرستان قرار دهند تا کشته شوند. آنان چون به این فرمان تن دادند و تسلیم امر الهی گردیدند، خداوند آنها را بخشید. اما با همه شگفتی بعد از آن از موسی خواستند آنها را با خود به میقات خداوند برده خود شاهد سخن گفتن او با خداوند باشند. این بود که موسی هفتاد نفر از آنها را برگزید. آنان چون در میقات حاضر آمدند، گفتند: می خواهیم خداوند را آشکارا ببینیم! پس همچنانکه می نگرستند آذرخشی ایشان را فرا گرفت (و در جای بمردند) که بار دیگر خداوند بنا به خواهش موسی (ع) آنها را حیات عطا فرمود، و بدین سان به توراتی که خدای سبحان چراغ هدایتشان قرار داد تا پیامبران بر اساس آن حکم کنند، ایمان آوردند.

موسی (ع) بعد از آنکه به خاطرشان آورد خدای عزّ و جلّ چه ها ارزانیان داشته و بدان خاطر بر جهانیان برتریشان داده است، خطاب به آنان فرمود: ای قوم من! به سرزمینس.

مقدس (سرزمین شام) که خداوند شما را بدان امر فرموده است وارد شوید.

گفتند: ای موسی! در آنجا قومی ستمگر و سرکش وجود دارد، ما قدم به آنجا نمی گذاریم مگر آنگاه که آنها از آنجا بیرون روند، و چون بیرون شدند، ما وارد آنجا می شویم.

در آن هنگام دو مرد از احبار (دانشمندان) قوم خطاب به ایشان گفتند: از دروازه بر آنها درآید، که به محض وارد شدنتان، شما بر آنها پیروز می شوید، و بر خدا توکل کنید اگر مؤمن هستید.

قوم گفتند: ای موسی! مادام که آنها در آنجا باشند ما هرگز وارد آنجا نمی شویم. پس خودت و خدایت بروید و با آنها بجنگید، ما همینجا در انتظار نشستیم!!

با دادن چنین پاسخی خدای تعالی فرمود:

فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

مدت چهل سال تصرف آن سرزمین بر آنها حرام شد، آنها در این مدت در بیابانهای سینا همچنان سرگردان خواهند بود و تو ای موسی! بر ستمگران دل مسوزان.

اینها بخشی از ماجراهای بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی (ع) است. اما آنچه را که از این قوم بعد از حضرت موسی (ع) سرزده است، یکی اینکه:

برخی از ایشان بر کناره دریای سرخ منزل گزیدند- و به شکار ماهی پرداختند- از قضا ماهیهای دریا به روز شنبه بسیار زیاد بر کناره ساحل پیش می آمدند، و خداوند ایشان را از صید در روز شنبه به خاطر ریاضت نفس سرکششان منع فرموده بود. آنها از این نهی سرپیچی کرده روز شنبه به صید ماهی پرداختند، در نتیجه خداوند آنها را به شکل میمون مسخ نمود و هلاکشان کرد.

خداوند تعالی در میان اوصیای حضرت موسی، داوود (ع) را قرار داد و به او زبور عطا فرمود که چون داوود صدا به قرائت زبور و تسبیح خداوند بلند می کرد، پژواک صدایش در کوهها می پیچید و پرندگان در تسبیح با او هم آوا می شدند. خداوند آهن را در دست او نرم

فرمود تا از آن زره بسازد. و پس از وی سلیمان(ع) را قرار داد که باد را در اختیار او نهاد تا به فرمان وی به هر سو که می خواست حرکت می کرد. همچنین اجنه را که در دریاها به کار غواصی پرداخته برایش گوهرها بیرون می آوردند، و هیكلها و مجسمه ها، و محرابها، و کاسه هایی به بزرگی حوض، و دیگهای بزرگ ثابت در زمین می ساختند.

خداوند به او زبان حیوانات را آموخت طوری که کلام مورچه را دریافت، و هدهد از مملکت بلقیس با خبرش ساخت، و از ملازمانش - آن کس که او را بهره ای از کتاب مخصوص بود - تخت بلقیس را از یمن به مدت يك چشم برهم زدن برای او در شام حاضر کرد.

ملائکه در خدمت او بودند، و از جنیان هر کس که از فرمان سلیمان سرپیچی می کرد با تازیانه عذاب او را تنبیه می نمودند.

اجنه پس از مرگ سلیمان همچنان در خدمت او به کار و فعالیت مشغول بودند تا آنگاه که موریا نه عصای او را تهی کرد و سلیمان بر زمین افتاد.

تمام این موارد، حالات استثنایی در بنی اسرائیل و پیامبرانشان بوده است. از جمله حالات استثنایی ایشان در عهد حضرت موسی(ع) یکی این بود که در مورد قاتل شخص کشته شده ای بینشان اختلاف افتاد که خدای تعالی ایشان را فرمان داد تا گاوی را سر ببرند و پاره ای از گوشت آن را بر جسد آن مقتول بزنند که بر اثر آن، خداوند آن کشته را زنده فرمود و حقیقت امر آشکار گردید.

و نیز از جمله داستانهای ایشان، داستان «عزیر و ارمیا» است که به ویرانه قریه ای که دیوارها و سقفهایش درهم فرو ریخته، و ساکنانش جملگی مرده و درندگان اجساد آنها را خورده بودند گذر کرد، و از راه تعجب گفت: خداوند این مردگان را چگونه زنده می کند؟! که خداوند او را به مدت یکصد سال بمیراند و آنگاه زنده اش فرمود. صبحگاهان جان او را گرفت و شامگاهان به زندگیش بازگردانید. فرشته ای از او پرسید: چه مدت در خواب بودی؟

عزیر نگاهی به آسمان و خورشید که می رفت غروب کند انداخت و گفت: (به نظرم)

يك روز، يا پاره ای از آن را در خواب بودم.

فرشته گفت: بلکه مدت خواب تو صد سال بوده است! نگاهی به خوراکی (انجیر و انگور) و نوشیدنیت (شیره انگور) ببنداز و ببین که طی این سالها هیچ تغییر نکرده اند، و حالا به الاغت نظر کن و ببین که حتی استخوانهایش از هم پاشیده و پراکنده و از بین رفته است! که در آن هنگام خداوند اندامهای پراکنده شده اش را در کنار هم قرار داد و گوشت بر آنها پوشانید و زنده اش فرمود، و عزیز را معلوم شد که خداوند چگونه مردگان را زنده می کند، و وقتی چنان دید گفت: کاملاً دانستم که خداوند بر هر چیزی تواناست.

و از داستانهای استثنایی ایشان بعد از حضرت موسی، داستان پیامبرانی چون زکریا و یحیی است. حضرت زکریا خداوند را بخواند و گفت: پروردگار! استخوانهایم فرسوده شده و موی سرم سپید گشته و زخم نازاست، و از وارثان بعد از خودم در بیم و هراسم. خودت مرا جانشینی عطا کن که ارث بر من و آل یعقوب باشد. خداوند او را به یحیی مژده داد، نامی که پیش از او بر کسی نهاده نشده بود، و خداوند در کودکی کتاب و داوری را به او مرحمت فرمود.

پرآوازه ترین داستان استثنایی ایشان خبر ولادت پیامبر خدا حضرت عیسی (ع) است بدون پدر از مادرش مریم، و در گهواره سخن گفتن او با قوش، و اینکه خداوند او را کتاب و حکمت مرحمت فرموده است، و آفرینش او از گل مرغی را به اذن خدا، و شفا دادن کور مادرزاد و سپس زنده کردن مردگان، و به شکل و سیمای عیسی در آوردن بد خواه و خبر کش او را تا به جای او به دار آویخته شود. خداوند عیسی (ع) را برگرفت و به جایگاه بلندی برد و همچنان زنده اش نگاه داشته تا آنگاه که او را در آخر الزمان به زمین و در کنار حضرت بقیه الله الاعظم مهدی صاحب زمان (عج) بازگرداند.

*** همچنین برای انبیاء بنی اسرائیل حالات استثنایی سراغ داریم که در هیچ يك از پیامبرانی که پیش از آنها بودند ندیده ایم؛ مانند آنچه را که به حضرت سلیمان (ع) داده شد، از کارگری اجته برای او، یا به دنیا آمدن حضرت عیسی (ع) بدون پدر، و آفریدن او از گل

مرغی را به اذن خدا.

و نیز هیچ قومی را به سنگدلی قوم بنی اسرائیل نمی شناسیم. مردمی بدنهاد که آیات و معجزات نه گانه را از پیامبرشان دیدند و مشاهده کردند که وی آنان را از دریا و از میان دوازده راه خشک شده در کف آن گذرانید و فرعون و سپاهیاناش را غرق کرد. خداوند آنان را به معجزه ای که در طول تاریخ بشری سابقه بوده است نجات داد، اما تا چشمشان به بت پرستان می افتد به پیامبرشان می گویند: ای موسی! برای ما از بت خدایی، چون بت اینان بساز!!

و یا به هنگامی که پیامبرشان رفته تا از خداوند شریعت مورد عملشان را بیاورد، به گوساله پرستی روی می آورند!!

اینها نمونه هایی از صفات ناپسند و ذمیمه آنهاست که در کنارشان طرز رفتار و تفکر و روشهایی به چشم می خورد که ویژه آنها بوده و در امتهای پیش و بعد از ایشان بی سابقه است.

دشمنان ایشان نیز چنین بوده اند؛ مانند فرعون و درباریاناش، و نیز اقوام و امتی که در آن روزگار در سرزمینهای شام ساکن بودند و مأمور به جنگ با ایشان شده بودند.

نتیجه تمام این حالات و ظروف استثنایی این شده است که آنان نسبت به دیگر امتهای، به احکام ویژه و استثنایی نیاز داشته باشند، مواردی از قبیل تغییر قبله آنها از کعبه به بیت المقدس، و تحریم آنچه را که اسرائیل (یعقوب پیامبر) بر خود حرام کرده بود. و چون برخی از موقعیتهای و ظروف اختصاصی آنها با از بین رفتن امتهایی که با آنها در سرزمینهایشان می جنگیدند، در زمان حضرت عیسی بن مریم (ع) منتفی شد، خداوند پاره ای از آنچه را که پیش از آن بر ایشان حرام کرده بود حلال فرمود.

و چون در زمان حضرت ختمی مرتبت (ص) تمام آن ظروف استثنایی پایان یافته بود، تمام احکام استثنایی و ویژه آنها نیز از میان برداشته شد؛ چنانچه خداوند تعالی در سوره اعراف آیه 157 می فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عَدَدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عَدَدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...

کسانی که آن پیامبر درس ناخوانده را که نام و نشان و اوصافش را در نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند پیروی کنند، پیامبری که به معروفشان دستور می دهد و از منکر بازشان می دارد، و چیزهای پاکیزه را حلالشان می کند، و پلیدی ها را حرامشان می نماید، تکلیف گرانشان را با قیدها و زنجیرهایی که بر آنها بوده است برمی دارد...

و بدین سبب شریعت موسی و عیسی (ع) نسخ گردید، و فرمان رسید که به عمل به دین حنیف ابراهیم (ع) که اینک خاتم پیامبران (ص) مبلّغ و مبین آن شده است بازگردند. و از همه اینها دریافتیم که شرایع و مقررات اسلام از زمان حضرت آدم (ع) تا خاتم پیامبران (ص) یک دین واحد و متناسب با فطرت آدمی بوده، و چون آفرینش الهی را تبدیلی صورت نگرفته، شرع و مقررات خداوند نیز تغییر و تبدیل نیافته است. شریعت الهی با توجه به نیاز مردم همعصر پیامبر زمان خود بر آن پیامبر نازل می شده است و از این روی است که از آن شریعت به

مقدار نیاز يك خانواده، بر حضرت آدم(ع) نازل شد. در زمان ادریس(ع) به مقداری که ساکنان يك شهر نیاز داشتند، و در زمان نوح پیامبر(ع) به مقدار احتیاج ساکنان چندین شهر و دیار، دامنه این شریعت وسعت یافت. همین مقدار از شریعت زمان نوح، شامل زمان ما نیز شده است چنانکه خدای تعالی می فرماید: **شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا** «از دین همان را برای شما قرار داده که به نوح فرموده بود» و دین حنیف ابراهیم(ع) با شریعت نوح اختلافی ندارد همانگونه که خدای سبحان می فرماید: **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ** به این معنی که ابراهیم(ع) از پیروان حضرت نوح بوده است.

شریعت حضرت ختمی مرتبت(ص) نیز با دین حنیف ابراهیم(ع) اختلافی ندارد چنانکه خداوند می فرماید: **وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا** «دین حنیف ابراهیم را پیروی

کن» و به ما نیز فرموده است فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً «دین حنیف ابراهیم را پیروی کنید» و شأن آدمی نسبت به شریعت الهی همانند و همسان زنبور عسل است که خدای تعالی در غریزه او نهاده تا در راستایی که خداوند برای او از نظم و ترتیبی خاص متناسب با فطرتش مقدر فرموده زیست کند، و آفرینش او از همان ابتدا که خدایش آفریده تا به امروز تغییری نیافته و نظام زندگی او به پیروی از غریزه ای که خداوند به او عطا کرده و تربیتش نموده تغییر نکرده است.

همچنین نظامی که پروردگار جهان به مقتضای ربوبیتش برای همه آفریدگان و جهانیان مقرر داشته تغییر نیافته است و آدمی از این قاعده بیرون و مستثنی نیست و او آفریده ای نو ظهور در میان دیگر آفریده های خدای تعالی نمی باشد.

در اینجا مباحث ما در این جلد از کتاب، که خود شرح و تفصیل مطالبی است که به طور فشرده و خلاصه در جلد اول آمده- احیانا همراه با اضافه یا تغییر بیان، به پیروی از قرآن کریم در طرح عقاید اسلام که در جایی به اختصار، و در موردی به شرح و تفصیل، و گاه به تغییر تعبیر از موردی به مورد دیگر پرداخته است- پایان می پذیرد.

پس از انجام این مباحث به خواست خدای تعالی در جلد سوم، تا آنجا که در توانمان باشد به بررسی سیره پیامبر خدا(ص) در مکه با بهره گیری از قرآن کریم و دیگر مصادر اسلامی خواهیم پرداخت.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

* اشخاص * آیات * ملل، قبایل و موضوعات پراکنده * احادیث * اشعار * مؤلفان * اماکن * کتب

ص: 334

77، ،63.64.65.67.69.70.71.74.75 ،50.52.53.54.55.57.59.60.61 ،14.23.37.40.45.47.49، آدم عليه السّلام،
334.335، ، 129.131.326.328.331.332.333 ، 102.103.104.105.107.123.127 ، 78.82.86.87.88.98.101
336.341.352

آزر، 164

آصف برخیا، 243

آمنه، 302، 317

،45.113.159.161.163.164.165 ،25.28.31.32.33.37.38.39.40 ،13.15.16.17.23.24، ابراهيم عليه السّلام،
189، ، 182.183.184.185.186.187.188 ، 173.174.175.176.177.180.181 ، 166.167.168.169.170.171.172
312.313، ، 277.281.282.296.297.300.301 ، 265.267.269.270.273.274.276 ، 190.191.204.255.259.264
329.337.342.344.345.352.353 .315.320.325.327.328

ابرهه، 301.309.343.344 ، 293.294.295.296.297.298

ابليس، 49، 50

ابن اسحاق، 290.291.293

ابن عباس، 327.328 ، 38.59.88.104.273.285

ابو ثمامه خزرجی، 338

ابو ذر، 37، 54، 327

ابو سعید خدری، 338

ابو طالب عليه السّلام، 18.271.304.307.308، 317.318.319.320.330.345

ابو عبد الله بن حديد بن عبد الله الاسلامی، 338

احمد (حضرت رسول اکرم)صلی الله علیه و آله و سلم، 250، 315.323.324.342.344 ، 251.254.274.302.303.310.313

اخنوخ، 126.332.334 .82.83.86.87.88.89.91.93.102 ، 14.37.57.59.65.70.79

ادانه،86

ادد،273

ادريس،83،82،79،59،57،37،14،103،97،93،91،89،88،87،86،85،352،341،335،334،333،126،123

ارفخشد،133،132،129،109،15،136،139،137،135

اسحاق عليه السلام،161،40،25،24،23،16،193،191،177،173،171،170،169،337،312،269،195

اسد،273

اسد(پسر عمرو بن عبد مناف)،286،285

اسرائيل،198،195،191،179،177،351،312

اسماعيل عليه السلام،161،40،25،23،17،16،189،188،187،175،174،173،172،270،269،267،265،263،255،191،

311،300،291،282،276،273،271،342،337،329،323،320،313،312،345

اليارد(يرد)،59

الياس عليه السلام،276،274،40،25

الياس بن مضر،313،273،271

امام باقر عليه السلام،326،38،32

امام جعفر صادق عليه السلام،311،86،39،32،316

امام حسن عليه السلام،339

امام حسن عسكري عليه السلام،337

انس بن مالك،338

انوش،69،67،65،61،59،57،14،341،333،332،101،74،73،71،70

ايوب عليه السلام،269،40،25،24،23

«ب» برکنا،86

بقية الله الاعظم (حضرت صاحب الزّمان، حضرت مهدي عليه السّلام)، 337، 340، 350،

بلقيس، 237، 238، 242، 243، 349،

«پ» پیامبر اسلام صلی الله عليه وآله وسلم، 255، 255، 31، 18، 17، 300، 289، 278، 276، 273، 271، 261، ، 309، 304، 302،

338، 339، 340، 342، 344، 353، 322، 323، 325، 327، 329، 330، 337، 315، 316، 317، 318

«ت» تیم، 273

«ث» ثابت، 276

«ج» جبرئیل، 187، 220، 253، 347،

جعفر بن محمّد علیهما السّلام، 341

«ح» حارث بن عبد المطلب، 291، 309،

حام، 98، 102، 126، 335،

ص: 337

حسن بن علي عليهما السلام، 341

حسن بن علي عليهما السلام، (امام عسكري)، 341

حسين بن علي عليهما السلام، 341

حليمه، 303، 344

حنظله، 263، 312، 320

حواء، 59، 63

«خ» خاتم الأنبياء (حضرت رسول اكرم صلى الله عليه وآله وسلم)، 12، 86، 81، 79، 75، 73، 71، 70، 69، 45، 106، 103، 93، 91، 258، 254، 126، 333، 332، 331، 326، 317، 310، 259، 352، 351، 341، 334

خالد، 320

خالد بن سنان، 263، 312

خزيمه، 17، 273

خزيمة بن مدركة، 313، 342

«د» داوود عليه السلام، 17، 23، 24، 25، 39، 40، 51، 269، 241، 236، 234، 233، 207، 52، 348

دراج بن ربيعة عذري، 278

«ر» رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم، 37، 38، 54، 65، 263، 311، 307، 305

رقية (دختر نوفل)، 317

روح القدس، 248

«ز» زبير بن عبد المطلب، 307، 318

زكريا، 244، 245، 246، 247، 350، 17، 24، 25، 35، 40، 207، 243

«س» ساره، 187

سام، 335، 336، 129، 131، 132، 133، 135، 139، 159، 15، 98، 102، 109، 126، 127

سامري، 218، 219، 231، 232، 346، 347،

سقاّح، 319،

سلمان فارسي، 264، 265، 320، 327، 338،

سليمان عليه السّلام، 17، 23، 24، 25، 39، 40، ، 207، 233، 234، 235، 236، 237، 238 ، 239، 240، 241، 242، 243، 269، 337 ،
349، 350

«ش» شالح، 336، 139، 137، 135، 109، 15، 337 ،

شعيب عليه السّلام، 16، 26، 28، 37، 40، 198، 199، 201، 202، 203، 204، 205، 228 ،

شبية الحمد(عبد المطلب)، 288، 306، 344،

شيث عليه السّلام، 14، 37، 55، 57، 59، 61، 63 ، 64، 65، 67، 69، 70، 74، 81، 82، 83 ، 86، 87، 88، 95، 97، 98، 101، 107 ، 331، ،
332، 333، 334، 335

شيطان، 32، 50، 124، 150، 235، 237،

ص: 338

158،159،201،202،297،298، ، 141،151،153،154،155،156،157 ، 15،26،36،37،42،52،صالح عليه السلام،
344 ،299

«ض» ضبّه،273

«ع» عابر،137،139،337

عباس بن عبد المطلب،319

عبد الدار،280،314

عبد العزى،281

عبد الله بن زبعرى،284

عبد الله بن عباس،319

عبد الله بن عبد المطلب،317 ،18،65،271،294

عبد المطلب بن هاشم،17،18،65،271،292،291،290،289،288،281،275،300،299،298،297،295،294،293،301،
329،337، ،317،318،319،323،324،325،327 ،308،309،310،311،312،315،316 ،302،303،304،305،306،307
343،344،345

عبد شمس،287

عبد مناف،17،271،280،281،282،289،291،304،307،314،318،319 ،343

عدنان،17،271،273

عزير،349

على بن ابى طالب(امير المؤمنين عليه السلام)،12،104،106،258،290،293،310،311،318،319،326،337،338،339،341،

على بن حسين عليهما السلام،341

على بن محمد عليهما السلام،341

على بن موسى عليهما السلام(امام رضا)،38،341

عمران،39

عمرو العلى (هاشم)، 282، 285، 289،

عمرو بن عائذ بن عمران مخزومي، 317،

عمرو بن عبد مناف، 285، 286،

عمرو بن عوف كنانى، 278،

عمرو بن لحي، 276، 277، 342،

عيسى عليه السلام، 12، 17، 23، 24، 25، 31، 33، 36، 37، 38، 39، 40، 105، 196، 197، 198، 207، 245، 247، 248، 249، 250، 263، 264، 265، 269، 275، 312، 313، 320، 337، 342، 344، 346، 350، 351، 352، 251، 252، 253، 254، 259،

«ف» فاطمه (مادر ابو طالب)، 317،

فرعون، 26، 27، 41، 184، 207، 209، 210، 211، 212، 213، 214، 215، 216، 218، 225، 227، 228، 229، 230، 345، 346، 351،

«ق» قاييل، 65، 70، 74، 83، 87، 95، 97، 98، 139،

ص: 339

قارون، 223، 224

قصى بن كلاب، 17، 271، 278، 279، 280، 281، 282، 289، 314، 313، 342

قيس عيلان، 273

قينان، 73، 74، 75، 77، 101، 332، 333، 341، 14، 57، 59، 65، 67، 69، 70، 71

«ك» كالب، 222

كعب بن لؤى، 17، 271، 275، 276، 313، 342

كلاب، 17

كنانه، 17، 329

كنانة بن خزيمه، 271، 274

كنعان بن حام، 135

«ل» لامك، 102

لمك، 95، 97، 98، 333، 334، 335، 15، 57، 59، 74، 82، 88، 89

لوط، 171، 172، 185، 186، 191، 201، 202، 16، 25، 28، 40، 161، 169، 170

لؤى، 17

«م» متوشلح، 333، 334، 342، 86، 87، 88، 91، 93، 94، 95، 97، 102، 14، 57، 59، 70، 74، 82، 83

مجمّع (قصى)، 278

محمد بن حسن عليهما السلام، 341

محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله وسلم، 308، 312، 313، 324، ، 104، 205، 251، 258، 263، 275، 286، 31، 33، 38، 40

337، 342

محمد بن على عليهما السلام، 341

محمد بن يوسف شامى، 273

250,251,252,253,350,36,40,196,247,248,249,مريم،

252,263,122,196,197,250,251,مسيح عليه السلام،

مضاى جرهمى،276

مضر،17,271,273

مطلب بن عبد مناف،280,287,288

معتصم عباسى،264

مغيره(عبد مناف)،282,314

ملكيزدق،127,335,336

موسى عليه السلام،17,23,24,25,26,27,28,31,33,36,37,38,39,40,44,45,191,195,196,198,205,207,209,،

232,233,،223,225,227,228,229,230,231,216,217,218,219,220,221,222,210,211,212,213,214,215

350,351,352,337,339,342,346,347,348,349,254,264,275,312,313

موسى بن جعفر عليهما السلام،341

مهلائيل،75,77,78,79,81,332,333,14,57,59,65,70,71,74،

مهلائيل،101,102،

ص: 340

«ن» نمرد، 183، 182

نوح عليه السلام، 13، 15، 23، 25، 28، 31، 33، 36، 37، 38، 39، 40، 50، 52، 82، 88، 101، 102، 105، 106، 107، 89، 95، 97، 98، 101، 102، 105، 106، 136، 37، 38، 39، 40، 50، 52، 82، 88، 101، 102، 105، 106، 141، 148، ، 125، 126، 127، 129، 131، 135، 139 ، 117، 118، 119، 121، 122، 123، 124 ، 109، 111، 113، 114، 115، 116
202، 328، 333، 334، 335، 336، 352 ، 150، 158، 159، 166، 201

نوفل بن عبد مناف، 287

«و» وائله، 329

ورقة بن نوفل، 317

«ه» هاجر، 187، 188، 276، 312

هارون عليه السلام، 23، 24، 25، 40، 44، 212، 213، 218، 219، 228، 229، 231، 233 ، 269، 339، 347

هارون (پسر عمران)، 248، 253

هاشم بن عبد مناف، 17، 271، 282، 283، 284، 285، 286، 287، 289، 301، 305 ، 314، 315، 319، 343

هامان، 209

هرمس، 87

هود عليه السلام، 15، 26، 37، 52، 141، 143، 145، 146، 147، 148، 150، 159، 201 ، 202، 297، 344

«ى» يارد، 101، 102

يافث، 98، 102، 126، 335

يحيى عليه السلام، 17، 24، 25، 40، 207، 243، 244، 245، 247، 350

يرد، 14، 57، 59، 65، 70، 74، 75، 77، 78، 81، 82، 86، 87، 88، 332، 333 ، 341

يسع، 25، 40، 45، 337

يعقوب عليه السلام، 16، 23، 24، 25، 40، 161، 169، 170، 177، 179، 191، 193، 195 ، 197، 198، 269، 312، 351

يوارد، 333

يوسف عليه السّلام، 24،25،40،

يوشع، 222،

يونس عليه السّلام، 23،25،40،52،269،

ص: 341

ردیف آیه کریمه اسوره و آیه اصفحه

- 1 | لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا... احديد|3\25
- 2 | إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا... افصلت|30-33\3
- 3 | وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا... انساء|152\3
- 4 | سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ... احديد|21\4
- 5 | وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ... احديد|19\4
- 6 | لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ انساء|165\11
- 7 | إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ... آل عمران|33\23
- 8 | اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ... احج|75\23
- 9 | إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ... انساء|163-165\23
- 10 | وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ... آل عمران|81\24
- 11 | وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ... الانعام|83-86 و 89\24
- 12 | ... فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ انحل|35\24
- 13 | وَالْقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ... انحل|24\24
- 14 | قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا... ابقره|136\25
- 15 | لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ... احديد|25\25
- 16 | وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا اعراف|65 و هودا|50\26
- 17 | وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا اعراف|85 و هودا|84 عنكبوت|36\26
- 18 | وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا اعراف|73 و هودا|61 نمل|45\26

- 19 | وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ... ازخرف|26|46
- 20 | وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا... اسبأ|26|34
- 21 | وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ انورا|54| و عنكبوت|26|18
- 22 | فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَرْصِ مِنَ الرُّسُلِ... الحقاف|27|35
- 23 | وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسْتَلْ اسراء|27|101
- 24 | وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ اشعراء|27|208
- 25 | إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا... افاطرا|27|24
- 26 | وَ ادْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ... انمل|12| و 27|13
- 27 | وَ إِن يَكْفُرْ بِكَ فَكذبك قَبْلَهُمْ قَوْمِ نُوحٍ... احج|42-45|28
- 28 | وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا... ارعدا|28|38
- 29 | وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا... اغافرا|28|78
- 30 | يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا*... احزاب|45| و 29|46
- 31 | قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا... اسراء|88-95|29
- 32 | وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا اسبأ|29|28
- 33 | وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ... احج|32|52
- 34 | وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ انعام|48| كهف|33|56
- 35 | إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ إِن مِنْ أُمَّةٍ... افاطرا|33|24
- 36 | وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ... احديد|34|25
- 37 | أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كِسْفًا اسراء|35|92
- 38 | قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ... امريم|35|10
- 39 | وَ كَايُنُ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمْرُونَ عَلَيْهَا... ايوسف|35|105

40 فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ اعنكبوت\36\15

41 وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً... المؤمنون\50\انبياء\36\91

42 وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي... انمل\36\12

43... وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا السراء\40\15

44 فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً الْحاقّة\41\10

45... وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ... اجن\41\23

46 وَإِلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ... ايونس\41\47

ص: 343

47 ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بَيِّنَاتٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ*... اشعراء 154-156\42

48 فَعَقَرُواهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ اشعراء 157\42

49 فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ... اشعراء 158\42

50 وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ... ابقره 23 و 24\43

51 سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا السراء 93\44

52 الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي... امانده 3\45

53 ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... انحل 123\45

54 وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... ابقره 30-37\49

55 وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ...*... اطه 115 و 122\49

56 إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ... آل عمران 33\50

57 أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ... الانعام 89\51

58 إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ابقره 30\51

59 يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ اص 26\51

60 جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ اعراف 69\52

61 جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ اعراف 74\52

62...أَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ... اعراف 69\52

63 وَ أذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ... اعراف 74\52

64 عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عُدُوَكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ... اعراف 129\52

65 إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ابقره 30\52

66 سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ااعلى 1\53

67 وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ابقره 31\53

68\ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ... احديد\19\85

69\ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا*... امريم\56 و\85\57

70\ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ... آل عمران\81 و\82\103

71\ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ... آل عمران\81\104

72\ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى... آل عمران\23\104

73\ قُلْ إِنْ تُحْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمُهُ اللَّهُ... آل عمران\29\105

74\ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ... آل عمران\31\105

ص: 344

- 75 | قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ... آل عمران\105\32
- 76 | فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا... آل عمران\105\61
- 77 | يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ... آل عمران\106\71
- 78 | وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ آل عمران\106\81
- 79 | يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ ابقره\146 انعام\106\20
- 80 | وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا... احديدا\113\26
- 81 | وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ... اعنكبوت\113\14
- 82 | فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ*... امؤمنون\113\25-23
- 83 | ... قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ*... اشعراء\106-108\114
- 84 | قَالُوا أَتُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَزْدَلُونَ*... اشعراء\111-116\114
- 85 | فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتِكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا... ايونس\114\72
- 86 | قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ... اهودا\115\33-28
- 87 | قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا*... انوح\115\28-5 و 116
- 88 | وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا وَ لَا تَخَاطِبْنِي فِي... اهودا\117\48-37 و 118
- 89 | وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ*... اصافات\119\88-71
- 90 | تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا... اهودا\119\49
- 91 | يَا بُنَيَّ اذْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ*... اهودا\125\42
- 92 | رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ... اهودا\125\47
- 93 | وَ اذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَ قَدْ خَلَتْ... احقاف\145\25-21
- 94 | وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ... اهودا\146\55-50
- 95 | وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ... امؤمنون\147\41-33

- 148 و 147\72-65\اعراف... اعراف\65-147 و 148
- 149\20-18\اقمر... اقمر\18-20\149
- 153\47-45\انمل... انمل\45-47\153
- 154 و 153\155-141\اشعراء... اشعراء\141-155\153 و 154
- 155 و 154\68-61\اهود... اهود\61-68\154 و 155
- 155\79-73\اعراف... اعراف\73-79\155 و 156
- 157\53-48\انمل... انمل\48-53\157

- 103\ وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ*... اشعراء\69-82\163
- 104\ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ اتَّخِذْ أَصْنَامًا... الانعام\74-81\164
- 105\ وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ... اعنكبوت\16-18 و 24 و 25\165
- 106\ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ*... اصافات\79 و 83-98\166
- 107\ وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ*... الانبياء\51-70\167
- 108\ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ... ابقره\258\168
- 109\ فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ... اعنكبوت\26-27 و 31 و 32\169
- 110\ وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ... اهود\69-76\170
- 111\ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ*... اذاريات\24-37\170 و 171
- 112\ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ*... اشعراء\160-173\171 و 172
- 113\ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي... البراهيم\35-37 و 39-41\172 و 173
- 114\ وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ... احج\26 و 27 و 78\173
- 115\ وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي... ابقره\124-129\174
- 116\ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَّهْدِينِ*... اصافات\99-107\175
- 117\ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتْ... آل عمران\65 و 67 و 68 و 95\176
- 118\ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... انحل\123\176
- 119\ وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ... انساء\125\176
- 120\ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا... الانبياء\72 و 73\177
- 121\ أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ... امريم\58\177
- 122\ فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا... امريم\49 و 50\177
- 123\ فَأُتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ الانبياء\61\181

124\إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ*... الانعام\178\181

125\أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ*... الانبياء\62\182

126\إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ الانبياء\64\182

127\حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ*... الانبياء\68\182

128\أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ ابقره\258\182

129\قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ اصافات\97\182

130\فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ... اعنكبوت\24\182

ص: 346

131\ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ ابقره\183\258

132\ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ ابقره\183\258

133\ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ ابقره\183\258

134\ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ ابقره\183\258

135\ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ النعام\184\91

136\ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ... احج\184\73

137\ وَإِنْ يسألُهمُ الذُّبابُ شيئاً لا يستنقذوه منه احج\184\73

138\ وَإِنَّ لوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ اصافات\185\133

139\ فَأَمَّنَ لَهُ لوطٌ... اعنكبوت\185\26

140\ قَالَ إِنَّ فِيهَا لوطاً قالوا نحنُ أعلمُ بمن فيها... اعنكبوت\185\32

141\ فَلَمَّا ذَهَبَ عَن إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجاءتُه البُشْرَى... اهود\185\76-74

142\ قَالَ إِنَّ فِيهَا لوطاً اعنكبوت\186\32

143\ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ اهود\186\75

144\ رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ... البراهيم\187\37

145\ رَبِّ اجْعَلْني مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي البراهيم\188\40

146\ رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ابقره\188\128

147\ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ابقره\189\132

148\ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ مِنَ الصَّابِرِينَ اصافات\189\102

149\ يَا إِبْرَاهِيمُ* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا اصافات\189\105

150\ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً آل عمران\189\95 و 353

151\ وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ... ابقره\190\124

152\ وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ*... احج\190\26

153\ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ اهود\190\69

154\ كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ... آل عمران\195\93

155\ وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ اسراء\195\2

156\ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ... اسجده\195\23

157\... يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ... آل عمران\196\45 و 196\49

158\ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُونَنِي وَقَدْ... اصف\196\5

ص: 347

- 159\ إنا أنزلنا التوراة فيها هدىً ونورٌ يحكمُ بها... امانده\44\196
- 160\ وإذ قال عيسى ابنُ مريمَ يا بني إسرائيلَ إني... اصف\6\197
- 161\ وإلى مدينَ أخاهمُ شعيباً قال يا قومِ اعبدوا... اهودا\84-95\201
- 162\ قال المَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ... الاعراف\88 و 89\203
- 163\ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَوَّيْنَا، أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا الاعراف\88\204
- 164\ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ... اقصاص\7-13\209
- 165\ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كُفُومُ... انمل\7-12\210 و 211
- 166\ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ... الاعراف\103-135\211 و 212
- 167\ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ*... اشعراء\57-66\215
- 168\ وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَّبَعَهُمْ... ايونس\90-92\215
- 169\ وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ... الاعراف\138-140 و 160-164 و 166\216 و 217
- 170\ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ... اطه\80-98\219
- 171\ وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمْ... ابقره\51 و 54-57\220
- 172\ وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا... الاعراف\155\221
- 173\ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ... ابقره\61\221
- 174\ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ... امانده\20-26\222
- 175\ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ... اقصاص\76-81\223
- 176\ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ*... اص\17-20 و 26\233
- 177\ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ... اسبا\10 و 11\233 و 234
- 178\ وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا... الانبياء\79 و 80\234
- 179\ وَوَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ*... اص\30 و 35-38\234

180\ وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ... انمل\15-24 و 27-44\234 و 235 و 236

181\ وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ... اسبأ\12-14\238

182\ كَهَيْعِص * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا*... امريم\1-15\244

183\ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ... آل عمران\38-41\245

184\ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا... امريم\16-33\247 و 248

185\ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ... آل عمران\42-45\249

186\ وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ... اصف\6\250

ص: 348

187\ فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كَفَرِهِمْ بآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتَلِهِمْ... انساء\155-158\251

188... قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ... امانده\19\257

189\ يس * وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ *... ايس\1-3 و 257\6

190\ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا... اسبأ\28\258

191\ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ... اشورى\17\258

192\ وَ أَذْكَرٌ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ... امريم\54 و 269\55

193\ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ... انساء\163\269

194\ لَيْلَافٍ قُرَيْشٍ *... اقريش\287

195\ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ *... افيل\298

196\ وَ إِلَى تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ... اهود\61-63 و 66 و 298\68

197\ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ *... افجرا\6-9\299

198\ وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا اعْنَكِبُوا... 300\69 و 327

199\ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ الْغَنَالِ... انفال\41\311

200\ أَ جَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ اتُّوبَةَ... اتوبه\19\311

201\ وَ لَا تَتَّكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ... انساء\22\311

202\ وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ... انساء\38\320

203\ وَ قَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ... انعام\29\321

204\ وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا... اجاثيه\24\321

205... وَ لَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ... اهود\7\321

206\ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي... ايس\78 و 321\79

207\ وَ إِذَا بُسِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا... انحل\58 و 322\59

208| وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ * وَكَانُوا... اواقعه|46-48|322

209| وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ... آل عمران|81|324

210| قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً آل عمران|95|325

211| وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ اشعراء|219|325

212| ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً انحل|123|325

213| وَمَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ... انساء|125| انعام|161|325

214| وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا... ازخرف|26-28|328

ص: 349

215 | وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ اشعراء\214\337

216 | رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ... ابقره\128\342

217 | وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ اصف\6\344

218 | أَسْكُنُوا الْأَرْضَ السراء\104\346

219 | فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ... امائده\26\348

220 | الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ... اعراف\157\351 و 352

221 | شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا اشورى\13\352

222 | وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ ااصافات\83\352

223 | وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا انساء\125\352

ص: 350

فهرست ملل، قبایل و موضوعات پراکنده

«آ» آل ابراهیم، 40،50

آل داوود، 238،239

آل عمران، 23،40،50

آل فرعون، 209،212

آل یعقوب، 244،247،350

«الف» ابابیل، 294،298

امامیه، 330

«ب» بنی اسرائیل، 12،13،16،17،27،37، 105،191،195،196،197،205،207 ، 211،213،214،215،216،217،218 ،

348،349،350،351 ،250،253،254،340،345،346،347 ،227،228،230،231،232،233،249

بنی عباس، 123،319

بنی مخزوم، 285

بنی هاشم، 329

«ث» ثمود، 154،153،150،52،42،28،26 ،296،203،202،159،158،156،155 ،344،343،299،298،297

«ج» جرهم، 188،276،282

جنگ احد، 338

جنگ تبوک، 312

«ح» حوض کوثر، 339

«خ» خزاعه، 276،278،282،313

خوارج، 330

«ر» روز رستاخیز، 313

روز قیامت، 323، 315، 232، 166، 34، 340

ص: 351

«س» سواع(بت)، 117،123،

«ع» عاد، 148،147،146،145،52،28،26، 299،297،296،158،156،150،149، 343،344

عام الفيل، 275،

«غ» غزوة تبوك، 158،312،

«ق» قاييليان، 335،332،94،88،86،82،64، 341،337،

قريش، 280،279،278،126،44،43 ، 288،287،286،285،284،283،282 ، 305،304،301،295،293،292،289، ، 306،

329،315،314،311،310،309، 345،344،343

«ك» كنعانيان، 185،

«م» مرجئه، 330،

مضر، 306،

معتزله، 330،

«ن» نسر(بت)، 117،123،

«و» ود(بت)، 117،123،

«ه» هبل(بت)، 277،342،

هندو، 184،

«ى» يعوق(بت)، 117،123،

يغوٲ(بت)، 117،123،

ص: 352

ردیف امتن حدیث یا روایت معصوم | صفحه 1 | الا تخلو الارض من قائم لله بحجة، اما ظاهرا... | امیر المؤمنین علیه السلام | 12 | 2 | انبی کسی است که (دستورات خدا را) در خواب... | امام صادق علیه السلام | 32 | 3 | (حدیث در تعداد انبیا) | رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 37 | 4 | اولو العزم را از آن روی چنین نامیده اند که... | امام رضا علیه السلام | 38 | 5 | سرور انبیا و پیامبران پنج نفرند که... | امام صادق علیه السلام | 39 | 6 | خداوند هیچ پیامبری را مأموریت نداد مگر... | امام صادق علیه السلام | 39 | 7 | (حدیث در نخستین نبی و تعداد رسولان) | رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 54 | 8 | روز جمعه سید روزها و عظیم ترین آنها نزد... | رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 54 | 9 | (حدیث در محل دفن حضرت آدم علیه السلام) | رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 55 | 10 | مسجد سهله - در کوفه - خانه ادریس... | امام صادق علیه السلام | 86 | 11 | خداوند، آدم و پیامبران بعد از او را... | امیر المؤمنین علیه السلام | 104 | 12 | خداوند رسول گرامی اسلام را در فاصله... | امیر المؤمنین علیه السلام | 258 | 13 | او نبی بوده که قومش... | رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 263 | 14 | مضر را ناسزا نگوید که... | رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 273 | 15 | ای علی! عبد المطلب در دوران جاهلیت پنج سنت... | رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 311 | 16 | خداوند در روز قیامت جدّ من عبد المطلب را... | رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 315 | 17 | خداوند ایشان را در نیکوترین مأمونها به امانت... | امیر المؤمنین علیه السلام | 326 | 18 | از زمین از حجتی که برپا دارنده دین خدا باشد خالی... | امیر المؤمنین علیه السلام | 326 | 19 | (حدیث در چگونگی وجود حضرت رسول در زمان آدم) | رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 328 | 20 | خدای عزّ و جلّ از فرزندان ابراهیم،... | رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 329

21| این، برادر و وصی و جانشین من در... ارسال خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 22 338 | وصی من، و راز نگهدار من،... ارسال خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 23 338 | نخستین کسی که از این در وارد... ارسال خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 24 338 | هر پیامبری را وصی و وارثی بوده است؛... ارسال خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 25 338 | انت متی بمنزلة هارون من... ارسال خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 26 339 | اتی تارك فيكم الثقلين... ارسال خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 27 339 | الا يزال هذا الدين قائما حتى... ارسال خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 28 340 | الا يزال امر الناس ماضيا... ارسال خدا صلی الله علیه و آله و سلم | 340

ص: 354

ابوكم قصي كان يدعى مجمعا به جمع الله القبائل من فھر

278 عمرو العلي هشم الثريد لقومه ورجال مكة مسنتون عجاف

و هو الذي سنّ الرحيل لقومه رحل الشتاء ورحلة الأضياف

285 و الخالطون فقيرهم بغنيهم حتى يصير فقيرهم كالكافي

286 يا حابس الفيل بذي المغمس حبسته كأنه مكّوس

في مجلس ترهق فيه الأنفس

295 طارت قريش اذ رأّت خميسا فظلت فردا لا أرى أنيسا

و لا أحسّ منهم حسيسا إلاّ اخالى ماجدا نفيسا

مسودا في اهله رئيسا

295 انّ للبيت لربا مانعا من يرده بأثام يصطلم

رامه تبّع فيمن جندت حمير و الحى من آل قدم

فانثى عنه و في اوداجه جارح امسك منه بالكظم

قلت و الأشرم تردى خيله انّ ذا الأشرم غرّ بالحرم

نحن آل الله فيما قد مضى لم يزل ذاك على عهد ابرهم

نحن دمّرنا ثمودا عنوة ثم عادا قبلها ذات الإرم

نعبد الله و فينا سنّة صلة القربى و ايفاء الذمم

لم تزل لله فينا حجة يدفع الله بها عنا النقم

295 و 296 نحن آل الله في ما قد مضى لم يزل ذلك على عهد ابرهم

لم تزل لله فينا حجة يدفع الله بها عنا النقم

301 الحمد لله الذي اعطاني هذا الغلام الطيب الأردن

أعيذه بالبيت ذى الاركان من كل ذى بغي و ذى شتان

و حاسد مضطرب العنان

302 انت الذي سميت فى الفرقان فى كتب ثابتة المبان

احمد مكتوب على اللسان

303 لا هم أد راكبي محمدا أده الی و اصطنع عندي يلدا

انت الذي جعلته لى عضدا لا يبعد الدهر به فيبعدا

انت الذى سمّيته محمدا

303 بشيبة الحمد اسقى الله بلدتنا و قد فقدنا الكرى و اجلوذ المطر

منا من الله بالميمون طائره و خير من بشرت يوما به مضر

مبارك الأمر يستسقى الغمام به ما فى الأنام له عدل و لا خطر

306 أوصيك يا عبد مناف بعدى بمفرد بعد أبيه فرد

فارقه و هو ضجيع المهدي فكنت كالأم له فى الوجد

تدنيه من أحشائها و الكبد فأنت من أرجى بنى عندي

لدفع ضيم أو لشدّ عقد

307 اوصيك أرجى اهلنا بالرفدى يا بن الذي غيبته فى اللحد

بالكره منى ثم لا بالعمدى و خيرة الله يشا فى العبد

307 إن للبيت ربّا مانعا من يردّه بأثام يصطلم

انت الذى سميت فى الفرقان فى كتب ثابتة المثنانى

احمد مكتوب على اللسان

310 على غفلة يأتى النبى محمد فيخبر أخبارا صدوقا خبيرها

313 اوصيت من كنيته بطالب بابن الذي قد غاب ليس آتب

318 انت الذي سميت فى الفرقان فى كتب ثابتة المبانى

324 نحن آل الله فى ما قد مضى لم يزل ذاك على عهد إبراهيم

لم تزل لله فىنا حجة يدفع الله بها عنا النقم

324 و 325 يا رب ان المرء يمنع رحله فامنع رحالك

343 طارت قريش اذ رأت خميسا فظلت فردا لا ارى انيسا

343

ص: 357

فهرست مؤلفان

«الف» ابن ابى الحديد، 338

ابن اثير، 338، 263، 131، 81، 78، 59

ابن جوزى، 104

ابن حبيب، 284

ابن سعد، 279، 273، 89، 88، 59، 54، 309، 308، 303، 294، 289، 283، 282، 339، 338

ابن عساكر، 338، 303، 302، 124، 121

ابن كثير، 276، 263، 185، 121، 104، 59، 328، 303، 302، 277

ابن ماجه، 338، 127

ابن هشام، 290، 288، 265، 264، 127، 317، 294

ابو حيان، 106

ابو نعيم، 265، 264

احمد بن حنبل، 327، 265، 264، 54، 38، 339، 338، 329

«ب» بخارى، 338

بلاذرى، 306، 305، 287، 277، 275

بيهقى، 303

«ت» ترمذى، 339، 329

«ح» حاكم، 338

حموى، 264، 125، 121

«ز» زيدي، 338

زينى دحلان، 281

«س» سبط بن جوزی، 60، 63، 304،

سید سامی البدری، 121، 123،

سیوطی، 329، 38، 39، 106، 121، 185، 328،

ص: 358

«ش» شيخ صدوق، 311

شيخ طوسي، 295

شيخ مفيد، 295

«ط» طبراني، 338

طبري، 86، 81، 78، 77، 70، 59، 54، 185، 121، 104، 97، 94، 93، 88، 87، 338، 291، 290، 288

طيالسي، 338

«ق» قرطبي، 286، 285، 185، 104

«م» مجلسي، 263، 121، 38

محمد عبده، 258

مسعودي، 135، 131، 69، 65، 63، 60، 330، 329، 295، 263

مسلم، 338، 329

«ن» نسائي، 339

«و» واقدی، 308

«ی» يعقوبي، 65، 64، 63، 60، 59، 40، 39، 127، 98، 97، 88، 82، 81، 77، 74، 70، 275، 274، 273، 270، 139، 135، 132، ، 276

306، 307، 315، 316، 318، 319، 279، 282، 283، 293، 294، 305

ص: 359

فهرست اماکن

«آ» آزاراط، 122

آشور، 122

آفریقا، 288

«الف» احقاف، 145، 149

ارم، 297، 299

اصفهان، 327

ام القرى، 300، 312، 320

اورارطو(آزاراط)، 122

اوربیل، 122

اورشلیم، 122

اورکلدانین، 122

ایران، 288، 296، 343

«ب» بابل، 78، 122، 125، 184

بغداد، 123

بیت اللہ الحرام، 187، 189، 190، 270، 276، 279، 281، 284، 296، 312، 313، 315، 320

بیت المقدس، 248، 351

بیروت، 54، 63، 64، 70، 88، 89، 98، 127، 131، 132، 273، 275، 283، 288

بین النهرین، 123

«ت» تبوک، 203

«ج» جزیره ابن عمر، 121

جزيرة العرب، 264، 277، 288، 320

جودی، 121

«ج» چاه زمزم، 276، 283، 290، 293، 307، 311، 315، 318، 319، 343، 309

«ح» حبشه، 287، 288، 293، 295، 343

حجون، 282

ص: 360

حضر موت، 149

حله، 125

خیره، 123

«خ» خیبر، 318

«د» دار الندوه، 278، 280، 284، 314، 315

دریای سرخ، 203، 348

دریای و ان، 121

«ذ» ذی مغمس، 295

«ر» رود ارس، 121

رود دجله، 121، 123، 125

رود فرات، 121، 122، 123، 125

روم، 264، 296

«س» سبأ، 242

سواد، 125

«ش» شام، 158، 185، 187، 203، 233، 277، 284، 286، 287، 288، 291، 304، 327، 343، 348، 349، 351

شوش، 78

«ص» صحرای سینا، 17، 207، 216، 228، 230، 347، 348

«ط» طائف، 322

طور، 218، 231، 232

«ع» عراق، 55، 122، 127، 287، 327

عرفات، 189

عمان، 149

عموريه، 264

«غ» غار حرا، 309، 310

غار گنج، 82، 98، 331، 334، 335

غزه، 284

«ف» فاران، 187

فلسطين، 191

«ق» قاهره، 293

«ك» كسكر، 125

كعبه، 16، 53، 54، 64، 161، 172، 174، 187، 188، 189، 190، 277، 278، 279

ص: 361

307.310.318.343.345.351 ،280.283.293.294.295.302.306

كوفه، 78،86،125

كوه آارات، 121

كوه ابو قبيس، 294

كوه صفا، 188،294

كوه كوفان، 122

كوه مروه، 188،294

«م» مدائن، 123

مدين، 28،201.202.203.204،228

مدينه، 158،338

مزدلفه، 280

مسجد سهله، 86

مسجد كوفه، 121،124

مصر، 263.275.346 ،131،184،197.221.228.258

مكه، 287،288، ،277.278.279.281.283.284.285 ،258.259.269.270.271.274.276 ،53.64،173،187،188،191

323.342.343.344.345.353 ،301.309.312.313.314.320.322 ،289.293.294.295.300

منا، 189،279،283

موصل، 121،327

«ن» نجف، 121،122،123

«و» وادى القرى، 203

«ى» يمن، 343 ،267.270.286.287.288.296

«الف» اثبات الوصيه، 330، 337

اخبار الزمان، 81، 78، 74، 70، 64، 63، 334، 270، 131، 97، 93، 89، 88، 82

استبصار، 330

استيعاب، 338

اسد الغابه، 338، 339

اصول كافي، 316، 39، 32

امالي، 295

امتناع الاسماء، 158

انجيل، 250، 198، 176، 38، 37، 19، 352، 328، 253

انساب الاشراف، 284، 279، 277، 275، 319، 306، 305، 303، 302، 287

«ب» بحار الانوار، 295، 294، 263، 121، 38، 327، 316، 312، 311، 308، 307، 306

بحر المحيط، 106

«ت» تاريخ ابن اثير (الكامل فى التاريخ)، 78، 59، 338، 263، 131، 81

تاريخ ابن عساكر، 303، 302، 124، 121، 338

تاريخ ابن كثير، 302، 277، 276، 263، 59، 303 تاريخ الخميس، 263

تاريخ طبرى، 87، 81، 78، 70، 59، 54، 338، 291، 290، 288، 97، 94، 88

تاريخ يعقوبى، 74، 70، 65، 64، 59، 40، 127، 126، 98، 97، 88، 82، 81، 77، 274، 273، 270، 139، 135، 132، 131، ، 276، 275

306، 315، 316، 318، 319، 279، 282، 283، 294، 305

تفسير ابن كثير، 104، 121، 328

تفسير سيوطى، 329، 328، 39

تفسیر طبری، 104، 121،

تفسیر قرطبی، 104، 286،

تورات، 98، 86، 81، 38، 37، 19، 15، 195، 176، 122، 121، 102، 101، 99،

ص: 363

352، 250، 251، 252، 254، 328، 346، 347، 196، 198، 231، 232، 245، 246، 247

«ح» حلية الاولياء، 338

«خ» خرائج، 312

خصائص، 339

خصال، 38، 39، 311

«د» در المنثور، 106، 121، 339

دلائل النبوة، 264، 265، 303

دو مكتب در اسلام، 312

«ذ» الذريعة، 337

«ر» روضه كافي، 121، 122

رياض النضره، 338

«ز» زاد المسير في علم التفسير، 104

«س» سبل الهدى و الرشاد، 276، 282، 273، 274، 275

سنن ابن ماجه، 127

سنن ترمذى، 329، 339

سيره نبويه، 284

سيره ابن هشام، 288، 290، 293، 294، 317، 127، 264، 265، 284

سيره حلييه، 282، 283، 284، 304، 305، 318، 319، 263، 274، 275، 280، 281

سيره نبويه، 305، 319، 275، 281، 282، 283، 304

«ش» شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد)، 338

شرح نهج البلاغه (محمد عبده)، 258

«ص» صحيح بخارى، 338

صحيح ترمذى، 329

صحيح مسلم، 329، 338

الصفوة، 330

«ط» طبقات ابن سعد، 273، 279، 282، 283، 289، 294، 303، 308، 54، 59، 88، 89، 309، 338، 339

«ع» عيون اخبار الرضا عليه السلام، 38

«غ» الغيبة، 330

ص: 364

«ف» فتح الباری، 127، 273

فرهنگ فارسی معین، 87

فضائل کنز العمال، 338

«ق» قاموس کتاب مقدس، 179، 346

قرآن، 6، 7، 8، 11، 13، 14، 15، 16، 17، 19، 29، 30، 31، 32، 33، 36، 37 ، 43، 45، 51، 83، 85، 98، 102، 103 ، 111، 113، 139، ، 141، 143، 151، 153
269، 298، 299، 304، ، 199، 207، 248، 251، 252، 257، 263 ، 322، 327، 353

«ك» کنز العمال، 127، 273

«ل» لباب التأویل فی معانی التنزیل، 106

لسان العرب، 286

«م» مجالس، 295

مجمع الزوائد، 338

المحبر، 284

مرآة الزمان، 63، 64، 69، 73، 77، 81، 88، 93، 270، 333

مرآة العقول، 121

مروج الذهب، 63، 65، 69، 73، 81، 87، 88، 93، 97، 135، 263، 289، 294 ، 329، 330 ، 295، 296، 303، 304، 318، 319، 320

مستدرک الصحیحین، 339

مستدرک حاکم، 338

مسند احمد، 38، 54، 264، 265، 327، 329، 338، 339

معالم المدرستین، 312، 330، 337

معانی الاخبار، 38

معجم البلدان، 121، 125، 149، 203، 264،

معجم الفاظ قرآن كريم، 32،

معجم الكبير، 338،

المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، 299،

معجم الوسيط، 32،

مغازى الواقدي، 158،

مفردات راغب، 31، 36،

المقالات فى اصول الديانات، 330،

موسوعة اطرف الحديث عن أمجاد السادة المتقين، 338،

«ن» نهاية اللغة، 38،

نهج البلاغة، 12، 326، 327،

ص: 365

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

